

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## معلومات مختصر در مورد تاریخ وامامان اسماعیلی



نوشته: دگرمن حبیب الله معلم تاریخ حربی بنوونخی- کابل

کابل- افغانستان

۱۳۹۸

## فهرست مندرجات

مقدمه	۵ -
دین مقدس اسلام	۷ -
اسماعیلیان در تاریخ اسلام	۷ -
تعریف دین :	۷ -
تعریف مذهب	۸ -
تعریف اسلام	۸ -
سرآغاز اولیه شیعیان اسماعیلی	۱۰ -
غدیر خم :	۱۱ -
دوره های تاریخی اسماعیلیان از نظر زمان	۱۴ -
دوره اول- دوره عرب : از سال ۱۱ تا ۱۴۸ هجری (۶۳۲-۷۶۹ میلادی)	۱۴ -
دوره دوم- دوره ستر (مخفی) از سال ۱۴۸ تا ۲۶۸ هجری (۷۶۵ تا ۸۸۹ میلادی)	۱۴ -
دوره سوم- دوره فاطمیان مصر از ۲۶۹ تا ۴۸۷ هجری (۸۹۰ تا ۱۰۹۴ میلادی) :	۱۵ -
دوره چهارم - دوره الموت از ۴۸۷ تا ۶۵۵ هجری (۱۰۹۴ تا ۱۲۵۷ میلادی) :	۱۵ -
دوره پنجم- دوره بعد از الموت از ۶۵۵ تا ۱۲۲۸ هجری (۱۲۵۷ تا ۱۸۱۷ میلادی) :	۱۵ -
ششم- دوره آقاخان از سال ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۷م) تا امروز:	۱۶ -
دوره امامت و خلافت	۱۷ -
معرفی مختصر امامان اسماعیلی	۱۹ -
۱. مولانا علی	۱۹ -
۲. مولانا الحسین	۲۴ -
۳. مولانا زین العابدین	۳۰ -
۴. مولانا محمد ن الباقر	۳۱ -
۵. مولانا امام جعفرن الصادق	۳۵ -
۶. مولانا اسماعیل	۳۹ -
۷. مولانا محمد ابن اسما عیل	۴۰ -
۸. مولانا وفي احمد	۴۱ -
۹. مولانا تقی محمد	۴۲ -
۱۰. مولانا رضی الدین عبدالله	۴۳ -
۱۱. مولانا محمد ن المهدي	۴۴ -
۱۲. مولانا القايم	۵۱ -
۱۳. مولانا المنصور	۵۲ -
۱۴. مولانا المعز	۵۳ -

.....	مولانا العزيز	۱۵
- ۵۶ -	.....	
.....	مولانا الحاكم بامر الله	۱۶
- ۵۸ -	.....	
.....	مولانا الظاهر	۱۷
- ۶۱ -	.....	
.....	مولانا مولانا المستنصر بالله	۱۸
- ۶۲ -	.....	
.....	مولانا نزار	۱۹
- ۶۵ -	.....	
.....	عصر فاطمیان	
- ۶۸ -	.....	
.....	مولانا الهادی	۲۰
- ۷۲ -	.....	
.....	مولانا المهتدی	۲۱
- ۷۴ -	.....	
.....	مولانا القاهر	۲۲
- ۷۵ -	.....	
.....	مولانا علی ذکره السلام	۲۳
- ۷۶ -	.....	
.....	مولانا اعلا محمد	۲۴
- ۷۸ -	.....	
.....	مولانا جلال الدین حسن	۲۵
- ۸۱ -	.....	
.....	مولانا علاوالدین محمد	۲۶
- ۸۲ -	.....	
.....	مولانا رکن الدین خیرشاه (خورشاه)	۲۷
- ۸۵ -	.....	
.....	نظر مختصری در مورد دوره الموت	
- ۸۷ -	.....	
.....	مولانا شمس الدین محمد	۲۸
- ۹۳ -	.....	
.....	مولانا قاسم شاه	۲۹
- ۹۴ -	.....	
.....	مولانا اسلام شاه	۳۰
- ۹۵ -	.....	
.....	مولانا محمد ابن اسلام شاه	۳۱
- ۹۷ -	.....	
.....	مولانا مستنصر بالله ( دوم )	۳۲
- ۹۸ -	.....	
.....	مولانا عبدالسلام	۳۳
- ۱۰۰ -	.....	
.....	مولانا غریب میرزا	۳۴
- ۱۰۲ -	.....	
.....	مولانا ابی الذر علی	۳۵
- ۱۰۳ -	.....	
.....	مولانا مراد میرزا	۳۶
- ۱۰۴ -	.....	
.....	مولانا ذی الفقار علی	۳۷
- ۱۰۵ -	.....	
.....	مولانا نورالدین علی	۳۸
- ۱۰۶ -	.....	
.....	مولانا خلیل الله علی (دوم)	۳۹
- ۱۰۷ -	.....	
.....	مولانا نزار (دوم)	۴۰
- ۱۰۸ -	.....	
.....	مولانا سید علی	۴۱
- ۱۰۹ -	.....	
.....	مولانا حسن علی	۴۲
- ۱۱۰ -	.....	
.....	مولانا قاسم علی	۴۳
- ۱۱۱ -	.....	
.....	مولانا ابی الحسن علی	۴۴
- ۱۱۲ -	.....	
.....	مولانا خلیل الله علی (سوم)	۴۵
- ۱۱۳ -	.....	
.....	مولانا شاه حسن علی	۴۶
- ۱۱۴ -	.....	
.....	مولانا شاه علیشاه	۴۷
- ۱۱۹ -	.....	
.....	مولانا سلطان محمد شاه	۴۸
- ۱۲۰ -	.....	

۴۹. مولانا شاه کریم الحسینی ..... - ۱۲۴ -
- جدول امامان اسماعیلی از کتاب اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ ..... - ۱۲۹ -
- جدول سال های امامت، امامان اسماعیلی از صفحه ۶۲۷ تا ۶۲۹ کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه - مؤلف - فرهاد دفتری. - ۱۳۱ -
- منابع و مأخذ : ..... - ۱۳۳ -

## مقدمه

معلومات در مورد تاریخ، فرهنگ، اوضاع اجتماعی، اوضاع سیاسی، اوضاع اقتصادی، عنعنات، رسوم و عقیده هر ملت، دین و مذهب برای باشنده گان آن ملت و پیروان آن دین و مذهب يك امر ضروري است تا مردم از افتخارات تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ملت، دین و مذهب خود معلومات حاصل نمایند و ازان با خبر شوند تا در انکشاف آینده آن سهم فعال بگیرند.

دین مقدس اسلام که کامل ترین دین در جهان است برای اولین بار دوره جاهلیت رادر جهان از میان برداشت و مردم را از تاریکی و ظلمت نجات داد و روش جدید زنده گی را که مساوات، برادری، برابری و عدالت اجتماعی شعار آن بود به مردم جهان به ارمان آورد که در رأس آن رهنمای بشریت حضرت محمد (ص) قرار داشت. حضرت محمد (ص) که آخرین پیامبر در جهان است و هیچ پیامبری بعد از او به وجود نمی آید. حضرت محمد (ص) مردم را به یکتا پرستی و راه راست دعوت نمود که تحت رهبری خلاقانه او موفقیت های بزرگی نصیب مسلمانان گردید. و مردم را از جهل و نادانی نجات داد.

ولی جانشینی پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) یکی از مسایل عمده مسلمانان در امور سیاسی، مذهبی و تاریخی اسلام است، حضرت محمد (ص) در زمان حیات خود بر علاوه امور امر و نهی و مسایل نبوت، رهبری سیاسی و قانون گذاری جامعه اسلامی را نیز به عهده داشت.

بعد از رحلت حضرت محمد (ص) در سال یازدهم هجری مطابق ۶۳۲ میلادی موضوع رهبری و قیادت جامعه اسلامی به حیث يك مشکل بزرگ در بین مسلمانان گردید. يك گروه از مسلمانان به حضرت علي (ك) که خود حضرت محمد (ص) در زمان حیات خود در غدیر خم به تمام مسلمانان بیان کرد که من كنت مولاه فعلي مولاه. ترجمه: هر که را من مولای اویم پس علي مولای او است. وفادار ماندند که این گروه بعداً بنام شیعه یاد میشدند و گروه دیگری از مسلمانان به حضرت ابوبکر صدیق بیعت کردند که بعداً بنام اهل سنت معروف گردیدند که این مسئله باعث اختلافات در تاریخ بعدی اسلام شد.

مذهب اسماعیلیه که یکی از شاخه های مهم دین مقدس اسلام میباشد دارای تاریخ پرافتخار و روشن است که در طول تاریخ بخاطر تامین عدالت اجتماعی بر ضد امپراتوران و وقت قیام های زیادی را به راه انداختند و همیشه در جستجوی حقیقت بودند و برای شناخت بهتر اسماعیلیان، تاریخ اسماعیلیه را از نظر زمان به شش دوره تقسیم کردند.

دوره اول از سال ۱۱ تا ۱۴۸ هجری ۶۳۲-۷۶۹ میلادی

دوره دوم از سال ۱۴۸ تا ۲۶۸ هجری ۷۶۹-۸۸۹ میلادی

دوره سوم از سال ۲۶۸ تا ۴۹۰ هجری ۸۸۹-۱۱۰۸ میلادی

دوره چهارم از سال ۴۹۰ تا ۶۵۴ هجری ۱۱۰۸-۱۲۷۶ میلادی

دوره پنجم از سال ۶۵۵ تا ۱۲۳۲ هجری ۱۲۷۶-۱۸۱۷ میلادی

دوره ششم از سال ۱۲۳۲ هجری ۱۸۱۷ میلادی تا امروز ادامه دارد.

که در مورد هر دوره معلومات مختصر ارائه شده است.

مذهب اسماعیلیه در مسیر تکاملی و تاریخ تحولی خود از نظر فکری، سیاسی و عقیده تی راه های پر خم و پیچ و دشوار و در عین حال پرافتخار و جالب توجهی را پیموده است و از نظر علم تاریخ ادیان وزنه سنگین شمرده میشود.

درباره عوامل و شرایط که در سالهای ۷۰ قرن دوم هجری مطابق قرن هشتم میلادی مذهب اسماعیلیه را بوجود آورد و شرایط برای شکل گیری و جهت گیری نهضت های انقلابی کاملاً آماده گردیده بود بقدرت رسیدن عباسیان در سال ۱۳۲ هجری قمری مطابق ۷۵۰ میلادی بود که موجب تحولات مهم در منطقه گردید. بدین معنی که عباسیان نماینده فرقه هاشمیه بودند و قتیکه بقدرت رسیدند فرقه مذکور را رسمی ساختند که باعث مخالفت حنفیه شدند این مخالفت زمینه را برای جناح فاطمیه که در رأس آن امام جعفر صادق قرار داشت، آماده ساخت.

اکثر منابع عقیده دارند که ابوالخطاب اولین کسی است که نهضتی از نوع نهضت باطنی را سر و سامان داد که اول رابطه نزدیک با امام محمد باقر و امام جعفر صادق داشت ولی در سال ۱۳۸ هجری قمری مطابق ۷۵۵ میلادی ابوالخطاب به دستور عیسی بن موسی حاکم کوفه بقتل رسید پیروان او بعد از مرگش به دور محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق جمع شدند و فرقه اسماعیلی هویت واقعی پیدا کرد.

با عرض احترام

دگر من حبیب الله معلم تاریخ حربی بنوونخی - کابل

## دین مقدس اسلام

### اسماعیلیان در تاریخ اسلام

پیش آنکه راجع به اسماعیلیان معلومات دهیم باید اول دین و مذهب را تعریف نماییم.

#### تعریف دین :

دین در لغت به معنی شریعت، قانون، روش، مذهب، جزا و حساب است. دین در اصطلاح عبارت از نظام زنده گی انسان ها است که ابعاد اعتقادی، فکری، اخلاقی و عملی را دربرمیگیرد و یا دین عبارت از شیوه عمل خدایی یا روش خدا در آفرینش جهان و پرورش انسان است.

پوهنوال محمد ابراهیم نورزی مینویسد که: «دین مجموعه ای کلی اعتقادات، احساسات و اعمال انفرادی یا اجتماعی است. دین عبارت از ارتباط انسان با قوای مافوق انسانی که آدمی به آن اعتقاد پیدا کرده و خود را وابسته به آن میداند. دین عبارت است از رابطه بین محدود و نامحدود یا رابطه بین فنا و ابدیت و یا وسیله ای که آدمی را به درک سبب وجود خویش به سوی چیزی وراء وجود خودش هدایت کند.»<sup>۱</sup>

دین عبارت از مجموعه ای از راهنمایی های خداوند (ج) است که انسان آزاد را در انتخاب راه و بهترین مرزها و حدود زنده گی فردی و اجتماعی کمک میکند. یعنی روش نزدیکی به خداوند (ج) در راه و قالب تعیین شده و زنده گی کردن و عمل کردن است.

به عبارت دیگر دین عبارت از اصول و ارزش هایی که بر عمل خداوند (ج) در آفرینش جهان حاکم است. و یا دین عبارت از پیروی از شیوه عمل خداوند (ج) در آفرینش و پرورش انسان است. خداوند این قانون را بر اساس نیازمندی های روحی، جسمی، فردی و اجتماعی انسانها تنظیم کرده و فرستاده است. هر کس که به قانون خداوند یعنی دین عمل کند در دنیا و آخرت زنده گی خوب خواهد داشت.

دین سه شاخه دارد عبارت اند از:

1. اصول دین (اعتقادات)؛ یعنی آنچه که اصل، پایه و ریشه دین است مانند درخت.
2. فروع دین؛ فروع جمع فرع است به معنی شاخه درخت. درخت اصلی ریشه دارد و فروع (شاخ درخت) که از ریشه درخت پیدا میشود. مانند برنامه های عملی دین.
3. اخلاق؛ صفات نیک و خوبی که از دین میآموزیم.

دین دارای سه مرتبت است:

<sup>۱</sup> اساسی ترین معتقدات ادیان جهان، صفحه ۱-۲، پوهنوال محمد ابراهیم نورزی

1. مرتبه ای ناطق است که پیغمبر میباشد تا شریعت بیاورد و کتاب تالیف کند و مردم را به پذیرش آن دعوت نماید.
2. مرتبه ای وصایت است که بنیاد تاویل بنهد و مثل ها و رمزها را معنی کند و خلق را از گمراهی، شک و گمان به حقیقت برساند.
3. مرتبه ای امامت است که ظاهر و باطن را امام نگهدارد و خلق را به اندازه اطاعت ایشان از عمل تاویل بهره دهد در هر زمانی. پس ثابت شد که تمامی دین به امام است. مصداق این سخن، کلام خداوند(ج) است که بعد از تعیین جانشین حضرت محمد(ص) که حضرت علی(ک) را بنا به نزول آیه ای ۶۷ سوره ای المایده به حیث جانشین خویش تعیین نمودند بعد از آن بود که آخرین آیه ای مبارک خداوند(ج) بر حضرت محمد(ص) نازل گردید قوله تعالی:  
**«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.»**  
 ترجمه: **«امروز من دین شما را را تکمیل نمودم و نعمت های خویش را بر شما کامل ساختم و من برای شما دین اسلام را پسندیدم.»**<sup>۲</sup>

### تعریف مذهب

مذهب عبارت از سیستم عقیده و باور که انسان را وادار میسازد تا عقاید خود را بادر نظر داشت رسوم و عنعنات جهانی به جهان و باور خود نزدیک سازد. یعنی مذهب عبارت باور و عقیده شخصی هر انسان بوده که قلب و روح او آنرا قبول کند و از آن عقیده پیروی کند. به عبارت دیگر مذهب روش و راهی که بواسطه آن مسلمانان از آن دین پیروی کنند. مثلاً در دین گفته شده است که نماز بخوان. ولی مذهب طریق نماز خواندن را به ما یاد میدهد که دست بسته و یا دست باز بخوانیم.

### تعریف اسلام

اسلام در لغت به معنی تسلیم شدن، منقاد بودن، اسیر شدن، سلام، درود و گرویدن است و همچنان در معنی اسلام آمده است: السلم و السلامه یعنی سالم بودن از بیماری های ظاهری و درونی(جسمی و روحی). و معنی اسلام در اصطلاح دارای دو معنی عام و خاص است اسلام در معنی عام به تمام ادیان آسمانی که در برگرفته ای اطاعت و فرمانبرداری نسبت به آنچه از طرف الله(ج) آمده است اطلاق میشود. و معنی خاص اسلام هر آنچه حضرت محمد(ص) از طرف الله(ج) آورده است. همچنان اسلام در اصطلاح عبارت از شرع تسلیم شدن به احکام شریعت و عمل نمودن و اجرا کردن احکام شریعت اطلاق میگردد. مانند: نماز خواندن، روزه گرفتن، زکات دادن، حج نمودن و غیره.

حضرت علی(ک) در مورد تعریف اسلام میفرماید: «اسلام یعنی تسلیم شدن و تسلیم شدن همان یقین و یقین عبارت است از تصدیق و تصدیق یعنی اقرار و اقرار یعنی اداء و اداء یعنی عمل مومن. مومن دینش را از الله(ج) میگیرد، نه از راه و عقل خود. مومن کسی است که ایمانش بوسیله ای عملش شناخته میشود و کافر کسی است که کفرش بوسیله ای انکارش شناسایی میشود.»  
 عوامل ظهور دین اسلام عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عربستان قبل از ظهور دین مبین اسلام بود و تحلیل گران میگویند که تحولی را که دین اسلام بوجود آورد یک تحول انقلابی بود که به

<sup>۲</sup> - امام و مرجعیت دینی اهل بیت حضرت محمد(ص)، صفحه ۵ - خرم بیک «سلیمی»



جای نظام قبیلوی و برده گی یک نظام عدالت اجتماعی را بوجود آورد که این عوامل عبارت بودند از:

- 1 . انحطاط راه های تجارتی که از فارس از طریق عربستان به سوریه و حبشه میرفت در راه زد و خورد های محلی صورت میگرفت.
- 2 . تضاد بین دو قبیله ای قریش ( بنی هاشم و بنی امیه) که قبیلهای بنی هاشم در میان مردم فقیر و بیچاره محبوبیت زیادتر داشتند.
- 3 . زمینه ای فکری پیدایش یکتا پرستی و مقاومت بت پرستان.

## سرآغاز اولیه شیعیان اسماعیلی

سرآغاز تقسیم شدن اسلام به دو شاخه سنی و شیعه بر سر جانشینی پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) که خاتم الانبیا است و پیامبردیگری نمیتوانست جانشین او شود، شروع شد زیرا که لازم بود بعد از رحلت حضرت محمد (ص) شخصی و وظایف پیامبر را به عنوان رهبر جامعه و دولت اسلامی به عهده گیرد و ادامه وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را تحت رهبری واحد خود تأمین کند.

گروهی از مسلمانان ابوبکر صدیق را بعد از رحلت حضرت محمد (ص) در سال یازدهم هجری مطابق ۶۳۲ میلادی به عنوان خلیفه اسلام انتخاب کردند که بعد از او در سال ۱۳ هجری مطابق ۶۳۴ میلادی حضرت عمر فاروق و بعد از او در سال ۲۳ هجری مطابق ۶۴۴ میلادی حضرت عثمان یکی بعد دیگری به خلافت رسیدند که از خاندان مکی قریش بودند.

«گروهی دیگری از مسلمانان میگویند که حضرت محمد (ص) نص امامت (تعیین صریح جانشینی به وسیله ای شخص سلف مربوط است. به نظر شیعه در مسله ای جانشینی در امامت که مطابق آن هر امامی، به هدایت الهی جانشین خود را تعیین میکند.) و جانشینی را به حضرت علی (ک) بن ابی طالب پسر کاکا و داماد خود داده است که از اهل بیت و خاندان بنی هاشم بود و میگویند که این نص امامت به فرمان الهی بوده است که پیامبر (ص) در غدیر خم قبل از رحلتش آنرا برای مردم آشکار ساخته است.»<sup>۳</sup>

«اسماعیلیان نخست طالب شناخت کامل و خاص وارث برحق حضرت محمد (ص) و جانشین بر گزیده ای او علی بن ابی طالب بودند، لازمه ای رسیدن به این هدف بر انداختن نظام موجود و جایگزین کردن آن با نماینده ای حقیقی خداوند (ج) بود.»<sup>۴</sup>

اسماعیلیان جماعت بزرگی از مسلمانان شیعی هستند که با رحلت امام جعفر صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری (۷۶۵ میلادی) در صحنه ای تاریخ ظاهر شدند.

«اسماعیلیه یکی از مذاهب فعال و پر بار امامیه ای تشیع که دارای تاریخ درخشان مبارزه و جنبش های سیاسی و نهضت فرهنگی بخصوص خود بوده است که بعد از رحلت حضرت امام جعفر صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری (۷۶۵ میلادی) بمنظور برقراری حق و عدالت پیش از سایر مذاهب اسلام عرض وجود نموده است.»<sup>۵</sup>

حضرت علی (ک) خود به حقانیت ادعایش بر پیشوایی و امامت اعتقاد داشت و پیروان او علیه آنانیکه این نص امامت را نادیده گرفته بودند اعتراض کردند که این اعتراض کننده گان بنام شیعه شهرت یافتند.

«اسماعیلیان بر بیشتر معاندان (مخالفان) خود چند مزیت داشتند. آنها از ابتداء اصرار داشتند که احکام قرآنی دارای یک معنی ظاهری و لفظی است که از الفاظ و عبارت بندی ظاهری کلام بر میاید

<sup>۳</sup> مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۳۳، فرهاد دفتری

<sup>۴</sup> ابویعقوب سجستانی متفکر و داعی اسماعیلی، صفحه ۱۸

<sup>۵</sup> اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ، صفحه ۱۹۵، عبدالستار «نجات»

و آشکار است و یک معنا یا تاویل (تاویل بمعنی بیرون کشیدن معنای درونی عبارت بندی لفظی، یا از معنای ظاهری یک متن یا یک آیین دینی یا یک فریضه ای مذهبی است. در میان شیعیان اسماعیلی مراد آن استنباط باطن از ظاهر است.)، باطنی (باطن بمعنی درون، داخل، پنهان یا رمزی که در ورای عبارت بندی ظاهری متون مقدس و فرایض دینی قرار دارد. معنای پنهان قرآن کریم و شریعت درمقابل ظاهر) که حقیقتاً مفهوم اصلی را بیان میکند. یک مسلمان عادی وقتی به اختلاف میان وحی و عقل بر میخورد، آنآ نمیواند از معنای ظاهری به معنای باطنی و بالعکس انتقال کند. برخلاف آنان اسماعیلیان همیشه بر این امکان که به زعم آنها در ساختار کلام منزل نهاده شده بود، وقوف داشتند.<sup>۶</sup>

در باره ای تاویل در سوره ای سوم (آل عمران) آیه ای (۷) قرآن کریم آمده است:

« هو الذینزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیع فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امانا به کل من عند ربندھا و ما یذکر الا لوالوالالباب. ترجمه: اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بخشی از آن آیات محکمت است. آنها اساس کتاب است. و بخشی دیگر متشابهات است. اما آنها که در دل های شان میل به باطل است برای فتنه جویی و میل به تاویل از متشابهات پیروی میکنند. و حال آنکه تاویل آن را جزء خدای و راسخان در علم که میگویند به آن ایمان آورده ایم، همه از پیشگاه خداوند است، نمیدانند. و جزء خردمندان کسی پند نمیگیرد.»<sup>۷</sup>

شیعیان همیشه گفته اند که مراد از الراسخون فی العلم فقط میتواند صاحبان تاویل باشند و این صاحبان تاویل، که سر آغاز شان علی ابن ابی طالب است وارثان برگزیده ای این وظیفه هستند و بعد از علی در میان سلسله امامانی که از نسل او هستند ادامه یافته است.

شیعیان به این عقیده بودند که پیام اسلام متضمن حقایق باطنی است که عقل انسان مستقیماً قادر به درک و فهم آن نیست ازین رو باید يك رهنا و پیشوای دینی محق، یعنی امام نیاز است به این طریق آنان معتقد بودند که جانشین پیامبر (ص) باید پاسدار معنوی اسلام و رهبر جامعه یا امت مسلمانان باشد چنین شخص به این صفات و سجایا یکی از اهل بیت باشد که فیصله پیامبر (ص) در غدیر خم بود.

### غدیر خم :

مسلمانان شیعه میگویند که حضرت محمد (ص) بعد از باز گشت از آخرین سفر حج به دستور خداوند (ج) بتاريخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری ق (۲۱ مارچ ۶۳۲ میلادی) که در منطقه غدیر خم که بین مکه و مدینه قرار دارد مسلمانان را توقف داد و فرمود که اگر کسی از مسلمانان پیش رفته باشد باز گردند و اگر کسی عقب مانده باشد منتظر آنها باشیم که همه جمع شوند و دستور داد که تمام مسلمانان به نماز ظهر آماده شوند و قتیکه نماز اداء کردند در آن وقت آیه کریمه ۶۷ سوره مبارکه المایده :

<sup>۶</sup> ابو یعقوب سجستانی ، صفحه ای ۲۲

<sup>۷</sup> ابو یعقوب سجستانی متفکر و داعی اسماعیلی، صفحه ای ۸۴

بایها الرسول بلغ ما نزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رساله يعصمك من الناس برای حضرت محمد(ص) نازل شد: ترجمه: برسان ای پیامبر آنچه که خداوند (ج) برتو نازل کرده به مردم برسان و اگر نه کردی و نه رسانیده باشی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خداوند (ج) ترا از شر و آزار مردم محفوظ خواهد داشت.

درین محل حضرت محمد (ص) فرمودند که: جبرائیل از جانب پروردگاران این دستور را به من داد که من درین ناحیه توقف نمایم و به هر شخص سفید و سیاه بگویم که علی بن ابی طالب برادرم، وصی من، جانشین من و بعد از من امام میباشد. سپس من جبرائیل را گفتم که فی الحال با رسیدن این حکم از خدای من بخشش بطلبید زیرا که به من معلوم است که درین جا تعداد افراد متیقن کم استند مگر ضرر رسان و عداوت کننده گان زیاد اند من علی را اکثراً با خود دارم و به جدیت به ایشان توجه به خرج میدهم.

خداوند (ج) علی بن ابی طالب را ولی و امام تو مقرر نموده و اطاعت آنرا به هر شخص واجب قرار داده است. دستور ایشان نافذ و قول ایشان روا است. آنانیکه او را تصدیق میدارند مستحق رحمت ایزدی آنانیکه قبول ندارند مستحق عذاب خداوند (ج) اند.

مطابق این فرمان خداوند (ج) حضرت محمد (ص) امر داد که منبری را آماده سازند و قتیکه منبر آماده شد حضرت محمد (ص) به منبر بالا شد گفت: «انی تارک فیکم ثقلین کتاب الله و ذریتی و هما حبلان ممدودان لاینقطعان م لا یفصلان حتی یردکم علی الحوض» ترجمه: من بعد از خود دو چیز مهمی را در نزد شما میگذارم و آن دو چیز عبارت اند از کتاب خدا و عترت من (اهل بیت) که هر دو چیز محکم اند و هر گز قطع و جدا نمیشوند و این هر دو را بگیری که این هر دو شما را وارد حوض کوثر مینمایند»<sup>۱</sup>

و سپس دست علی را بلند نمود تا همه مردم ایشان را در کنار رسول خداوند (ج) مشاهده نمودند و درین هنگام فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه و آل من و لاه و عاد من عاده»: ترجمه: هر که را من مولای اویم علی مولای او است یا الله دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد. رسول خدا سه بار این جمله یعنی هر که را من مولای اویم علی مولای او است تکرار نمودند. بعداً حضرت محمد (ص)، حضرت علی(ک) را به به منبر خواست و دست علی را بلند کرد و گفت: «چه کسی از مومنان برخود مومنان اول است؟ جمعیت حاضر جواب دادند خدا (ج) و رسولش بهتر میدانند. پیامبر (ص) فرمودند حکم پذیرفتن علی به حیث مولا و آقا از جانب خداوند (ج) است و آن حکم را خداوند (ج) بر من نازل فرمود آگاه باشید که من حق تبلیغ و رسالت خود را ادا کردم « مردم گفتند: بلی ما شنیدیم و بر دستور خداوند (ج) و رسولش را با قلب های خویش اطاعت و قبول داریم.

سپس تمام مردم به شمول حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق، حضرت عثمان، طلحه و زبیر به حضرت علی (ک) بیعت کردند. این موضوع در تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۱۱۲ در

<sup>۱</sup> امامت و مرجعیت دینی اهل بیت حضرت محمد(ص)، صفحه ۳۳، خرم بیک سلیمی

مسند احمد بن حنبل جلد ۴ صفحه ۲۸۱ در تاريخ ابن كثير جلد ۵ در دايره المعارف اسلامي جلد ۲ صفحه ۹۹۳... وغيره ذكر گرديده است.

در جلد دوم تاريخ يعقوبي آمده است: «اللهم وآل من والا وعاد من عاد والنصر من نصر و اخذل من خذله. ترجمه: خداوندا توبا آن باش که اوبا علي دوست است و دشمن آناني باش که با علي دشمن باشند و کمک به کسانی کن که او را مدد کند و دستگیر آن نشو که مددگار علي نشوند.»

بعداً پیامبر (ص) به علي گفت: «فقال له قم علي فانمي فمن كنت مولا فهدا اليه رضيك من بعدي اماما وها ديا فلونوله انصار صدق موله. ترجمه: برخيز علي زيرا من ترا بعد از خود به حيث امام و هادي پسنديدم لذا هر که را من مولايم او ولي اوست سپس شماری از مردم مددگار و دوست صادق و وفادار او شويد.»

در کتاب مقریزی الحاکم بالمرالله صفحه ۶۷-۷۵ آمده است که: بعد از آنکه پیامبر (ص) به اساس آیه مبارکه بلغ ولایت حضرت علي (ك) را اعلان نمودند و حضرت علي (ك) را به حيث امام معرفي کردند از جانب مسلمانان با دل و جان قبول گردید آیه کریمه نازل شد: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الا اسلام ديناً. ترجمه: امروز کامل کردم براي شما دين شما را و تمام کردم بر شما نعمت هاي خود را و اختيار کردم اسلام را دين براي شما.»

همچنان خداوند (ج) در سوره دوم آیه ۹۲۴ فرمود: «قال اني جا علك لناس اماما قال ومن زريتي ... ترجمه: گفت خدا هر آيينه من ميگردانم ترا پيشواي مردمان گفت ابراهيم و از اولاد من نيز پيشوايان پيدا كن.» چنانچه خداوند (ج) به آن حضرت فرموده بود که من قبل از شما نيز به پيامبران زنان و فرزندان را دادم که اين معني را دارد که رسول اکرم (ص) نيز داراي خانواده است. اين مجلس زياد دوام کرد حتي نماز شام و خفتن را يکجا در خفتن خواندند و قتيکه حضرت محمد (ص) و حضرت علي (ك) از منبر پايين شدند، حضرت عمر (رض) اين موقف و مقام را به حضرت علي (ك) تبريك گفت و در پايان حضرت محمد (ص) با مسلمانان وداع کرد و به طرف مدينه حرکت کردند.

## دوره های تاریخی اسماعیلیان از نظر زمان

سیر انکشاف تاریخ اسماعیلیان به آسانی و سهولت قابل درک و فهم است. « تاریخ اسماعیلیه از نظر زمان به شش دوره تقسیم میشود که عبارت اند از:

- دوره اول- از سال ۱۱ تا ۱۴۸ هجری
- دوره دوم- از سال ۱۴۸ تا ۲۶۸ هجری
- دوره سوم- از سال ۲۶۸ تا ۴۸۷ هجری
- دوره چهارم- از ۴۸۷ تا ۶۵۵ هجری
- دوره پنجم- از سال ۶۵۵ تا ۱۲۳۲ هجری
- دوره ششم- از ۱۲۳۲ هجری تا امروز<sup>۹</sup>

### دوره اول- دوره عرب : از سال ۱۱ تا ۱۴۸ هجری (۶۳۲-۷۶۹ میلادی)

« درین دوره با آغاز اسلام امامان ما در مناطق مختلف عرب زنده گی میکردند که قرار ذیل اند :  
مولانا علی از ۱۱ تا ۴۰ هجری (۶۳۲ - ۶۶۱ میلادی) مدت ۲۹ سال.  
امام حسین از ۴۰ تا ۶۱ هجری ( ۶۶۱ تا ۶۸۰ میلادی) مدت ۲۱ سال .  
زین العابدین از ۶۱ تا ۹۵ هجری ( ۶۸۰ تا ۷۱۴ میلادی) مدت ۳۴ سال .  
محمدباقر از ۹۵ تا ۱۱۴ هجری ( ۷۱۴ تا ۷۳۳ میلادی ) مدت ۱۹ سال.  
جعفر صادق از ۱۱۴ تا ۱۴۸ هجری(۷۳۳ تا ۷۶۵ میلادی) مدت ۳۳ سال.

### دوره دوم- دوره ستر (مخفی)از سال ۱۴۸ تا ۲۶۸ هجری(۷۶۵ تا ۸۸۹ میلادی)

ازینکه دشمنان در مقابل امامان ظلم و ستم کردند به همین سبب حضرت امام محمد بن اسماعیل به سلمیه (سوریه) رفت و در آنجا دعوت خاموشانه(مخفیانه)را آغاز کرد از همین رو این دوره را بنام دوره ستر میگویند که درین دوره پنج امام زنده گی کردند.

امام اسماعیل از ۱۴۸ تا ۱۵۸ هجری(۷۶۵ تا ۷۷۵ میلادی) مدت ۱۰ سال.  
محمد بن اسماعیل از ۱۵۸ تا ۱۷۹ هجری(۷۷۵ تا ۷۹۵ میلادی)مدت ۴۰ سال  
وفی احمد از ۱۷۹ تا ۲۱۲ هجری(۷۹۵ تا ۸۴۳ میلادی)مدت ۱۵ سال.  
«تقی محمد از ۲۱۲ تا ۲۶۵ هجری(۸۴۳ تا ۸۴۷ میلادی) مدت ۵۳ سال.»<sup>۱۰</sup>  
«رضی الدین عبدالله از ۲۶۵ تا ۲۸۶ هجری(۲۱ سال) ، ۸۴۷ تا ۸۹۰ میلادی(۴۳ سال).»<sup>۱۱</sup>

<sup>۹۹</sup> امامت یک ارزیابی مختصر تاریخی، صفحه ۴ ، الواعظه ظواهر نور علی

<sup>۱۰</sup> - اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ، صفحه ۵۴۵ ، عبدالستار «نجات»

<sup>۱۱</sup> - اسماعیلیان در گذرگاه تاریخو صفحه ۵۴۵ ، عبدالستار «نجات»

### دوره سوم- دوره فاطمیان مصر از ۲۶۹ تا ۴۸۷ هجری (۸۹۰ تا ۱۰۹۴ میلادی) :

در این دوره به صورت کل به تعداد (۸) امام زنده گي میکردند که قرار ذیل اند.  
محمدالمهدی از ۲۹۶ تا ۳۲۲ هجری (۹۰۹ تا ۹۳۴ میلادی) مدت ۵۴ سال.  
قائم از ۳۲۲ تا ۳۳۴ هجری (۹۳۴ تا ۹۴۶ میلادی) مدت ۱۲ سال.  
المنصور از ۳۳۴ تا ۳۴۲ هجری (۹۴۶ تا ۹۵۴ میلادی) مدت ۷ سال .  
امام معز از ۳۴۲ تا ۳۶۵ هجری (۹۵۳ تا ۹۷۵ میلادی) مدت ۲۴ سال .  
امام عزیز از ۳۶۵ تا ۳۸۶ هجری (۹۷۵ تا ۹۹۶ میلادی) مدت ۲۱ سال.  
حاکم بامرالله از ۳۸۶ تا ۴۱۱ هجری (۹۹۶ تا ۱۰۲۱ میلادی) مدت ۲۵ سال  
مولاناالظاهر از ۴۱۱ تا ۴۲۷ هجری (۱۰۲۱ تا ۱۰۳۶ میلادی) مدت ۱۵ سال.  
مولانامستنصر بالله از ۴۲۷ تا ۴۸۷ هجری (۱۰۳۶ تا ۱۰۹۴ میلادی) مدت ۶۰ سال.

### دوره چهارم – دوره الموت از ۴۸۷ تا ۶۵۵ هجری (۱۰۹۴ تا ۱۲۵۷ میلادی) :

در این دوره به تعداد (۹) امام زنده گي میکردند که عبارت اند از :  
مولانا نزار از ۴۸۷ تا ۴۸۸ هجری (۱۰۹۴ تا ۱۰۹۵ میلادی) مدت یکسال.  
مولاناالهادی از ۴۸۸ تا ۵۲۸ هجری (۱۰۹۵ تا ۱۱۳۵ میلادی) مدت ۴۰ سال.  
مولانالمهدی از ۵۲۸ تا ۵۵۰ هجری (۱۱۳۵ تا ۱۱۵۷ میلادی) مدت ۲۲ سال.  
مولاناقاهر از ۵۵۰ تا ۵۵۵ هجری (۱۱۵۷ تا ۱۱۶۲ میلادی) مدت ۵ سال.  
مولانااعلی زکراسلام از ۵۵۵ تا ۵۶۱ هجری (۱۱۶۲ تا ۱۱۶۶ میلادی) مدت ۴ سال.  
مولانا اعلی محمد از ۵۶۱ تا ۶۰۷ هجری (۱۱۶۶ تا ۱۲۱۰ میلادی) مدت ۴۴ سال  
جلال الدین حسن از ۶۰۷ تا ۶۱۸ هجری (۱۲۱۰ تا ۱۲۲۱ م) مدت ۱۱ سال.  
علاوالدین محمد از ۶۱۸ تا ۶۵۳ هجری (۱۲۲۱ تا ۱۲۵۵ م) مدت ۳۴ سال.  
رکن الدین خیرشاه از ۶۵۳ تا ۶۵۵ هجری (۱۲۵۵ تا ۱۲۵۷ م) مدت ۲ سال.

### دوره پنجم- دوره بعد از الموت از ۶۵۵ تا ۱۲۲۸ هجری (۱۲۵۷ تا ۱۸۱۷ میلادی) :

در این دوره به تعداد (۱۸) امام زنده گي میکردند که عبارت اند از :  
شمس الدین محمد از ۶۵۵ تا ۷۱۰ هجری (۱۲۵۷ تا ۱۳۱۰ م) مدت ۵۳ سال .  
قاسم شاه از ۷۱۰ تا ۷۷۱ هجری (۱۳۱۰ تا ۱۳۷۰ میلادی) مدت ۶۰ سال .  
اسلام شاه از ۷۷۱ تا ۸۲۶ هجری (۱۳۷۰ تا ۱۴۲۳ میلادی) مدت ۵۳ سال .  
محمدبن اسلام شاه از ۸۲۶ تا ۸۶۸ هجری (۱۴۲۳ تا ۱۴۶۳ م) مدت ۴۰ سال.  
مستنصر بالله از ۸۶۸ تا ۸۸۵ هجری (۱۴۶۳ تا ۱۴۸۰ میلادی) مدت ۱۷ سال  
عبدالسلام از ۸۸۵ تا ۹۰۰ هجری (۱۴۸۰ تا ۱۴۹۴ میلادی) مدت ۱۴ سال .

- غریب میرزا از ۹۰۰ تا ۹۰۴ هجری (۱۴۹۴ تا ۱۴۹۸ م) مدت ۴ سال .  
 ابوذر علی از ۹۰۴ تا ۹۱۵ هجری (۱۴۹۸ تا ۱۵۰۹ میلادی) مدت ۱۱ سال .  
 مرادمیرزا از ۹۱۵ تا ۹۸۲ هجری (۱۵۰۹ تا ۱۵۷۴ میلادی) مدت ۶۵ سال .  
 10- «ذوالفقار علی از ۹۸۲ تا ۱۰۴۴ هجری (۱۵۷۴ تا ۱۶۳۴ م) مدت ۶۰ سال»<sup>۱۲</sup>  
 11- نورالدین علی از ۱۰۴۴ تا ۱۰۸۲ هجری (۱۶۳۴ تا ۱۶۷۱ م) مدت ۳۷ سال.  
 ۱۲- خلیل الله علی از ۱۰۸۲ تا ۱۰۹۱ هجری (۱۶۷۱ تا ۱۶۸۰ م) مدت ۹ سال .  
 ۱۳- نزار دوم از ۱۰۹۱ تا ۱۱۳۵ هجری (۱۶۸۰ تا ۱۷۲۲ م) مدت ۴۲ سال .  
 ۱۴- سید علی از ۱۱۳۵ تا ۱۱۴۹ هجری (۱۷۲۲ تا ۱۷۳۶ م) مدت ۱۴ سال .  
 ۱۵- «حسن علی از (۱۱۴۹ تا ۱۱۶۰) هجری (۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷ م) مدت ۱۱ سال»<sup>۱۳</sup>  
 ۱۶- «قاسم علی از (۱۱۶۰ تا ۱۱۷۰) هجری (۱۷۴۷ تا ۱۷۵۶ م) مدت ۹ سال»<sup>۱۴</sup>  
 ۱۷- «بوالحسن علی از ۱۱۷۰ تا ۱۲۰۷ هجری (۱۷۵۶ تا ۱۷۹۲ م) مدت ۳۶ سال  
 ۱۸- خلیل الله علی دوم از ۱۲۰۷ تا ۱۲۳۲ هجری (۱۷۹۲ تا ۱۸۱۷ م) مدت ۲۵ سال

### ششم- دوره آقاخان از سال ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۷م) تا امروز:

- امامان این دوره عبارت اند از :  
 آقا حسن علی شاه از ۱۲۳۲ تا ۱۲۹۸ هجری (۱۸۱۷ تا ۱۸۸۱ م) مدت ۶۴ سال .  
 آقا شاه علی شاه از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۳ هجری (۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵ م) مدت ۴ سال  
 سلطان محمد شاه از ۱۳۰۳ تا ۱۳۷۷ هجری (۱۸۸۵ تا ۱۹۵۷ م) مدت ۷۲ سال  
 شاه کریم الحسینی از ۱۳۷۷ هجری (۱۹۵۷ م تا امروز) حیات دارند»<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۲</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه ، صفحه ۲۳۸ ، فرهاد دفتری

<sup>۱۳</sup> - اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ ، صفحه ۵۵۲ - عبدالستار «نجات»

<sup>۱۴</sup> - اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ ، صفحه ۵۵۲ ، عبدالستار «نجات»

<sup>۱۵</sup> تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۶۲۹ ، فرهاد دفتری



## دوره امامت و خلافت

« امام واژه ای عربی است به معنی رهبر، پیشوا و یا رئیس. و بیشتر به رهبر یا پیشوای یک جامعه یا مرجعی در یک زمینه ای پژوهش و تحقیق است و در فقه و کلام اسلامی از جنبه ای فنی برجانشینی مشروع و بر حق یا پیشوای عالی جامعه ای اسلامی اطلاق میشود»<sup>۱۶</sup>

امام کسی است که مردم را هم در دین و هم در دنیا رهبری میکند و از خاندان پیامبر (ص) مبتنی بر قرآن کریم و صفات که یک امام داشته باشد که علم و عصمت است، پیروی کند و در مورد علمیت امام در آیه ۳-۷ قرآن کریم آمده است:

« وما يعلم تاویلہ اللہ وراسخون فی العلم. » ترجمه: هیچکس تاویل آنرا جزء خداوند (ج) و راسخان علم نمیدانند.

پیامبر (ص) بهترین راسخان در علم بود که خداوند (ج) علم به همه آنچه که بر وی نازل شده بود به وی داده بود و بعد از او امامان برگزیده خداوند (ج) است که قرآن کریم به ارث به آنها داده شده است. شیعیان برای اشخاصی که آنها را پیشوای امت مسلمانان پس از پیامبر (ص) میدانستند، بکار میبردند. « عموم فرقه ای شیعه را عقیده این است که امامت یک منصب معنوی الهی بوده و امام بعدی به اساس نص امام قبلی تعیین و برگزیده میشود و منصب قدسی امامت به اولاد و احفاد ذکور حضرت امام حسین (ع) نسل به نسل تا پایان جهان ادامه دارد و جهان هیچگاه از امام حی خالی بوده نمیتواند.»<sup>۱۷</sup>

چنانچه حضرت محمد (ص) فرموده است: « لو خلت الارض من امام الزمان ساعة لمتت باهلها » ترجمه: « اگر زمین ساعتی از وجود امام زمان خالی شود زمین و اهل آن هلاک گردند. » در جای دیگر حضرت محمد (ص) فرموده است: « من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلية و الجاهل فر النار. » ترجمه: « کسی که بمیرد و شناسد امام وقت خود را جاهل مرده است و جای جاهل در آتش جهنم است.»<sup>۱۸</sup>

حدیث شریف است که حضرت محمد (ص) فرموده است: « من يعرف الشريعة والحقیقة بلا امام فقد كفر و هو فی صلالة. » ترجمه: « هر کسی که بشناسد شریعت و حقیقت را بدون امام، پس در ضلالت است. » همچنان امام زین العابدین (ع) فرموده اند: « السعيد من عرف امام وقته و بیایعه و حکمته علی نفسه و ماله و اولاده. » ترجمه: « سعید و رستگار کسی است که امام وقت خود را بشناسد و بیعت کند به او و حاکم بداند او را بر نفس خود، مال و اولاد خود و تسلیم باشد در امر او. »<sup>۱۹</sup>

<sup>۱۶</sup> امامت و مرجعیت دینی اهل بیت حضرت محمد (ص)، صفحه ۳۱، خرم بیک سلیمی

<sup>۱۷</sup> - اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ، صفحه ۱۹۵ - عبدالستار «نجات»

<sup>۱۸</sup> - امام و مرجعیت دینی اهل بیت حضرت محمد (ص)، صفحه ۸ - خرم بیک «سلیمی»

<sup>۱۹</sup> - امام و مرجعیت دینی اهل بیت حضرت محمد (ص)، صفحه ۹ - خرم بیک «سلیمی»

## امام داراي هفت صفت است که عبارت اند از:

- اول- امام گذشته او را به امامت انتصاب کند.
- دوم- بايد از اهل بيت رسول اکرم (ص) باشد.
- سوم- علم دين بايدش که بدان بلند شود ودرخت امامت.
- چهارم- بايد که پرهيزگار باشد.
- پنجم- بايد که جهادکننده باشد. بادت با کافران و با زبان با منافقان.
- ششم- خصلت هاي نیکو بايدش جزء چنانچه اندر پیامبر(ص) بود.
- هفتم- بايد که او بي نیاز باشد از دعوي کردن مرخوشتن را از امامت اگر او دعوي کند خصم گردد.
- وزير حکم حاکم آيد آنگاه خصم حاکم نتواند بود.

## معرفی مختصر امامان اسماعیلی

### ۱. مولانا علی

علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمنفی بتاریخ ۱۳ رجب سال ۵۹۸ یا ۵۹۹ میلادی درحالیکه مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم که طواف خانه کعبه را میکرد در داخل خانه کعبه تولد گردید.

مادرش میگوید: وقتیکه پسر من تولد شد از غیب صدا شنیدم که نام طفل خود را علی بگذارید که خداوند(ج) نام او را از نام خود مشتق کرده است. اصلاً نام پدر علی عمران بود و او را به کنیت ابی طالب خواندند که کاکای حضرت محمد (ص) بود.

لقب علی بنام اسدالله بوده و بنام های ابوالحسن و ابوتراب هم یاد میشد علی اولین شخص از جوانان بود که در سن (۱۰) سالگی دین مقدس اسلام را قبول کرد. در راه دعوت به اسلام فداکاری نمود و حضرت محمد(ص) او را زیاد دوست داشت. حضرت محمد(ص) هنگامیکه در مدینه با مهاجرین و انصار پیمان برادری امضا کرد علی را برادر خود خواند و در سال دوم هجری علی با فاطمه الزهرا دختر حضرت محمد(ص) ازدواج کرد که تا هنگام حیات شان با زن دیگری عقد نکاح نکرده بود و از فاطمه الزهرا (دو) پسر بنام های حضرت امام حسن و امام حسین و (دو) دختر بنام های زینب و کلثوم داشتند.

حضرت علی (ك) در تمام جنگ هاییکه در زیر پرچم حضرت محمد(ص) صورت گرفت در صف مقدم قرار داشت و پرچمدار اسلام بود و در هیچ جنگ شکست نخورده و گویند که در جنگ ها صدایش به آسمان ها شنیده میشد که میگفت: « لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار. »

یعنی جوان مردی چون علی و شمشیری چون ذوالفقار نیست. ذوالفقار شمشیری بود که حضرت محمد (ص) به حضرت علی (ك) داده بود.

حضرت علی (ك) در تمام غزوات از خود لیاقت و شایستگی نشان میداد و پیروزی بدست میآورد. در جنگ بدر سه نفر از پهلوانان مشکین بنام های عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع و ولید بن عتبه را در جنگ تن به تن از بین بردند، در جنگ احد پرچمدار کفار طلحه بن ابی طلحه را از پا در آورد و خود را به حضرت محمد(ص) رسانید، در جنگ خندق عمرو بن عبدود پهلوان مشهور مشرکین را بقتل رسانید، در جنگ خیبر که در سال هفتم هجری صورت حضرت علی(ك) چشم درد بود و علم بردار اسلام حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق بودند کاری پیشبرده نتوانستند و به تعداد (پنجاه) نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند لذا حضرت محمد (ص) حضرت علی (ك) را طلب کرد و آب دهن خود را برچشم او مالید و علم اسلام را به او داد و به میدان جنگ روان کرد. یهودان قهرمانان مشهور خود هر يك حارث خیبری، مرحب عنتر و یاسر را وارد میدان جنگ ساختند که از طرف حضرت علی(ك) به يك ضرب کشته شدند. بعداً حضرت علی(ك) دروازه خیبر را با گفتن الله اکبر کند و بالای خندق گذاشت و از آن تاریخ بنام فاتح خیبر معروف شد.

حضرت علي(ك) از سال ۱۱ تا ۴۰ هجری(۶۳۲ تا ۶۶۱ میلادی) یعنی مدت ۲۹ سال امامت کرد و از سال ۳۵ تا ۴۰ هجری(۶۵۶ تا ۶۶۱ م) خلافت نمود.

وقتی که حضرت محمد (ص) به روز دوشنبه تاریخ ۱۲ ربیع الاول سال یازدهم هجری (سال ۶۳۲ میلادی) به عمر ۶۳ سالگی رحلت کردند حضرت علي(ك) مصروف غسل تجهیز و تکفین آن حضرت (ص) بود که مغیره بن شعبه اموی به ابوبکر صدیق و عمر فاروق گفت که قبایل خزرج و اوس انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و در مورد امارت و خلافت گفتگو دارند حضرت ابوبکر و حضرت عمر بدون آنکه حضرت علي (ك) و حضرت عباس کاکای حضرت محمد (ص) را خبر کنند به آنجا رفتند بدون آنکه آن حضرت(ص) را به خاک بسپارند که این موضوع بالایی روحیه خانواده حضرت محمد(ص) تا ثیرمنفی کرده بود و تمام اصحاب پیامبر(ص) نزد حضرت علي(ك) آمدند و اظهار کردند که یا امیرالمومنین دستت را بده تا به شما بیعت کنیم و لی حضرت علي(ك) قبول نکرد و به جمع آوری قرآن کریم شروع کرد. و به ابوبکر(رض) بیعت کرد و در اداره ای امور خلافت اسلامی با او همکاری بود.

در روز دوم شهادت حضرت عثمان(رض) بتاریخ ۲۵ ذی الحجه سال ۳۵ هجری(۶۵۶ میلادی) مسلمانان مهاجرین و انصار در مدینه در مسجد نبوی جمع شدند و حضرت علي(ك) را به حیث خلیفه چهارم اسلام انتخاب کردند و تمام مردم نیز به او بیعت نمودند تنها مردم شام که معاویه در آنجا والی بود بیعت نکردند و معاویه به مخالفت بر خاست.

در دوران خلافت حضرت علي(ك) به نسبت اختلافات بین مسلمانان جنگ های داخلی واقع شد درین دوره معاویه، حضرت بی بی عایشه، طلحه و زبیر به این نظر بودند که قصاص حضرت عثمان (رض) زودتر گرفته شود و لی حضرت علي(ك) میخواست که اول وضع داخلی بهبود یابد و بعداً یاغیان، قاتلان و مجرمین به جزای اعمال شان برسند که این اختلافات باعث جنگ های جمل و صفین گردید.

جنگ جمل بین حضرت علي(ك) و حضرت بی بی عایشه، طلحه و زبیر در سال ۳۶ هجری(۶۵۷ میلادی) در بصره واقع شد و به اثر میانجیگری حضرت قعقاع نزدیک بود که صلح شود و لی به تحریک عبدالله بن سبا رهبر منافقان جنگ ادامه پیدا کرد که در نتیجه آن طلحه و زبیر به شهادت رسیدند و حضرت بی بی عایشه دستگیر گردید جنگ پایان یافت و حضرت بی بی عایشه را به بسیار عزت و احترام دوباره به خانه شان به مدینه فرستادند ازینکه حضرت بی بی عایشه درین جنگ بالایی شتر سوار بود شتر در عربی جمل را گویند به همین سبب این جنگ را بنام جنگ جمل یاد میکردند.

جنگ صفین بین حضرت علي(ك) و معاویه در سال ۳۷ هجری(۶۵۸ میلادی) در منطقه صفین واقع شد تعداد قوای حضرت علي(ك) درین جنگ به (یکصد و بیست هزار) نفر و از معاویه به (سه صد هزار) نفر میرسید و لی معاویه شکست خورد و جنگ به نفع حضرت علي(ك) بود و در آخرین لحظه پیروزی طرفداران معاویه اوراق قرآن کریم را بالایی نیزه ها بلند کردند و گفتند که این کلام الله (ج) بین ما و شما میانجی است. حضرت علي(ك) گفت که درین کار مکر و فریب است معاویه و طرفدارانش پابند

قرآنکریم نیستند ولی اشعث بن قیس از میان قوا به نزد حضرت علی(ک) آمد حضرت علی(ک) را مجبور ساخت که حکمیت را قبول کند حضرت علی(ک) عبدالله بن عباس(رض) را حکم تعیین کرد و معاویه شخصی را بنام عمرو بن عاص حکم تعیین کرد اما اشعث عبدالله را قبول نکرد و ابو موسی اشعری را حکم تعیین کرد هر (دو) حکم بعد از جروبحت زیاد بین خود فیصله کردند که معاویه و حضرت علی(ک) را هر(دو) بر طرف سازند و شخص (سوم) را بقدرت برسانند ولی وقتیکه در محضر عام آمدند ابتدا ابو موسی اشعری گفت که حضرت علی(ک) و معاویه هر(دو) بر طرف هستند سپس عمرو بن عاص گفت چون ابو موسی اشعری نماینده خود حضرت علی(ک) را بر طرف کرده است من معاویه را به حیث خلیفه پیشنهاد میکنم به این ترتیب عمرو بن عاص حکمیت را نقص کرد در حالیکه موضوع حکمیت در مورد قاتلین حضرت عثمان(رض) بود نه موضوع خلافت. این فیصله قبول نشد و بدبختی های دیگری را به بار آورد که در بین طرفداران حضرت علی(ک) نیز اختلافات بوجود آمد و يك گروه دیگر بنام خوارج بمیان آمد که نه حضرت علی(ک) را و نه معاویه را قبول داشتند و بر ضد هر (دو) قرار گرفتند و مرکز خلافت اسلامی به (دو) حصه تقسیم شد که يك مرکز در کوفه و مرکز دیگر در دمشق بود.

واقعه دیگری که درین دوره واقع شد این بود که خوارج کوفه و بصره با هم یکجا شدند و به طرف نهر وان (عراق) حرکت کردند و در طول راه اشخاصیکه با آنها مخالفت میکردند به قتل میرسانیدند و وقتیکه به نهر وان رسیدند با حضرت علی(ک) مقابل شدند جنگ سخت بین شان واقع شد و به تعداد (چهار هزار) نفر از طرفداران اشعث بالایی حضرت علی(ک) حمله کردند ولی شکست خوردند و تنها (۹) نفر زنده ماندند و متباقی کشته شدند و حضرت علی(ک) دوباره به کوفه رفت این جنگ به مشوره اصحاب کرام صورت گرفته بود اکثر باغیان و منافقان به جزای اعمال خود رسیدند. همچنان درین دوره معاویه و عمرو بن عاص پلان حمله بالایی مصر را گرفتند تا قدرت حضرت علی(ک) را ضعیف سازند.

حضرت علی(ک) دارای علم، تقوا، قناعت و اخلاق عالی بود سخنان فیصله کن میگفتند به عدالت و انصاف حکم میکردند، با خوشی دنیا محبت و علاقه نداشتند، بسیار فکر میکردند لباس ارزان قیمت میپوشیدند، خوراک بسیار عادی میخوردند، عزت علماء را زیاد میکردند. مردم بیچاره و مظلوم را نزد خود میخواستند و در هنگام شب برای عبادت خداوند(ج) بر میخاستند و به آواز بلند و دردناک گریه میکردند و میگفتند: ای دنیا کسی دیگر را فریب بده عمرت کوتاه، قدر و قیمت نا چیز و پایین است از من دور شو.

### کار نامه های حضرت علی(ک) :

وقتیکه حضرت محمد (ص) به پیامبری مبعوث شد حضرت علی(ک) اولین شخصی از جوانان بود که به دین مقدس اسلام مشرف گردید و همیشه همراه حضرت محمد(ص) بود حضرت علی(ک) مردی بود شجاع، دلاور، نیرومند و در عین حال خبیر و دانا. در قاموس زنده گی او ترس و هراس وجود نداشت او هم شخصیت بزرگ میدان جنگ بود و هم رجل برجسته ای علم دین. میخواهم چند کارنامه ای او را مشتمل نمونه های خروار ذکر نمایم. «حضرت علی(ک) در هنگام هجرت حضرت محمد(ص) از مکه به مدینه به دستور رسول الله(ص) در بستر خواب او استراحت کند تا مشرکین خبر

نشوند که آن حضرت(ص) هجرت کرده است زیرا که دشمن او را تعقیب میکرد که فرار نکند. و نیز مال امانت های مردم که در نزد حضرت محمد(ص) بود به صاحبان شان بسپارد با وجودیکه خطر جاننش بود حضرت علی(ک) به بسیار شجاعت و مردانگی این وظیفه را انجام داد و بعد از تسلیمی مال امانت های مردم به مدینه هجرت کرد که این کار شجاعت او را نشان میدهد.<sup>۲۰</sup>»

حضرت علی(ک) در تمام غزوات حضرت محمد(ص) اشتراک کرده بود و تنها در غزوه تبوک حضرت محمد(ص) او را در مدینه گذاشت. در غزوه بدر بتاریخ ۱۷ رمضان سال دوم هجری(۶۲۴ میلادی) «سه نفر از جنگ اوران و پهلوانان مشهور مشرکین بنام های عتبه بن ربیع، ولید بن عتبه و شیبه بن ربیع که هر سه در فنون جنگی مهارت داشتند از صف مشرکین خارج شدند و داخل میدان جنگ گردیدند و از مسلمین خواستند که سه نفر خود را به میدان جنگ بفرستند که جنگ تن به تن کنند. سه نفر از انصار اهل مدینه بطرف میدان رفتند ولی مشرکین قبول نکردند و گفتند که از قوم خود ما از اهل قریش باشیم لذا حمزه بن عبدالمطلب، علی بن ابی طالب و عبید بن حارث داخل میدان جنگ شدند حمزه عتبه را از بین برد، علی ولید را به یک ضربه به زمین انداخت و شیبه در برابر عبید مقاومت کرد علی به کمک عبید رفت و شیبه را از بین برد و لقب اسدالله با او داده شد.»<sup>۲۱</sup>

«در غزوه احد ماه شوال سال سوم هجری(۶۲۵ میلادی) حضرت علی(ک) قدرت و شجاعت خود را آشکار ساخت که پرچمدار قوای کفار طلحه بن ابی طلحه را به یک ضرب شمشیر از بین برد چون رسول الله(ص) درین جنگ مجروح گردیده بود و مشرکین میخواستند که او را بقتل برسانند حضرت علی(ک) اولین شخصی بود که خود را به حضرت محمد(ص) رسانیده بود و او را محافظت میکرد با وجودیکه حضرت علی(ک) درین جنگ(هشتاد) زخم بر داشته بود باز هم حضرت محمد(ص) را ترک نکرد.»<sup>۲۲</sup>

در غزوه ای خندق سال پنجم هجری(۶۲۷ میلادی) «حضرت علی(ک) امتحان قابل تحسینی از خود به نمایش گذاشت عمرو بن عبدود پهلوان مشهور مشرکین به مسلمانان صدا کردند که آیا کسی از شما است که با من مبارزه کند؟ حضرت علی(ک) پیش آمد. عبدود که در مقابل خود علی نوجوان کم تجربه جنگی را دید مغرورانه گفت که تو چرا آمدی ای پسر برادرم؟ هر دو از اسپ پایین شدند و به شمشیر جنگی شروع کردند حضرت علی(ک) به یک ضرب شمشیر عبدود را به زمین انداخت و دیگر پهلوانان مشرکین فرار نمودند و حضرت علی(ک) با این پیروزی خود به نزد رسول الله(ص) آمد.»<sup>۲۳</sup>

در غزوه خیبر ماه محرم سال هفتم هجری(۶۲۹ میلادی) که بین مسلمانان و یهودیان صورت گرفت فتح قلعه ای یهودیان(خیبر) برای مسلمانان دشوار شد و بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیدند. حضرت محمد(ص) فرمود: «من فردا پءچم را به مردی میدهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و خیبر بدست او فتح خواهد شد او اهل فرار و عقب نشینی نیست.» سپس حضرت

<sup>۲۰</sup> عصاره ای از زنده گانی چهار یار پیغمبر(ص)، صفحه ۵۳، حسرت الله (از هری) ۱۳۸۸ هجری شمسی

<sup>۲۱</sup> عصاره ای از زنده گانی چهار یار پیغمبر(ص)، صفحه ۵۴، حسرت الله(از هری)

<sup>۲۲</sup> ستاره گان هدایت در تاریخ اسلام، صفحه ۲۰۰، داکتر مصطفی(سباعی) ۱۳۸۲ هجری شمسی

<sup>۲۳</sup> ستاره گان هدایت در تاریخ اسلام، صفحه ۲۰۱، داکتر مصطفی(سباعی)

علی(ک) را خواست حضرت علی(ک) با وجودیکه چشم درد بود به خدمت رسول الله(ص) آمد حضرت محمد(ص) آب دهان را به چشم او مالید و پرچم اسلام را به و داد و به میدان جنگ روا کرد. یهودیان قهرمانان مشهور خود را هر یک حارث خیبری، مرحب عنتر و یاسر را وارد میدان جنگ ساختند مرد یهودی یک ضربه بر حضرت علی(ک) زد که سپر از دست او افتاد لذا حضرت علی(ک) دروازه ای که در پهلوی قلعه افتاده بود پر داشت و با آن به جای سپر از خود دفاع کرد و یهودیان را از بین برد و دروازه ای خیبر را با گفتن الله اکبر کند و بالای خندق گذاشت و از آن تاریخ به بعد به فاتح خیبر معروف شد. ابن رافع که درین جنگ همراه حضرت علی(ک) بود میگوید دروازه ای که حضرت علی به عنوان سپر از آن استفاده کرد من با هفت نفر دیگر دروازه را جابجا کرده نتوانستم.»<sup>۲۴</sup>

و در جنگ نهروان با خوارج کوفه و بصره که به مشوره اصحاب کرام صورت گرفت نیز پیروز گردید.

### وصیت حضرت علی(ک) برای فرزندان

« حضرت علی(ک) پسران خود حسن و حسین(رض) را نزد خود خواست و گفت: شما را به رعایت تقوای الهی سفارش میکنم، و اینکه خواهان دنیا نباشید اگر به شما اقبال نماید، و برای آنچه که بدست نیاوردید اندوه گین نگردید، سخن حق بگویید، به یتیم رحم کنید، فریادرس مظلوم و دردمند باشید، برای آخرت کار کنید، دشمن ستم گر باشید و یارو یاورستمدیده، به حکم کتاب خدا عمل کنید، در اجرای احکام خداوند تحت تاثیر سرزنش هیچکس قرار نگیرید و به پسر دیگرش محمد معروف به حنفیه نیز وصیت کرد و فرمود که در حفظ احترام حسن و حسین به او سفارش کرد و گفت که هیچ کاری را بدون مشورت و هماهنگی آنان انجام ندهید»<sup>۲۵</sup>

### سخنان جاودان حضرت علی(ک)

شما را به تقوای الهی سفارش میکنم، پس نمیرید و رخت از جهان بر نیندید مگر اینکه مسلمان و فرمانبردار خداوند باشید، تهیدستان و مستمندان را در اموال خود سهیم کنید، از خداوند پروا کنید، و مرقب پیمان و فرامین پیامبر(ص) باشید، به مردم به نیکویی سخن بگویید آنگونه که خداوند شما را فرمان داده است، قلب آدمی چون ظرف است بهترین آن دلی است که بیشتر آگاه است و آنچه را که میگوییم به خاطر بسپارید: مردم سه نوع اند: گروهی دانشمندان ربانی، جمعی فراگیران و جوینده گان راه رستگاری و عده ای مردمان پست و احمق اند که دنباله رو که با هر بادی همسو میشوند و از نور علم بهره ای نمیگیرند و به پایگاه و رکنی محکم پناه نمی برند. علم از ثروت بهتر است زیرا که علم تو را حفظ میکند و تو مال را. علم بر اثر کار رشد میکند و ازدیاد میابد اما مال با خرج و مخارج نقصان میابد.

یا علم است که عالم درین دنیا فضیلت، عبادت و بنده گی خدا را کسب میکند و بعد از مرگ از او به نیکویی یاد میکنند. اما آثار و مزیت ثروت و مال با زوال آن از بین میرود و جمع کننده گان مال

<sup>۲۴</sup> ستاره گان هدایت در تاذیخ اسلام ، صفحه ۲۰۲ ، داکتر مصطفی(سبعی) سال ۱۳۸۲ هجری شمسی  
۱۱ ستاره گان هدایت در تاریخ اسلام ، صفحه ۲۰۶ ، داکتر مصطفی(سبعی)

در عین حال که زنده اند، مرده اند. در حالیکه دانشمندان تا جهان باقی است نام و نشان شان جاودان است و یاد شان در دل ها باقی میباشد.<sup>۲۶</sup>

در سال ۴ هجری (۶۶۱ میلادی) (دو) نفر از خوارج بنام های برك بن عبدالله و داود بن بكر با عبدالرحمن بن ملجم عهد بستند که در شب ۱۸ رمضان سال ۴ هجری (۶۶۱ میلادی) حضرت علي(ك) توسط عبدالرحمن بن ملجم، معاویه توسط برك بن عبدالله و عمرو بن عاص حاکم مصر توسط داود بن بكر در يك وقت به قتل برسانند برك بر معاویه زخم جزیی زد. داود در آن شب عمرو بن عاص که به مسجد نرفته بود خطیب مسجد را به قتل رسانید و عبدالرحمن بن ملجم بتاریخ ۱۸ رمضان سال ۴۰ هجری (۶۶۱ میلادی) حضرت علي(ك) را در وقت ادای نماز صبح بعد از ۲۴ سال و ده ماه امامت و چهار سال و ده ماه خلافت به شهادت رسانید و دوره درخشان خلفای راشدین به پایان رسید.

## ۲. مولانا الحسین

مولانا امام حسین پسر حضرت علي(ك) خلیفه (چهارم) اسلام بتاریخ سوم شعبان سال چهارم هجری (۶۲۶ میلادی) مدینه منوره تولد گردید مادرش فاطمه الزهرا دختر حضرت محمد(ص) بود که پیامبر(ص) شخصا درگوش او آذان داده و او را بسیار دوست داشت. اسم و کنیه او ابو عبدالله و لقب او سید، ولی و مبارک است. حضرت محمد(ص) و حضرت علي(ك) هر (دو) در تعلیم و تربیت امام حسین بسیار زیاد کوشش کردند.

حضرت امام حسین همه ساله به حج میرفت و آن مسافت را پیاده طی مینمود. تعداد زیادی از مسلمانان در کوفه بعد از شهادت حضرت علي(ك) به پسر بزرگ او امام حسن بیعت کردند اما امام حسن قبول نکرد و استعفاء داد و با معاویه صلح کرد و از فعالیت سیاسی کنار رفت و بعد از رحلت او در سال ۴۹ هجری (۶۶۹ میلادی) شیعیان امام حسین پسر (دوم) حضرت علي(ك) را به خلافت رسانیدند و به او بیعت کردند.

معاویه در وقت حکمرانی خود پسر خود یزید را خواست و برایش گفت: که از (چهار) نفر مرا هراس است:

- ۱- امام حسین پسر علي
- ۲- عبدالله بن زبیر
- ۳- عبدالله پسر عمر
- ۴- عبدالرحمن بن ابوبکر.

وقتی که یزید پسر معاویه در سال ۶۱ هجری قمری (۶۸۱ میلادی) بقدرت رسید امام حسین بن علي و عبدالله بن زبیر به او بیعت نکردند. « سران شیعی کوفه همچون سلیمان بن سرد الخزاعی، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه از طرفداران با وفای حضرت علي(ك) بودند و در جنگ جمل و صفین

<sup>۲۶</sup> ستاره گان هدایت در تاریخ اسلام، صفحه ۲۰۵، داکتر مصطفی (سبعی)



در رکاب او جنگیده بودند به حضرت امام حسین(ع) نامه نوشتند و او را دعوت کردند که رهبری پیروان خود را در کوفه به عهده گیرد. و دیگر گروه های مردم کوفه و بصره نیز پیام ها را به امام حسین روان کردند و او را به رهبری خود دعوت نمودند که به کوفه بیاید و بر ضد بنی امیه قیام کند.<sup>۲۷</sup>

یزید از این موضوع خبر شد و آمادگی میگرفت و عبیدالله بن زیاد را به کوفه فرستاد. عبیدالله بن زیاد طرفداران امام حسین را به قتل رسانید و مسلم بن عقیل که بنام امام حسین بیعت میگرفت از طرف عبیدالله بن زیاد تعقیب میشد بتاريخ ۳ ذی الحجه سال ۶۱ هجری(۶۸۱ میلادی) او را دستگیر کرد و به شهادت رسانیدند حضرت امام حسین ازین موضوع خبر نداشت و بتاريخ ۸ ذی الحجه سال ۶۱ هجری(۶۸۱ میلادی) از مکه به طرف کوفه حرکت کرد و از حرکت او یزید بن معاویه خبر شد حر بن یزید ریاحی را با (یک هزار) نفر را در راه امام حسین فرستاد این هر (دو) در منطقه کربلا با هم مقابل شدند حر به امام حسین گفت که باید ازین جا فرار کنی. اما حضرت اما حسین يك نامه را به قیس بن مسهر داد که به سلیمان خزاعی برساند ولي قیس از طرف طرفداران عبیدالله بن زیاد دستگیر شد و او را از بام قصر یزید به پایین انداختند و به امام حسین نامه نوشته کردند که باید به یزید بیعت کنی. امام حسین در جواب نوشت: که با عمرو بن سعد بن وقاص سپهسالار یزید ملاقات میکنم ولي طرفداران عبیدالله بن زیاد قبول نکردند و بتاريخ ۸ محرم سال ۶۱ هجری(۶۸۱ میلادی) آب را بالای حضرت امام حسین قطع کردند.

حضرت امام حسین یاران خود را امر کرد که زمین را بکنند یاران چنین کردند آب شیرین دران دشت پیدا شد عبیدالله بن زیاد ازین موضوع خبر شد امر کرد که او را ازین آب نیز بی نصیب سازند و به تعداد (۱۷ هزار) نفر دیگر را به آنجا فرستاد و صحنه را به آن حضرت تنگ ساخته و امام حسین را محاصره کردند و به امام حسین پیشنهاد کردند که یا به یزید بیعت کن و یا قتال؟ راه (سوم) وجود ندارد امام حسین قتال را انتخاب نمود. و یاران خود(۳۲) نفر سوار و به تعداد (۴۰) نفر پیاده بودند آرایش جنگی داد و زهیر بن ریاحین را بر سمت راست و حبیب بن مظاهر را به سمت چپ گماشت و پرچم را به برادرش عباس سپرد و خود و همراهانش برابر خیمه ها استادند جنگ در گرفت یاران امام یکی بعد دیگری جام شهادت نوشیدند عبدالله بنام امام حسین، قاسم بن امام حسن، ابوبکر بن امیرالمومنین، عمر بن علی، عباس بن علی معروف به ابوالفضل، شهزاده علی اکبر بن امام حسین، علی اصغر بن امام حسین هر يك تعداد زیادی از دشمن را هلاک ساختند و بعدا خودشان هم جام شهادت نوشیدند صرف ذین العابدین که دران وقت بیمار بود امام حسین او را وصی و ولي خود تعیین کرد و گفت: امانتی را که از جد بزرگوام در نزد من است به تو میسپارم و خود با اهل بیت وداع کرد و به میدان جنگ رفت. آنگاه مالک بن بشرکندي بالایی حضرت امام حسین حمله کرد و او را زخمی ساخت و در زمین نشست و زخم را بسته کرد و کودک خود را در دامن خود گرفت دران وقت يك مرد بی عاطفه به آن کودک تیر زد و کودک را به شهادت رسانید. امام حسین آب خواست چون آب را به دهن نزدیک ساخت حصین بن نمیر برآن حضرت تیر زد و به دهنش خورد و مانع نوشیدن آب شد و قدح را رها کرد. میخواست به طرف آب برود يك تیر بر دوش آن حضرت اصابت کرد امام حسین تیر بیرون کشید شخصی بنام زرعه بن شریک تمیمی شمشیر بران حضرت فرود آورد امام دست خورا

<sup>۲۷</sup> تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۶۰، داکتر فرهاد دقتری

سپر قرار داد شمشیر بر دستش فرود آمد سنان بن اوس با نیزه بالای امام حسین حمله کرد و آن حضرت به زمین افتاد درین لحظه خولی بن یزیداصبحی از شقی ترین افراد از اسب پایان شد خواست سر آن حضرت را جدا کند دستش لرزید نتوانست و برادرش بنام شیل پیاده شد سر امام حسین را جدا کرد به این ترتیب بتاریخ (۱۰) محرم سال ۶۱ هجری (۱۰) اکتوبرسال ۶۸۱ میلادی) حضرت امام حسین(رض) بعد از ده سال و ده ماه امامت با (۷۲) تن از یاران خود به شهادت رسید. از شهادت نواسه پیامبر(ص) تمام مسلمانان غمگین شدند.

امام حسین برای اصلاح دین جدش قیام میکند و به شهادت میرسد که شهادت اوسمیول والگویی خوب برای همه عصرها و نسلها است. شهادت جنگ نیست، بلکه رسالت است سلاح نیست، بلکه پیام است. خون امام حسین مایه حیات بخشی است که در گذرگاه زمان بر کالبد ملتها دمیده میشود و آنها را به زنده گی فرا میخواند. این شهادت در راه تامین عدالت و احیای مجدد دین بود و به بازمانده گان درس حماسه آفرینی و سنت جهاد علیه ستمگران را به ارمغان گذاشت. و پیامد قیام عاشورای امام حسین(رض) عبارت اند از:

قیام امام حسین بر مسلمانان جهان سنت گذاشت تا بر ضد نظامهای فاسد و ستمگر چون یزید قیام کنند. درس وفا و پایداری در راه خدا و احیای مجدد دساتیردین اسلام. تصمیم واراده محکم امام حسین بعد از رسیدن نامه اهل کوفه. مستحق و بر حق بودن و شایستگی آن حضرت در احراز امارت مسلمانان قیام امام حسین در مقابل مظالم و ستمگری یزید به ره روان راه حق سرمشق جاویدان بود.

امام حسین با ریختن خون معصوم خویش سرزمین خشک و سوخته کربلا را آبیاری نمود که بعدها پایگاه عظیم مسلمین جهان گردید.

بعد از شهادت امام حسین کوفیان پیمان شکن پشیمان شدند. و از بی وفایی خود توبه کردند و به غرض خون خواهی امام حسین قیامها را به راه انداختند.

مردم مدینه بر ضد یزید قیام کردند یزید شخصی را بنام مسلم بن عقبه بخاطر سرکوب آنها فرستاد و مدت (۳) روز در مدینه قتل عام جریان داشت. این حادثه باعث گرایشها در بین شیعیان گردید که ذیلاً به آن میپردازیم:

### جنبش مختاریه

مختار بن عبید ثقفی بخاطر انتقام گرفتن خون امام حسین در سال ۶۶ هجری (۶۸۵ میلادی) بالای کوفه حمله کرد و کوفه را گرفت و جنبش خود را بنام (سومین) پسر حضرت علی(ک) یعنی برادر نا تنی امام حسین محمد معروف به ابن الحنفیه آغاز کرد. محمد را از آن جهت ابن الحنفیه میگویند که مادرش از قبیله بنو حنفیه بود.

« لشکریان شام در دوره ای خلافت عبدالملک بن مروان در سال ۶۷ هجری (۶۸۶ میلادی) برای تسخیر عراق حرکت کرد اما از طرف ابراهیم بن اشتر که سرداری قوای مختار را به عهده داشت

شکست خورد درین جنگ فرمانده ای لشکریان شام ابن زیاد معروف کشته شد. درین گیر و دار اشراف کوفه بر مختار قیام کردند اما آنها نیز توسط ابراهیم بن اشتر به شکست مواجه شدند. بعد ازین واقعه مختار دست شیعیان را که تا کنون از انتقام گیری بر حذر داشته شده بودند، در گرفتن انتقام از اشراف کوفه آزاد گذاشت. بیشتر کسانی که سبب حادثه ای سوگ آور و غم انگیز کربلا و شهادت امام حسین(ع) بودند از جمله شمر بن ذی الجوشن و عمر بن سعد از مخفیگاه بیرون کشیدند و سر زدند اما عده ای از اشراف توانستند به بصره بگریزند و خود را تحت حمایت والی آنجا، مصعب برادر کوچکتر دشمن مکی خلیفه قرار دهند»<sup>۲۸</sup>

مختار ابن الحنفیه را مهدی اعلان کرد یعنی امام نجات بخش که احیاء کننده حقیقی اسلام گستراننده عدالت بر روی زمین و رهایی دهنده ستمدیده گان از ظلم و ستم است.

این جنبش با موالی اعتماد کرد موالی یعنی گرونده گان غیر عرب به دین اسلام بودند که در دوره امویان مانند مسلمانان درجه دوم رفتار میشد و با مسلمانان عرب حقوق مساوی نداشتند و یک طبقه محروم اجتماعی در کوفه بودند و خواستار مساوات در بین مسلمانان شدند و به جنبش مختاریه پیوستند و بر ضد امویان قرار گرفتند و خود را شیعه المهدی مینامیدند آنها پیروزی زیاد بدست آوردند اما بعد از مرگ مختار در سال ۶۷ هجری (۶۸۱ میلادی) و مرگ ابن الحنفیه در سال ۸۱ هجری (۷۰۰ میلادی) این جنبش تحت نام کیسانیه تا قیام عباسیان در تاریخ شیعه نقش مهم داشت.

### جنبش توابعه

« بعد از واقعه ای کربلا شیعیان مانند بسیاری از اهالی کوفه که مصرانه حسی(ع) را به میان خود دعوت کرده بودند، عمیقاً متأثر شدند حس ندامت سراپای آنها را فرا گرفته بود و داعیه ای در آنها پیدا شد که انتقام خون حسین(ع) را از قاتلانش بستانند و قصور خود را در پشتبانی و یاری او جبران سازند ازینرو مردمان خویشتن را توابعان خواندند. اینان در اواخر سال ۶۱ هجری (۶۸۰ میلادی) رسماً جنبشی را تدارک دیدند که صد تن شیعه ای جانباز کوفی اعضای اصلی آن را تشکیل میدادند و هیچ یک از اعضای آن کمتر از (۶۰) سال نداشت.»<sup>۲۹</sup>

این جنبش به رهبری سلیمان بن صرد بعد از شهادت امام حسین بوجود آمد که اعضای آن از سن (۶۰) سالگی به بالا بودند که تعداد آنها به (شانزده هزار) نفر میرسید این گروه عبیدالله بن زیاد را از کوفه خارج ساختند و کوفه را گرفتند اما بعد از يك سال رهبر این گروه یعنی سلیمان کشته شد و این گروه نیز پراکنده گردید.

<sup>۲۸</sup> تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۶۵ ، داکتر فرهاد دفتری

<sup>۲۹</sup> تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۶۲ ، فرهاد دفتری

## جنبش کیسانیه

از میان جنبش مختاریه يك شاخه تندرو هم از لحاظ عقیده و هم از لحاظ سیاسی جدا شدند که بنام کیسانیه یاد میشدند این جنبش از گروه های متعدد تشکیل شده بود از علویان حنفي یا افراد دیگری از خاندان بنی هاشم را امام خویش می‌شمردند و (سه) خلیفه پیش از حضرت علي(ك) را غاسب میدانستند. و معتقد بودند امت اسلام با قبول حکومت و خلافت (سه) خلیفه قبل از حضرت علي(ك) قدم به راه اضمحلال گذاشته اند. همچنان آنها علي و (سه) فرزندش هر يك حسن، حسین و محمد را (چهار) امام اصلی خود و جانشینان پیامبر(ص) میدانستند که آنها از جانب خداوند(ج) به امامت تعیین شده اند. و آنها دارای سجایای نیکو و صفات خارق العاده هستند.

کیسانیه عمدتاً متکی به پشتیبانی موالی مسلمان شده جنوب عراق، ایران، عراق و دیگر نقاط بودند. آنها با محکوم دانستن خلفای پیش از علي(ك) و بنی امیه به عنوان غاصبین حقوق علي و فرزندان او با عزم باز گردانیدن پیشوایی عملي امت اسلام به علویان، يك سیاست فعال ضد حکومتی را در پیش گرفته بودند.

این گروه به رهبری ابو عمره کیسان که پیرو ابن الحنفیه بود فعالیت میکردند ابو عمره رئیس محافظین مختاریه بود ولی بعد از او این گروه به (سه) بخش تقسیم شدند که عبارت اند از:

## کریه

این گروه به رهبری ابوکرب معتقد بودند که ابن الحنفیه وفات نکرده و در کوه رضوان (ایران) می‌اشد و غیبت اختیار کرده است و بعداً به عنوان مهدی ظهور خواهد کرد و عدالت را تأمین میکند.

## هاشمیه

این گروه به رهبری احیان السراج معروف به ابوالهاشم به مرگ ابن الحنفیه معتقد بودند و بر ضد امویان تبلیغ میکردند و خود را به حضرت عباس کاکای پیامبر(ص) نسبت میدادند به عباسیان بیعت کردند و پیروزی زیاد بدست آوردند.

«ابو هاشم در سال ۹۸ هجری (۷۱۶ میلادی) در روستای حمیمه واقع در مرز فلسطین و عربستان هنگام بازگشت از دیدار از دربار برادر و جانشین ولید، یعنی سلیمان اموی ۹۶ - ۹۹ هجری ۷۱۵ - ۷۱۷ میلادی) در گذشت پس از مرگ ابو هاشم پیروان او به (چهار) گروه تقسیم شدند.»<sup>۳۰</sup>

این گروه ها عبارت اند از:

- الف- بیانیه
- ب- کیسانیه ای خالصه
- ج- راوندیه
- د- حربیه یا حارثیه

<sup>۳۰</sup> تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۷۵. داکتر فرهاد دفتری

## الف- بیانیه

این گروه به رهبری بیان بن سمعان التمیمی فعالیت میکردند این گروه در اول میگفتند که ابوالهاشم زنده است ولی مخفی میباشد و بعدا به عنوان مهدی خواهد آمد اما بعدها میگفتند خداوند(ج) بیان را به پیامبری برگزیده است و تعدادی هم به امامت بیان معتقد بودند.

« در واقع بیانیه به صورت یک گروه مجزا به نظریات غلم آمیز مختلفی مانند نسبت دادن مقام نبوت به امامان به دلیل وجود نور الهی در آنها و انتقال این نور الهی از یکی به دیگری اعتقاد داشتند.»<sup>۳۱</sup>

## ب- کیسانیه خالصه

این گروه امامت را منحصر به خاندان ابن الحنفیه میدانستند و معتقد بودند که سر انجام او به حیث مهدی ظهور خواهد کرد. و معتقد بودند که از ابوهاشم فرزندی باقی نمانده بود برادر کوچکتر خود بنام علی را جانشین خویش قرار داده است آنها این علی حنفی را امام خویش میشناختند و پس از مرگ او رشته ای امامت را از طریق پسرش حسین ادامه دادند.

## ج- راوندیه

این گروه میگفتند که هاشم پسر ابن الحنفیه قبل از وفات خود حق امامت را به محمد بن علی در خاندان بنی عباس تفویض کرده است که باعث بقدرت رسیدن عباسیان شد و بعد از محمد پسرش ابراهیم را به امامت قبول کردند او ابتداء بنام هاشمیه و بعدا بنام عبدالله راوندیه معروف شد.

## د- حربیه یا حارثیه

این گروه بنام رئیس شان عبدالله بن الحارث یا حارث لکندی بنام حربیه یاد میشدند این گروه طرفدار خاص عبدالله بن معاویه نبیره جعفر بن ابی طالب برادر حضرت علی(ک) بودند آنها میگفتند که بعد از مرگ ابوالهاشم امام مرحوم پسر کاکای خود معاویه را جانشین خود ساخت. بعدا این گروه نیز به (دو) بخش تقسیم شد. که عبارت اند از:

## یکی- حربیه جناحیه

این گروه طرفدار امامت معاویه از خاندان حضرت علی(ک) بودند که باید بقدرت برسند.

## دیگری- ریاحیه

این گروه طرفدار عباسیان بودند که باید بقدرت برسند و بخاطر پیروزی عباسیان بسیار فعالیت میکردند.

<sup>۳۱</sup> تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۷۵ ، داکتر فرهاد دفتری

در میان شاخه های عمده شیعه یکی هم امامیه بود این فرقه که میراث کهن مشترک اسماعیلیان و اثنی عشریان است قایل به سلسله خاص از امامان نسل علویان حسینی بودند و سیاست صلح آمیز را در پیش گرفتند و از لحاظ عقیده تی از بعضی نظریات کیسانیه مانند محکوم ساختن پیشینیان حضرت علی(ک) در خلافت پیروی کردند.

فرقه امامیه مانند دیگر گروه های شیعه در کوفه متمرکز بودند رشته امامان خویش را از طریق یگانه پسر بازمانده حضرت امام حسین بن علی(ک) یعنی علی بن حسین ملقب به ذین العابدین پیروی میکردند.

### ۳. مولانا زین العابدین

نام اصلی مولانا امام زین العابدین، علی بن حسین است. کنیت او ابو محمد ملقب به زین العابدین معروف به امام سجاد فرزند امام حسین بود که بتاريخ (۵) شعبان سال ۳۸ هجری (۶۵۷ میلادی) در مدینه منوره و به روایتی در کوفه بدنیا آمد. مادرش بنام شهربانو دختر یزدگرد سوم پادشاه ساسانی ایران بود. همسر او بنام فطمه دختر حضرت امام حسن بن علی(ک) بود.

حضرت امام حسین(ع) که با ۷۲ تن از یاران خود بتاريخ دهم محرم ۶۱ هجری (۱۰ اکتوبر ۶۸۰ میلادی) به شهادت رسید پسرش علی بن حسین که بعداً لقب افتخار آمیز زین العابدین بدو اطلاق شد به علت آنکه بیمار بود و از چادرش بیرون نیاید، زنده ماند. مولانا زین العابدین بعد از شهادت پدرش امام حسین در دشت کربلا در راءس بازمانده گان ابلاغ پیام و قیام انتقام کشته شدن امام حسین را به عهده داشت شهادت امام حسین جنبش جدید را در کوفه بوجود آورد و بسیاری از مردم دچار پشیمانی و ندامت شدند و برای انتقام گرفتن خون امام حسین گناه خود را جبران کنند.

مولانا زین العابدین بعد از شهادت پدرش امام حسین در سال (۶۱) هجری (۶۸۱ میلادی) به سن (۲۳) سالگی به امامت رسید او چون بیوفایی مردم کوفه و ظلم و ستم یزید دیده بود تا حد امکان از درگیری سیاسی دوری اختیار کرد و به عبادت و پرهیزگاری مشغول بود. هنگامیکه مردم مدینه در سال (۶۳) هجری (۶۸۲ میلادی) بر ضد یزید قیام کردند امام ذین العابدین از شهر خارج شد و به عبادت مشغول گشت به اساس زهد، تقوا و پرهیزگاری او بود که به ذین العابدین مشهور شد. از آنجایی که امام زین العابدین از سیاست کناره گیری کرد و بیشتر اوقات خود را در دعا و عبادت سپری میکرد ازینرو او را امام سجاد میگفتند.

مولانا امام زین العابدین شب ها برای بینوایان طعام میداد و خود را معرفی نمیکرد و بینوایان نمیدانستند که او کی است. مولانا زین العابدین در سال (۹۵) هجری (۷۱۴ میلادی) بعد از (۳۴) سال و

پانزده روز امامت چشم از جهان پوشید که در همان شب تعداد زیادی از بینوایان بدون طعام ماندند و بعد از آن آنها درک کردند که او امام زین العابدین بود.

#### ۴. مولانا محمد ن الباقر

نام اصلی مولانا امام محمد باقر ، محمد بن علی بن حسین بن علی(ک) بن ابی طالب، کنیت او ابو جعفر و لقب او باقر است که روز جمعه ماه رجب سال (۵۷) هجری (۵۷۷ میلادی) در شهر مدینه بدنیا آمد. مادرش فاطمه دختر امام حسن بن علی(ک) بود.

مولانا امام محمد باقر هنوز کودک خردسال بود که خانواده اش گرفتار واقعه کربلا شدند و بعد از وفات پدرش در سال (۹۵) هجری (۷۱۳ میلادی) به امامت رسید و لقب باقر العلوم به او داده شد که معنی آن احاطه بر تمام علوم است. میگویند که این لقب را حضرت محمد(ص) برایش داده است درین مورد روایت است که قاضی نعمان میگوید که: «جابر بن عبدالله سلمندترین صحابه پیامبر(ص) که هنوز زنده بود در مسجد نبوی نشسته بود و گفت ای جابر تو مردی را از خاندان من ملاقات میکنی که هم نام من است و سیمایش به سیمای من میماند او علم را میشگافتد او باقر العلوم است. پیامبر(ص) به جابر گفت خداوند(ج) به او نور حکمت عطاء میکند پس چون او را دیدی سلام مرا برایش برسان.»

مولانا امام محمد باقر در حضور برادرانش يك صندوق مملو از اسلحه و کتاب از رسول خدا از پدرش دریافت کرد که نشانه بزرگ اقتدار و قدرت او بود که شامل شمشیر، زره، کلاه و يك نیزه کوتاه که به پیامبر(ص) تعلق داشت.

مولانا امام محمد باقر تمام کوشش خود را در جنبه های دینی پیروان خود ساخت و از فعالیت های سیاسی کناره گیری نمود. او صفات، سجایا و وظایف امامان را به عنوان رهبر روحانی جامعه مطرح ساخت و نیز اعتبار ابداع اصل تقیه، یعنی پنهان داشتن عقیده واقعی از روی احتیاط در شرایط نا مساعد، به وی میرسد که بعدها هم اسماعیلیان و هم اثنی عشریان آنرا پذیرفتند.

مولانا امام محمد باقر با تایید بر نص امامت مقصودش آن بود که امام مرجعیت و اقتدار خود را از خداوند(ج) میگیرد نه از يك عامل انسانی و یا از بیعت مردم عادی. گذشته از آن چون اقتدار و مرجعیت امام از عالم بالا از جانب خداوند(ج) است (علم حقیقی تنها به امامان از خاندان پیامبر(ص) اختصاص دارد نه به همه امت پیامبر(ص)).

با سعی و تلاش مولانا امام محمد باقر عده زیادی از محدثین و فقه های معروف آن وقت به حلقه پیروان او پیوستند و مکتب فقهی و کلامی که در اسلام بوجود آمده بود معاصر او است. امام محمد باقر در حقیقت اولین امام از سلسله حسینی بود که پیروانش او را به عنوان ناقل حدیث میدانستند و او اولین امامی است که به نظامندی کردن تعالیم دینی پرداخت.

مولانا امام محمدباقر به این عقیده بود که نهاد امامت ماهیتا ارثی است و متکی بر قیام و خروج امام نیست قدرت مکتب امام محمدباقر اعتقاد بر این امر بود پیامبر(ص) علنا و آشکارا حضرت علی(ک) را با نص بر جانشینی خود برگزیده است. معنی سخن آن بود که اقتدار حجت امام متکی به این نیست که عده از مردم او را برگزینند یا به او بیعت کنند. موروثی بودن نص امامت نکته قطعی در عقیده ما بود به علت منصوص بودن امام علم موروثی به او اعطا شده است که این علم، علم حقیقی است. به این ترتیب امام محمدباقر مکتب فقی جدیدی را بنیاد گذاشت که مذهب اهل بیت بود که سر چشمه فقه اسماعیلی و اثنی عشری است. فقه اسماعیلی در مصر و فقه اثنی عشری در بغداد و قم تدوین گردیده است.

به نظر مولانا امام محمدباقر ، امام مانند نبوت امر الهی و مبتنی بر قرآن است و نظریات خود با تایید نهادن بر احادیث نبوی روشن میسازد بر آیه(۵۵)سوره(۵) تاکید میگذاشت: (( انما ولیکم ورسوله والدين آمنو الدين یقیمو الصلوة و یوتون الذکات و هم راکهون. ))

ترجمه : همانا ولی شما خداوند(ج) و پیامبر او و مومنان هستند که نماز بر پای میدارند و زکات میدهند و آنها رکوع کننده گان هستند. امام محمدباقر در تفسیر این آیه مبارکه معتقد است که حضرت محمد(ص) همراه یهودان بود که این آیه نازل شد و پیامبر(ص) به مسجد رفت که علی(ک) در مسجد نماز میخواند.

همچنان مولانا امام محمدباقر با تاکید آیه(۳-۵) و آیه(۵-۷): « الیوم اکملت لکم دینکم و الممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. » ترجمه: امروز دین شما را به اكمال رسانیدم و نعمت خود را به شما تمام و اسلام را دین شما برگزیدم. که این آیه و قتیکه در غدیر خم پیامبر(ص) علی(ک) را به امامت منسوب کرد نازل شد.

همچنان مولانا امام محمدباقر آیه (۴) سوره (۵۹) را گوا میآورد که آیه چنین است : «یا ایها الذین آمنو اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. » ترجمه : ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خداوند(ج) را و اطاعت کنید رسول او را و صاحبان امر را. امام محمدباقر در تفسیر این آیه میگوید که : اول الامر امامان اهل بیت است و اطاعت از آنها واجب میباشد زیرا که خداوند(ج) آنها را از اهل علم قرار داده است.



## انقسام شیعیان در زمان امام محمد باقر (ع)

شیعیان در زمان امام محمدباقر به (سه) حصه تقسیم شدند که عبارت اند از نهضت حسینی ، نهضت زیدیه و باقریه ( امام محمد باقر).

### 1. نهضت حسینی

تحت رهبری عبدالله بن الحسن المتنا بن علی شروع به فعالیت نمود این نهضت که مانند جنبش زیدیه پس از امامت امام محمدباقر اهمیت زیاد یافت و در واقع محمد پسر عبدالله معروف به نفس الزکیه آغاز شد.

### 2. نهضت زیدیه

این نهضت از طرف زید بن علی (ذین العابدین) برادر تنی امام محمدباقر رهبری میشد. وبا واصل بن عطا یکی از بنیان گذاران مکتب معتزله که یک جنبش دینی و سیاسی بود همکاری داشته است. زید تعلیم میداد امام عادل جانشین امام غیر عادل شود این تعلیم غلط است زیرا که امام همیشه عادل است همچنان زید به این عقیده بود که : به امام مهدی و نص امام دلچسپی نداشت.

هریک از اعضای اهل بیت میتواند ادعای امامت کند. امام باید قادر به خروج به خروج علیه حکومت ظالم و غاصب باشد و برای احقاق حق خود شمشیر بر گیرد.

اصل تقیه (مخفی) در سیاست و خط مشی او جای نداشت. طرفداری از اجتماع امت یعنی سقیفه بنی ساعده بخاطر جانشینی پیامبر (ص) میکرد.

### 3. باقریه (امام محمدباقر)

مولانا امام محمد باقر توجه خود را به صفات الهی ائمه معطوف داشت. و اصول ها نیکه امام محمدباقر برای امام پیشنهاد کرد قرار ذیل است :

تقیه (مخفی) یعنی پنهان داشتن مذهب در شرایط نا مساعد .

نص امامت یعنی امام باید از طرف امام قبلی نص (جانشین) شود.

گردآوری احادیث بر اساس گفته امامان و ائمه اطهار استوار است.

بنیان گذار علم فقه اسلامی.

« دوره ای امامت امام محمد باقر (ع) همچنین مقارن بوده است با مراحل آغاز علم فقه، مسلمانان متقی مفهوم عربی کهن سنت یعنی آداب و رسوم عرفی یا رویه ای مستقر جامعه را که در دوره ای اسلام از نو قدم به منصفه ای ظهور گذاشته بود، آشکارا با سنت پیامبر (ص) عینیت دادند، این عینیت به به نوبه ای خود سبب شد که نیاز به مجموعه ای از احادیث و روایات پدید آید که در آنها گفتار و رفتار پیامبر (ص) گزارش و سینه به سینه از طریق سلسله ای نا گسسته ای از روایان و مراجع مؤثق

روایت شده باشد. فعالیت در زمینه ای گرد آوری و بررسی احادیث که در ابتداء عمدتاً به جهت مقابله با استفاده ای گسترده قضات اسلامی از استدلالات انسانی در عوض آن برای استناد و به قول و عمل حضرت محمد(ص) در افتاوی قضایی آغاز گشته بود، پس از مدت کوتاهی به یکی از زمینه های وسیع در علوم اسلامی تبدیل گردید، و مکمل علم فقه شد.<sup>۳۲</sup>

در تکوین علوم دینی اسلامی، از امام محمدباقر(ع) به عنوان یکی از راویان احادیث، بویژه احادیثی که در تایید نهضت شیعه و منقول از علی بن ابی طالب بود، یاد شده است.<sup>۳۳</sup> امام محمد باقر(ع) در سال ۱۱۴ هجری (۷۳۳ میلادی) بعد از (۱۹) سال و دو ماه و دوازده روز امامت به عمر (۵۷) سالگی چشم از جهان پوشید.

### انقسام شیعیان بعد از امام محمدباقر (ع)

بعد از رحلت امام محمد باقر شیعیان به (چهار) دسته تقسیم شدند که عبارت اند از :

1. باقریه

2. نفس الذکیه

3. مغیریه

4. جعفریه

هر یک از این گروه ها را بطور جداگانه تشریح خواهیم کرد.

#### 1. باقریه

این گروه در انتظار بازگشت امام محمد باقر(ع) به عنوان مهدی ماندند یعنی عقیده داشتند که امام زنده است و اگر وفات کرده باشد دوباره به عنوان مهدی ظهور میکند.

#### 2. نفس الذکیه

این گروه به نفس الذکیه (خون پاک) که از اعقاب حضرت امام حسین بن علی (ک) بود، پیوستند در دوره امامت امام جعفر صادق نیز جنبش محمد نفس الذکیه اهمیت داشت این جنبش در زمان پدر محمد یعنی عبدالله نواده حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب آغاز شد. عبدالله پسرش محمد را از زمان تولدش برای نقش مهدی نامزد کرده بود، متأسفانه این جنبش به علت نداشتن سازمان و تشکیلات مناسب در سال ۱۴۵ هـ ق (۷۶۲م) توسط عباسیان شکست خورد.

<sup>۳۲</sup> تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۷۶ ، داکتر فرهاد دفتری  
<sup>۳۳</sup> تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۸۸ ، داکتر فرهاد دفتری

### 3. مغیره و منصوریه

دسته سوم بیعت خود را به مغیره و منصوریه افگندند. مغیره بن سعید از جمله متفکران غالی و منصور عجلي خداوند (ج) را به مشخصه هاي انساني توصیف کرده اند. مغیره میگفت که: خداوند مردی است از نور که تاجی از نور بر سر دارد.

« منصور خود را وصی امام محمد باقر میگفت و بعد از رحلت امام محمد باقر ادعا امامت کرد. » و بعداً ادعایی پیغمبری نموده و گفت: (( به آسمان سعود کردو در آنجا خداوند (ج) بر سر او دست کشیده و به زبان سریانی به او سخن گفته است و او را به پیغمبری به زمین فرستاده است. )) و میگفت: (( پس از او تا شش نسل در اولادش پیامبر خواهد بود و هفتمین آن مهدی خواهد بود )) او عشر و راسخیز را انکار میکرد و بهشت و دوزخ را با تعبیر رمزی تجارت جهانی میدانست.

### 4. جعفریه

گروه از پیروان وفادار به امام محمد باقر فرزند بزرگ او را به نام ابو عبدالله جعفر ملقب به صادق را به امامت برگزیدن و او را به نام امام منصوص از جانب پدرش امام محمد باقر شناختند.

### 5. مولانا امام جعفر بن الصادق

اسم مبارک شان جعفر بن محمد باقر لقبش صادق است که بتاريخ ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری (۶۹۹ میلادی) در شهر مدینه تولد گردیده است مادرش مروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق میباشد. که در سال ۱۱۴ هجری (۷۳۲ میلادی) بعد از رحلت پدرش به امامت رسید.

فرقه امامیه در دوره امامت امام جعفر صادق فوق العاده گسترش یافت و یکی از جماعت های بزرگ دینی درآمد. امام جعفر صادق دانشمندترین امامان حسینی و معلم و الامقام بود در دوره امام جعفر صادق عباسیان توانستند امویان را سقوط دادند ابو مسلم خراسانی که امویان را از قدرت انداخت از امام جعفر صادق دعوت کرد که خلافت اسلامی را قبول کند اما امام جعفر صادق این پیشنهاد ابو مسلم خراسانی را قبول نکرد.

در دوره امامت امام جعفر صادق زید بن علی برادر تنی امام محمد باقر و کاکای امام جعفر صادق در مخالفت حکومت قرار گرفت و گفت: «حکومت ظالم به حکم جامعه مسلمان برطرف شود و امام عادل را جانشین آن سازد و این نظریات با عقاید خوارج کوفه نزدیک بود و گفت اگر امامی میخواهد به امامت شناخته شود باید مدعای خویش را علناً اعلان کند ... » اما امام جعفر صادق (ع) سیاست بیطرفانه را در مقابل کاکای خود اختیار نمود و به او احترام میکرد. ولی عده ای از پیروان زید که امام جعفر صادق (ع) را صاحب نص امامت میدانستند از اطراف زید پراکنده شدند و به امام جعفر صادق پیوستند. به هر حال جنبش زیدیه بعد از قیام نافر جام زید در سال ۱۲۲ هجری (۷۴۰ میلادی) در کوفه زنده ماند این جنبش در نیمه دوم قرن سوم هجری (نهم میلادی) به

تشکیل دو دولت یکی در یمن و دیگری در شمال ایران در کرانه های دریای خزر که بنام دیلم یاد میشد موفق شدند.

عباسیان که از این قیامها درس خوبی آموخته بودند نه تنها در کوفه بلکه در مناطق دور دست خراسان فعالیت های خود را زیاد ساختند. و در سال ۱۳۲ هجری (۷۵۰ میلادی) بقدرت رسیدند. قیام عباسیان نقطه عطفی در تاریخ اولیه اسلام بود که با آن تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در نظام جدید پدید آمد و همچنان تمایز میان مسلمانان عرب و موالی (مسلمانان غیر عرب) از بین رفت. با وجود آنهم عباسیان منبع و سرچشمه یاس و ناامیدی شیعیان که همه چشم به انتظار آن بودند که فردی از خاندان علی (ک) بر مسند خلافت بنشیند، گردید. زیرا که عباسیان بعد رسیدن بقدرت به تعقیب و آزار پیروان شیعیان و علویان پرداختند به همین سبب اندیشه های ضد عباسی بوجود آمد. در چنین حالت و شرایط امام جعفر صادق یگانه نقطه اتکا و محور تجمع و کانون بیعت شیعیان شد. امام جعفر صادق سنت صلح گرایی امامیه را ادامه میداد و به عنوان عالم دینی شهرت جهانی یافت. او از جمله ناقلان ثقه حدیث بود و از سبب سلسله احادیثی که که زنجیره اسناد آنها به او میرسید مورد قبول اهل سنت نیز بود. علاوه بر این او فقه را تعلیم میداد و اعتبار تاسیس مذهب فقهی شیعه امامی. پس کارهای اولیه پدرش به او میرسید و بنام او مذهب جعفری خوانده میشود. امام جعفر صادق به عنوان مرجع تعلیم نه تنها مورد قبول پیروان شیعه خود بود بلکه بسیاری مسلمانان دیگر که متقی و پارسای مدینه و کوفه نیز به تعلیمات او به دیده قدر مینگریستند و بسیاری از متفکران و برجسته ترین علمای فقه و حدیث به دور او جمع شدند.

امام جعفر صادق مفهوم اساسی اصل عقیده به امامت را، که بعدها از اصول عقاید اثنی عشریان و اسماعیلیان شد، پرداخت. اصل عقیده شیعه امامیه برین اعتقاد نهاده شده بود که بشر پیوسته و تا ابدالابد نیاز به امام و پیشوایی که هدایت یافته از سوی خداوند (ج). معصوم و بری از گناه باشد و بعد از پیامبر (ص) به عنوان معلمی موثق بتواند او را در همه مسایل و امور روحانی و معنوی راهنمایی کند، دارد. پیشوایی دینی و حکمرانی دنیوی حق امام است اما پیشوایی و امامت او وابسته به حکومت عملی او نیست. و علاوه بر این چنین تعلیم میداد که پیامبر اسلام خود علی (ک) را به عنوان وصی و جانشین خویش منصوب کرده است و این امر به فرمان الهی و نص صریح انجام گرفته است و بعد از علی (ک) امامت میبایست با نص از پدر به پسر در میان فرزندان علی (ک) و فاطمه منتقل گردد و پس از امام حسین در میان فرزندان او تا آخر ادامه یابد. این امام علوی حسینی که یگانه امام محق و مشروع در هر برهه ای از زمان است. دارای علم خاص است و معنی ظاهر و باطن قرآن کریم و پیام اسلام میداند. در حقیقت جهان نمیتواند بدون چنین امامی که حجت خداوند (ج) بر روی زمین است، باقی بماند. شناخت امام حقیقی و اطاعت از او وظیفه محض هر مؤمن است.

امام جعفر صادق با این عقیده توانست تشیع را پس از شکست های متعدد آن در گذشته. بر مبنای عدم درگیری سیاسی، استواری و استحکام بخشید زیرا که اکنون دیگر لازم نبود که برای اظهار و اعلام حق و مدعای خویش امام بر امامت و رهبری، علیه حکومت مستقر وقت قیام کند. به عبارتی دیگر نهاد امامت و خلافت از جنبه عقیده تی از یکدیگر جدا شد.

عده از متفکران غالی نیز به حلقه یاران امام جعفر صادق جذب شدند اما امام جعفر صادق پندارهایی عناصر تندرو این گروه را از پیروان خود در محدوده قابل اغماض نگهداشت. بر جسته ترین این گروه ابوالخطاب اسدی بود. که از معروف ترین غلات اولیه شیعه به شمار میرفت. امام در آغاز ابوالخطاب را به نماینده گی خود به کوفه فرستاد اما ابوالخطاب شروع به نشر اندیشه های تندروانه و غلوآمیزیدر باره امام نمود با گذشت زمان ابوالخطاب پیروانی پیدا کرد که خطابه خوانده میشد که خط و مش انقلابی را در پیش گرفتند که با موضوع کناره جویی و صلح خواهی امام در تضاد بود در نتیجه مولانا امام جعفر صادق مجبور به طرد و انکار او شد. در سال ۱۳۸ هجری ق (۷۵۵ م) ابوالخطاب و طرفداران او در مسجد کوفه جمع شدند و قصد شورش را داشتند اما مورد حمله قوای دولتی قرار گرفتند و قتل عام شدند. بعد از کشته شدن ابوالخطاب، خطابه به چندین گروه تقسیم شدند که يك تعداد از خطابه ها به دور فرزند بزرگ امام جعفر صادق که اسماعیل نام داشت جمع شدند به همین خاطر اسماعیلیه نخستین رابا خطابه یکی میدانند.

امام جعفر صادق در سال ۱۴۸ هجری (۷۶۷ میلادی) بعد از (۳۳) سال و ده ماه و هجده روز امامت درگذشت که بعد از رحلت او اختلافات در بین شیعه بوجود آمد گروهی پسر بزرگ امام جعفر صادق که اسماعیل نام داشت و قبلا امام جعفر صادق نص امامت را به او داده بود بیعت کردند. گروهی دیگر از امام موسی کاظم پسر دیگر امام جعفر صادق تابعیت کردند و گروهی هم از محمد پسر اسماعیل پیروی نمودند به این ترتیب بعد از رحلت امام جعفر صادق پیروان او به (شش) گروه تقسیم شدند که عبارت اند از:

### 1. ناوسیه

این گروه منکر رحلت امام جعفر صادق بودند و به مهدی بودن او معتقد بودند رهبری این گروه را عبدالله بن الناوس به عهده داشت به همین سبب بنام ناوسیه یاد میشدند.

### 2. شمیطیه

تعداد این گروه کم بود آنها به امامت محمد بن جعفر صادق معروف به دیباج برادر کوچک و تنی موسی کاظم معتقد بودند اینها نیز بنام رهبر خود یحیی الشمیطیه خوانده شدند.

### 3. -افطحیه

بیشتر پیروان امام جعفر صادق به بزرگترین فرزند او عبدالله افطح برادر تنی امام اسماعیل گردن نهادند. عبدالله مدعی بود که پدرش نص (دوم) امامت را بنام او کرده است که پیروانش را به همین سبب افطحیه میگفتند.

### 4. - اثنا عشریه

وقتی که عبدالله برادر امام اسماعیل (۷۰) روز بعد از پدرش وفات کرد اکثریت پیروان او به موسی کاظم پیوستند و اثنا عشریه را تشکیل دادند.

### 5. اسماعیلیه خالصه

گروهی که منکر مرگ اسماعیل در زمان حیات پدرش بودند اعتقاد داشتند که پس از امام جعفر صادق (ع) وی امام برحق و راستین است و نیز معتقد بودند که اسماعیل زنده است و سر انجام به عنوان مهدی ظهور خواهد کرد. اینها از مدعای خود دفاع میکردند که امام جعفر صادق (ع) به عنوان یک امام نمیتوانسته است جزء حقیقت بگوید، وی سخنی که حق اسماعیل را بر امامت زایل سازد، بر زبان نرانده بوده است. ازینرو آنان دلیلی برای گرفتن بیعت خویش از اسماعیل نداشتند. آنان معتقد بودند که امام جعفر صادق (ع) مرگ اسماعیل را از روی تقيه و برای حفظ جان فرزند خود، که وی پنهان کرده بود، اعلام داشته است.

این گروه معتقد بودند که اسماعیل بعد از رحلت پدرش وفات کرد مگر بعد از آن کسی را به امامت نپذیرفتند.

## 6. مبارکیه

این گروه میگفتند که اسماعیل در زمان حیات پدر خود فوت کرده است اما امام جعفر صادق بعد از مرگ اسماعیل نص امامت را بنام محمد بن اسماعیل کرده است و آنها ادعا نمودند که نص امامت بعد از امام حسن و امام حسین از برادر به برادر منتقل نمیشود به همین جهت امام موسی کاظم را قبول نداشتند. و اولاد امام اسماعیل بن امام جعفر صادق نسلاً بعد نسل و نصاً بعد نص امام هستند واجب است بشناسی آنها را و در غیر آن در گمراهی هلاک خواهی شد. این گروه را بخاطری مبارکیه میگفتند که لقب امام اسماعیل المبارکیه بود و اسماعیلیه نخستین بنام مبارکیه یاد میشدند.

## ائمه مستور (امامان مخفی)

ازینکه امامان اسماعیلی تحت تعقیب و آزار قرار داشتند در نتیجه به تقيه و به سر بردن در خفا توسل جستند. اسماعیلیان نخستین به علت آنکه در اوضاع و احوال نامساعد و متخاصمی زنده گی میکردند ادبیات متناوبی بوجود نیوردند و بیشتر ترجیح دادند که عقاید خویش را به طریق شفاهی تبلیغ کنند. نصیرالدین طوسی میگوید: پسران ائمه با تفویض روحانی انتخاب میشدند. این مسئله با بررسی جنبه دیگر آیین اسماعیلی یعنی فرق بین امام مستودع (فعال) و امام مستقر (امام ضروری) قابل حل است. کلام پیرمینویسد شخص امام مستودع یکی از فرزندان بزرگ امام است که بر تمام رمز و راز امامت آشنا است و با اجرای وظیفه بزرگترین فرد زمان خودش میباشد. لیکن وی از طریق موروثی صاحب امامت نه شده است چون ازین طریق کسی دیگری جزء سادات نمیتواند امام شود. و امام مستقر امامی است که تمام حقوق امامت به او تفویض شده و هم این حقوق را به جانشین خود واگذار نموده است.

ستر در امام خطر در رابطه نزدیک با این آیین بود طبق این آیین، بعضی از داعیان القاب و وظایف امام را اتخاذ میکردند در حالیکه امام واقعی ناشناس و مستور بود تا اعمال را اداره کند و افکار عمومی را بدون اینکه امام مستقر به خطر افتد، هدایت کند.

فرزند خوانده گان امام و خصوصاً قداچی ها وظایف امام مستودع را انجام میدادند ازینرو در فهرست دروزی ها آن نام هایی که اشاره به نسل و خاندان قداح دارد ائمه مستودع هستند. حالانکه بقیه ائمه

مستقر میباشند سعید عبیدالله آخرین امام دوره خطروآخرین قداحي نیز بود که در زمان مرگ او ابوالقاسم محمدالقائم جانشین او شد نه فرزند او بلکه امام مستقر بشمار میرفت.

## ۶. مولانا اسماعیل

مولانا امام اسماعیل پسر امام جعفر صادق در سال ۱۰۱ هجری (۷۲۰ میلادی) در شهر مدینه بدنیا آمد لقبش المبارک بود و مادرش فاطمه بنت حسن بن علی بن ابی طالب است که ۲۵ سال بزرگتر از برادر خود امام موسی کاظم بود.

اسماعیل با محافل سیاسی فعال پیروان پدرش ارتباط داشت و در سال ۱۳۸ هجری ق (۷۵۵ میلادی) در يك توطئه ضد عباسی اشتراك داشت که این شورش از طرف ابوالخطاب به راه انداخته شده بود از قرار معلوم بین اسماعیل و ابوالخطاب تماس ها وجود داشت.

«روایت است که ظاهراً اسماعیل به همکاری چند تن دیگر دست اندر کاران پرداختن یک قیام نظامی بر ضد حکومت وقت بود از جمله ای این اشخاص از بسام بن عبدالله یکی از شعیان تندرو که در کوفه صرافی میکردند، نام برد. منصور خلیفه ای عباسی اسماعیل، امام جعفر صادق و بسام را به حضور خویش خواست و آنان را که مظنون به توطئه علیه دستگاه خلافت بودند به نزد خلیفه بردند خلیفه از مجازات اسماعیل چشم پوشی کرد ولی بسام را به سیاست رسانید. زیرا که بسام تدارک مالی این قیام را به عهده داشت.»<sup>۳۴</sup>

در مورد اسماعیل نظریات مختلف وجود دارد بعضی میگویند که اسماعیل در زمان حیات پدرش در سال ۱۴۵ هجری (۷۶۳ میلادی) وفات کرده است. و بعضی دیگر میگویند که اسماعیل تا سال ۱۵۲ هجری (۷۶۹ میلادی) زنده بود و در بصره دیده شده است و بعد از وفات پدرش وفات کرده است. این کار را پدرش بخاطری انجام داد که از آزار و اذیت عباسی ها در امان باشد.

در اکثر منابع آمده است امام جعفر صادق اول اسماعیل را جانشین خود ساخت و نص امامت را بنام او کرد و اسماعیل قبل از وفات پدرش وفات کرد و امام جعفر صادق در مراسم تشیع جنازه او شاهدهی از دربار منصور خلیفه عباسی را دعوت کرده بود و امام جعفر صادق نص امامت را به محمد پسر اسماعیل منصوص کرد.

در ام الكتاب نوشته شده است که: «امام اسماعیل با ابوالخطاب ارتباط داشت و بعد از مرگ ابوالخطاب که در سال ۱۳۸ هجری (۷۵۵ میلادی) اتفاق افتاد پیروان ابوالخطاب به دور اسماعیل پسر امام جعفر صادق جمع شدند و مذهب اسمعیلیه را بنیان گذاشتند. و خطابییه ها خود را فدای اسماعیل ساختند.»

<sup>۳۴</sup> تاریخ و عقاید اسمعیلیه ، صفحه ۱۱۸ ، فرهاد دفتری

اسماعیل بعد از رحلت پدرش امام جعفر صادق در سال ۱۴۸ هجری (۷۶۵ میلادی) به امامت رسید چون منصور خلیفه عباسی رفتار ظالمانه با امام اسماعیل داشت مولانا اسماعیل مجبور گردید شهر مدینه را ترک کرد و به سلمیه (درسوریه) رفت و خود را مخفی ساخت و از یک محل به محل دیگر میرفت و داعیان از مخفی گاه او با خبر بودند و از مولانا اسماعیل هدایت می گرفتند و به جماعت می رسانیدند و مولانا اسماعیل در رفع مشکلات پیروان خود به داعیان هدایت میداد.

ازینکه مذهب اسماعیلیه توسط اسماعیل پسر امام جعفر صادق، ابوالخطاب اساس گذاشته شد بعضی نظریات اسماعیلیان نخستین با خطابییه ها مشابهت دارد و به تاویل باطنی آیات قرآن کریم عقیده داشتند. مولانا اسماعیل در سال ۱۵۸ هجری (۷۷۵ میلادی) بعد از (۱۰) سال امامت در سلمیه رحلت نمود.

## ۷. مولانا محمد ابن اسماعیل

محمد پسر اسماعیل پسر امام جعفر صادق (هفتمین) امام اسماعیلی است که در سال ۱۲۷ هجری (۷۳۸ میلادی) تولد گردید که (۸) سال کلان تر از کاکای خود امام موسی کاظم بود. تعلیمات ابتدایی او در نزد پدرش اسماعیل و پدر کلانش امام جعفر صادق صورت گرفت.

مولانا امام محمد بن اسماعیل در دوران خلفای عباسی هر یک (منصو، مهدی، هادی هارون الرشید، امین الرشید و مامون الرشید) زنده گی میکرد که خلفای عباسی با اسماعیلیان مخالفت داشتند لذا مولانا امام محمد که در سال ۱۵۸ هجری (۷۷۵ میلادی) بعد از رحلت پدرش به امامت رسیده بود از ترس عباسیان مانند پدرش در ستر زنده گی میکرد و دعوت اسماعیلی توسط داعیان جاری بود. مولانا محمد به کشورهای سوریه ایران، خراسان، هند و غیره سفر کرد هدف او ازین سفر مخفی ساختن خود از دستگیری عباسیان، تبلیغ مذهب اسماعیلی و دیدار پیروان خود بود.

مولانا محمد لقب (المکتوم) یعنی پنهان را به خود گرفت و رابطه خود را با مبارکیه کوفه حفظ کرده بود و داعیان را قندهار، هند، سند، هرات و دیگر مناطق فرستاد و خودش بخاطر تعقیب عباسیان در تقیه بود.

«مولانا امام محمد بن اسماعیل از احترام خاصی بر خوردار بود ولی ازینکه کاکایش موسی کاظم در حجاز زنده گی میکرد محمد بن اسماعیل از زادگاهش حجاز بطرف مشرق روی آورد و اختفا گزید و ازینرو لقب مکتوم پیدا کرد او اول به جنوب عراق و سپس به ایران رفت. این هجرت بنا بر عقیده ای اسماعیلیان بعدی آغازگر دوره ای ستر در نهضت اسماعیلیه ای قدیم است که با بر آمدن و استقرار خلافت فاطمی به پایان رسید»<sup>۳۰</sup>

مولانا محمد سال های اخیر عمر خود را در خوزستان (جنوب غربی ایران) سپری نمود و در آنجا پیروان زیاد داشت و نام رمزی خود را (المیمون) گذاشته بود که پیروان او را میمونیه میگفتند.

<sup>۳۰</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۱۲۲، فرهاد دفتری



مولانا محمد گاهی به کوه نهاوند(همدان امروزی) نزد منصور قاضی القضاة عباسی میرفت بعدا با ساره خواهر اسحاق بن عباس حکمران ری(تهران امروزی) ازدواج کرد که نام اصلی اوزینب بود. این دختر مانند زبیده خواهر هارون الرشید از جمله عقیده مندان و اخلاص مندان مولانا امام بود. که ثمره ازدواج آنها عبدالله ملقب به وفی احمد، محمد ملقب به رضی، احمد ملقب به وفی، قاسم ملقب به تقی و عبیدالله ملقب به مهدی است.

مولانا محمد در (ری) ایران زنده گی خوب داشت ولی جاسوسان عباسی از مقیم بودن مولانا امام در شهر ری آگاه شدند لذا هارون الرشید به اسحاق حکمران شهر ری نامه فرستاد که محمد پسر اسماعیل را دستگیر کنید اما حکمران از بودن مولانا امام محمد انکار کرد و مولانا امام را به نهاوند(همدان امروزی) فرستاد و قتیکه قوای هارون الرشید به شهر ری آمدند امام محمد را نیافتند اسحاق حکمران شهر ری را زندانی ساختند و در زندان بقتل رسانیدند.

والی نهاوند که ابومنصور بن جوشن نام داشت از علاقه مندان مولانا امام محمد بود مولانا امام کار دعوت اسماعیلی را در نهاوند شروع کرد. هارون الرشید يك غوا را به رهبری محمد بن علی خراسانی بخاطر گرفتاری مولانا امام به نهاوند فرستاد اما محمد بن علی خراسانی سر تعظیم به مولانا امام قرود آورد و امام را آگاه ساخت مولانا امام مجبور شد از شهر نهاوند به شهر دماوند(نیشاپور امروزی) رفت و در آنجا شهری را بنام محمد آباد ساخت که فعلا هم موجود است.

مولانا امام محمد بن اسماعیل از شهر دماوند ایران به شهر تدمر سوریه رفت و در آنجا مخفی زنده گی کرد و داعیان را جهت دعوت اسماعیلی به نقاط مختلف فرستاد و به پیروان خود روان میکرد و داعیان هدایات مولانا امام محمد را به پیروان شان میرسانیدند مولانا محمد نص امامت را به پسرش وفی احمد داد. اکثر منابع میگویند که اکثر پیروان امام جعفر صادق به دور محمد بن اسماعیل جمع شدند و در قرن(دوم هجری) مطابق قرن(هشتم میلادی) توسط محمد بن اسماعیل و ابوالخطاب و میمون القداح نهضت اسماعیلیه تاسیس شد و عبدالله بن میمون پسر محمد بن اسماعیل است.

مولانا امام محمد در سال 198 هجری(815 میلادی) بعد از (۴۰) سال امامت در سوریه رحلت نمود و مقبره او بنام زریح مولای محمد بن علی معروف است.

## ۸. مولانا وفی احمد

نام اصلی مولانا وفی احمد بنام عبدالله بن محمد بن اسماعیل و لقب او وفی است به همین سبب به وفی احمد مشهور بود که در سال 169 هجری ق (۷۹۵ میلادی) در شهر محمد آباد (نزدیک نیشاپور) تولد گردید مادرش ساره مشهور به (زینب) خواهر اسحاق حکمران شهر ری (تهران امروزی) بود.

محمد بن اسماعیل پسر بزرگ خود عبدالله ملقب به وفی احمد را جانشین خود ساخت. عبدالله برای آنکه از تعقیب عباسیان در امان بماند به بخش های مختلف ایران پناه برد و هویت و مکان خود را از

همه کس به جزء از یاران مورد اعتمادش، پنهان داشت ابتداء در اهواز و بعداً در خوزستان ایران سکونت اختیار کرد و سپس از آنجا به عراق و از عراق به سلمیه ای سوریه رفت.

مولانا وفي احمد در سال ۱۹۸ هجری (۸۱۵ میلادی) بعد از رحلت پدرش مولانا محمد به امامت رسید که يك سال امامت او در دوره هارون الرشید و متباقی در دوران امین و مامون بود. مامون الرشید روش خود را در مورد علویان تغییر داد و به اولاد حضرت علي(ك) احترام میکرد و ایران را از سلطه بغداد آزاد ساخت لذا مولانا وفي احمد به ایران آمد به همراه آمنه دختر منصور بن جوشن حکمران همدان ازدواج کرد که ثمره ازدواج آنها يك پسر بنام علي و يك دختر بنام فاطمه بود.

مولانا وفي احمد مدتی دعوت اسماعیلی را در ایران آغاز کرد و بعداً نظر به حالت سیاسی با (۲۲) نفر از داعیان خود به دیلم (شمال ایران) رفت و در آنجا با يك خانم علوی ازدواج کرد که ثمره ازدواج آنها يك پسر بنام احمد ملقب به تقی محمد است که بعداً به امامت رسید.

در زمان مولانا وفي احمد داعیان به مناطق مختلف به دعوت اسماعیلی میرفتند مولانا وفي احمد برادر خود حسین بن محمد بن اسماعیل را معاون خود مقرر کرد و داعیان را هدایت دادند که از او اطاعت نمایند به همین سبب يك تعداد مردم از حسین بن محمد پیروی کردند اما خود حسین بن محمد به آنها میگفت که من غلام امام هستم و امام وفي احمد است و از او پیروی کنید. و مولانا امام از طریق داعیان به پیروان خود هدایت میداد و با آنها روابط برقرار نموده بود. همچنان يك پسر مولانا امام بنام علي و يك برادر مولانا امام از طرف عباسیان بقتل رسیدند و مولانا امام وفي احمد قبل از رحلتش پسر خود احمد را جانشین خود تعیین کرد و در سال ۲۱۲ هجری (۸۳۸ میلادی) بعد از (۱۵) سال امامت در شهر سلمیه سوریه رحلت نمود.

## ۹. مولانا تقی محمد

نام اصلی مولانا تقی محمد بنام احمد و لقبش تقی بود که در سال ۱۹۸ هجری (۸۱۵ میلادی) در شهر مصیاف سوریه بدنیا آمد.

مولانا تقی محمد بعد از رحلت پدرش در سال ۲۱۲ هجری (۸۳۸ میلادی) به امامت رسید. که دوران امامت او مصادف با (دو) خلیفه عباسی (مامون الرشید و معتصم بالله) بود که آنها با مولانا امام مخالفت داشتند. مولانا امام بخاطر تعقیب عباسیان خود را تاجر معرفی کرده بود که در سلمیه و شام به حیث تاجر معروف بود و به تعداد (۲۰) داعی هم همراه مولانا امام تاجران بزرگ بودند و هدایات امام را به تمام اسماعیلیان میرسانیدند. والی شام اطلاع یافت که امام تقی محمد در سلمیه است لذا بخاطر وستگیری او هدایت داد ولی مولانا امام خبر شد و سلمیه را ترك کرد.

مامون الرشید خلیفه عباسی روزی با ابوترمزی داعی اسماعیلی رو برو میشود و خود را از جمله محبان اهل بیت معرفی میکند داعی این موضوع را به مولانا امام اطلاع میدهد اما مولانا امام از نیرنگ مامون خبر بود باور نمیکرد و باز هم به داعی میگوید که برایش بگو که خود من امام هستم داعی میگوید که من امام هستم مامون با شنیدن این سخن به نفرهای خود هدایت میدهد که او را به قتل برسانید.

در دوره خلافت مامون الرشید بود که فرقه معتزله بوجود آمد مامون این فرقه را قبول میکند و علماء را به این مذهب دعوت میکند. و داعیان اسماعیلی درین دوره در بصره جلسه بزرگ را تشکیل دادند و کتابی را بنام (اخوان الصفا) نوشته کردند که به تعداد (۵۲) رساله دارد و از تمام علوم مروج آن وقت بحث میکند روایت است که این کتاب بزرگ را مولانا تقی محمد نوشته کرده است و داعیان درین دوره مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت میکردند و هدایات مولانا امام را به پیروان او میرسانیدند مولانا امام ازین طریق با پیروان خود ارتباط داشت. مولانا امام تقی محمد نص امامت را به پسر خود بنام رضی عبدالله داد و خودش در سال ۲۲۵ هجری (۸۴۱ میلادی) بعد از (۱۳) سال امامت در شهر سلمیه رحلت نمود و در آنجا دفن گردید. ( در کتاب اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ در صفحه ۵۴۵ رحلت مولانا تقی محمد را سال ۲۶۵ هجری نوشته شده است.)

## ۱۰. مولانا رضی الدین عبدالله

نام اصلی مولانا رضی الدین عبدالله بنا م عبدالله حسین و لقبش رضی بود به همین سبب به رضی الدین عبدالله مشهور شد که در سال ۲۲۸ هجری ( ۸۴۴ م) در شهر سلمیه سوریه بدنیا آمد و بعد از رحلت پدرش در سال ۲۶۵ هجری (۸۸۱ میلادی) به امامت رسید و در سلمیه يك تجارت بزرگ را به راه انداخت.

مولانا رضی الدین عبدالله در زمان (۸) خلیفه عباسی امامت کرده است که عبارت اند از :

1. محمد معتصم ۲۱۸-۲۲۷ هجری
2. هارون واثق ۲۲۷-۲۳۲ هجری
3. جعفر متوکل ۲۳۲-۲۴۷ هجری
4. محمد منتصر ۲۴۷-۲۴۸ هجری
5. محمد مستعین ۲۴۸-۲۵۲ هجری
6. زبیر معتز ۲۵۲-۲۵۵ هجری
7. محمد مهدی ۲۵۵-۲۵۶ هجری
8. احمد معتد ۲۵۶-۲۷۹ هجری

مولانا امام داعیان را به مناطق مختلف فرستاد و مردم دسته دسته به دین اسلام و مذهب اسماعیلیه داخل شدند یکی ازین داعیان بنام ابوالقاسم حسن بن فرخ بن هوشب در کوفه بود که تعداد زیادی از

مردم اثناعشری در کوفه و یمن به مذهب اسماعیلی پیوستند نظر به لیاقت و دانش ابن هوشب بود که بر تمام یمن تسلط پیدا کرد و در تاریخ دعوت بنام منصور یمن معروف گردید و مبلغین رابه یمامه (در شرق نجد عربستان سعودی) بحرین، سند، هند و دیگر مناطق فرستاد .

ابو عبدالله شیعی حسین بن احمد بن زکریا را که به شیعی مشهور است یکی دیگر از داعیان اسماعیلی بود که امام رضی الدین عبدالله او را به نزد ابن هوشب به یمن فرستاد و در تعلیمات دعوت وریده و توانا گردید.

بعدا ابن هوشب مطابق هدایت مولانا امام رضی الدین عبدالله به مغرب (مراکش فعلی) (افریقای شمالی) فرستاده شد که ابن هوشب مغرب را کاملاً فتح کرد و دعوت اسماعیلی در آنجا جاری شد. همچنان درین دوره ابن الفضل که از مذهب شیعه امامیه به مذهب اسماعیلی درآمده بود در یمن به دعوت اسماعیلی پرداخت و هدایات مولانا امام رضی الدین عبدالله را به پیروان او میرسانید.

مولانا رضی الدین عبدالله نص امامت را به پسر خود مهدی داد و خودش در سال ۲۸۶ هجری (۸۸۹ میلادی) بعد از (۴۳) سال امامت در شهر عسکر مکرّم (شام) رحلت نمود.

## ۱۱. مولانا محمد ن المهدی

نام اصلی مولانا عبدالله المهدی بنام عبدالله لقبش مهدی بود که روز دوشنبه به تاریخ ۱۲ شوال سال ۲۵۹ هجری (۳۱ اگست ۸۷۳ میلادی) در عسکر مکرّم (شام) بدنیا آمد. با دختر کاکای خود ابوعلی محمد بن احمد که به سیدالخیبر مشهور بود ازدواج کرد که ثمره از دواج آنها یک پسر بنام قایم میباشد.

مولانا عبدالله المهدی بعد از رحلت پدرش در سال ۲۸۶ هجری (۸۹۹ میلادی) به امامت رسید او روز جمعه تمام مردم را جمع کرد و خطبه یی را به کمال بلاغت و فصاحت ایراد نمود که همه خلق از مقامات، کلمات با برکات، تبلیغات، معجزات، کرامات و فیوضات در رسیدند. و لقب امیرالمومنین به او دادند که دعوت او به مذهب اسماعیلی در تمام شهرها جاری بود. مولانا المهدی بعد از مرگ کاکای خود که یکی از داعیان بود ابو حسین بن اسوت را داعی تعیین نمود ولی او از طرف قرمطیان به شهادت رسید و کار دعوت را خود مولانا امام به دوش گرفت.

کار دعوت اسماعیلی در زمان مولانا المهدی به اوج ترقی خود رسید. مولانا امام در دوره ستر (مخفی) مرکز دعوت را در سلمیه (سوریه) تعیین کرده بود و بعد از دوره ستر مرکز دعوت را به شهر رقاده (جنوب قیروان افریقا) انتقال داد که مولانا امام نام آن شهر را دارالخلاقه گذاشت. درین دوره دعوت در مناطق مختلف صورت گرفت که بنام جزایریاد میشد و در هر جزایریک داعی وجود داشت که کار دعوت را انجام میدادند مانند ابو حاتم رازی در ایران، ابو یعقوب سجستانی در خراسان،

النفسي در آسیای میانه، بن هوشب در یمن ، الهیثم در سند، ابومحمد در کوفه، ابو عبدالله شیعی در مغرب (شمال آفریقا الجزیره و مراکش امروزی) و دیگران...

نباید عبدالله المهدي و عبدالله اکبر را یکی دانست. عبدالله المهدي اساس گذار دولت فاطمیان در مصر است و عبدالله اکبر از خاندان علوی نبود بلکه از ناحیه اهواز در خوزستان (جنوب غرب ایران) است که مولانا امام محمد بن اسماعیل سال های اخیر عمر خود را در آنجا سپری کرده بود. عبدالله اکبر در شهر عسکر مکرّم در (چهل) کیلومتری شمال اهواز که به بند قیر معروف است زنده گی اختیار کرد که در آنجا (دو) خانه داشت در یک خانه دعوت اسماعیلی را سازمان میداد و از آنجا داعیان را به اطراف خوزستان فرستاد که فعالیت های او موجی از خصومت را بر بر علیه او شروع شد او مجبور گردید به شهر بصره رفت و در میان بنی اعمام که از فرزندان عقیل بن ابی طالب، برادر حضرت علی (ک) بودند توقف کرد ولی از آنجا به شام رفت و در شام داعیان دوباره با او ارتباط برقرار کردند و در سال ۲۶۱ هجری (۸۷۴ میلادی) در آنجا وفات کرد.

در دوره مولانا المهدي ابن هوشب که از یک خانواده برجسته شیعه امامی بود توسط عبدان به مذهب اسماعیلی درآمد و به یمن فرستاده شد و ابن الفضل نیز همراه او متحد شد و به دعوت اسماعیلی شروع کردند بعدا ابن هوشب در سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳) هیثم رابه سند (پاکستان امروز) فرستاد و هیثم دعوت اسماعیلی را در هند آغاز کرد.

در سال ۲۸۰ هجری (۸۹۳ میلادی) عبدالله شیعی به مغرب (مراکش و الجزیره امروزی) رفت و در میان بربرهای کتامة (شرق الجزایر) به دعوت اسماعیلی آغاز کرد و با برادرش ابوالعباس که اصلا از جماعت امامی کوفه بودند و توسط داعی ابوعلی به مذهب اسماعیلی پیوستند دعوت اسماعیلی را به سطح عالی رسانیدند. و اصولنامه اسماعیلی را در جلسات بطور منظم برای بربرهای کتامة تعلیم میداد این جلسات درسی به مجالس الحکمه معروف بود و به داعیان دیگر نیز دستور داد که چنین جلسات را تشکیل دهند.

ابو عبدالله شیعی تا سال ۲۹۰ هجری (۹۰۳ میلادی) بعضی مناطق آفریقا به شمول تونس و الجزایر فتح کرد. قوای کتامة تا سال ۲۹۶ هجری (۹۰۸ میلادی) موفقیت های زیاد بدست آوردند. و اغلبیان سنی که دست نشانده گان خلافت عباسی در آفریقا بودند و حکمران شان زیادت الله سراسیمه شد و شهر رقاده در حومه قیروان (در کشور تونس) که مرکز شان بود رها کرد و به مصر فرار نمود و مردم قیروان قصرهای شهر رقاده را غارت کردند و بعدا ابو عبدالله شیعی خودش وارد رقاده شد بزرگان قیروان این پیروزی را به او تبریک گفتند. ابو عبدالله فرمان عفو عمومی را به مردم قیروان اعلان کرد و پیروزی انصار الحق ، نامیکه بربرهای کتامة اسماعیلی به آن خوانده میشدند جشن گرفتند.

ابو عبدالله دستور داد که آذان به شیوه شیعیان گفته شود و در خطبه نماز جمعه به اهل بیت دعا گفته شود و در آذان حی و علی خیر العمل علاوه کرد. و شهر میله (در کشور لیبیا نزدیک مدیترانه) و سیف (در شهر کرمان ایران) را نیز تصرف کرد و از مولانا المهدي دعوت کرد که به مغرب (الجزایر و مراکش امروزی در شمال آفریقا) بیاید.

مولاناالمهدی با فرزندش شهزاده قایم و چند نفر از غلامان خود در سال ۲۸۹ هجری (۹۰۲ میلادی) از شهر سلمیه خارج گردید و به شهر حمص (در کشور سوریه) رسید قرامطه شهر سلمیه را غارت کردند و داعی او حسین اهوازی را به شهادت رسانیدند و خزینه مولاناالمهدی را غارت نمودند.

مولاناالمهدی از شهر حمص به شهر رمله (در فلسطین) و از آنجا به طرف مصر حرکت کرد و قتیکه به مصر رسید داعی ابوعلی محل بودباش را برایش تعیین کرد و ابن عباس را به محافظت مولاناالمهدی مقرر کرد. مکتفی بالله خلیفه عباسی برای محمد بن عیسی حکمران مصر نامه فرستاد که امام را دستگیر کند و حکمران مصر ابن عباس را نزد خود خواست و مکتوب را برایش خواند و ابن عباس امام را اطلاع داد لذا مولاناالمهدی مصر را ترک کرد و به ترابلس حرکت کرد و در مسیر راه دزدها اموال مولانا امام را غارت نمودند مولانا از سایر اموال پریشانی نمیکرد و تنها تفسیر قرآن کریم که ائمه بود افسوس نمود بالاخره مولانا امام به ترابلس رسید و خلیفه عباسی به گرفتاری مولانا امام موفق نگردید.

مولاناالمهدی در سال ۲۹۶ هجری (۹۰۸ میلادی) از طرف شهر ترابلس به طرف سجلماسه (جنوب شرق مراکش) حرکت کرد حکمران سجلماسه که الیسع بن مدرار بود در اول از مولانا امام استقبال کرد ولی درین لحظه خط رسید که امام را دستگیر نموده زندانی کند. ابو عبدالله شیعی شهر سجلماسه را تحت محاصره قرار داد و از الیسع بن مدرار خواست که مولانا امام را رها سازد و از جنگ دست بکشد. «الیسع در آغاز سرپیچی میکند بعداً فکر کرد که با قوای ابو عبدالله شیعی توانایی جنگ را ندارد با استفاده از تاریکی شب با افراد خانواده اش فرار کرد و قوای ابو عبدالله شیعی داخل شهر شد و مولانا امام را از زندان آزاد ساختند و براسپ سوار کرده به میدان عمومی که سپاهیان در آنجا گرد آمده بودند برد و با این سخنانش او را معرفی کرد: این شخص همان مهدی است که شما را به آن بشارت میدادم.»<sup>۳۶</sup>

بعد ازین پیروزی مولانا امام به همراه ابو عبدالله شیعی به طرف شهر رقاده حرکت کردند و قتیکه مولاناالمهدی به رقاده رسید از طرف مردم استقبال گردید و ابو عبدالله شیعی به مردم گفت: «این شخص بالایی اسپ امام من و شما است و من شما را به سوی این شخص دعوت نمودم من وعده خود را پوره کردم بعد ازین حکم امام است.»

مولاناالمهدی در محرم ۲۹۷ هجری (اکتوبر ۹۰۹ میلادی) عازم افریقا شد و بتاريخ (۲۰) ربیع الثانی سال ۲۹۷ هجری (۴ جنوری سال ۹۱۰ میلادی) پیروز مندانه وارد شهر رقاده گردید بزرگان قیروان و بربرهای کتامة او را به حکمرانی انتخاب کردند و فردای آن روز یعنی روز جمعه ۲۱ ربیع الثانی ۲۹۷ هجری (۵ جنوری ۹۱۰ میلادی) برای اولین بار در تمام مساجد قیروان خطبه بنام مولاناالمهدی خوانده شد و نام کامل او را (الامام المهدی بالله امیر المومنین) ذکر کردند و اعلان گردید که سرانجام امامت به اهل بیت سپرده شد. و دوره ستر (مخفی) خاتمه یافت. و به تمام ققه های ا

<sup>۳۶</sup> - امام عبدالله المهدی، صفحه ۸۴، داکتر عارف تامر - محقق و مترجم - رکن الدین «عرفانی»

فریقا دستور داده شد که فتوای خود را بر طبق اصول فقه شیعی صادر کنند و به تعلیمات امام جعفر صادق توجه خاص مبذول دارند. افلاح بن هارون ملوسی به حیث قضات انتخاب شد و مجالس تعلیمی اسماعیلی را که ابو عبدالله شیعی آغاز کرده بود توسط این شخص کتامی ادامه یافت. و خلافت شیعی به خلافت فاطمی معروف گردید که این نام مشتق از نام فاطمه دختر پیامبر (ص) میباشد.

« بنیان گذار دولت بزرگ فاطمی (عبدالله المهدی) ، نقش مهمی را در صحنه ای زنده گی در شرق و غرب و در تاریخ کارها، رنج ها، داستان های شورانگیز و قصه های عالی اش بازی کرد و عظمت و بزرگی را با روشن ترین مظاهر آن در زنده گی اش متجلی ساخت و در سخاوت تا اندازه ای معروف شد که او را ضرب المثل قرار دادند. »<sup>۳۷</sup>

ابو عبدالله شیعی که مولاناالمهدی را در خلافت فاطمی کمک کرده بود ازینکه تمام قدرت و خزاین بدست مولاناالمهدی بود رنجیده خاطر گردید و تحت تاثیر دولت قرامطی در آمد و بین مولاناالمهدی و ابو عبدالله شیعی اختلافات بوجود آمد. و این اختلافات زیادتر گردید.

مولاناالمهدی بعد از رسیدن به خلافت (دو) شهری را بنام های دارالخلاقه (تونس امروزی) و دیگری مهدیه (قاهره امروزی) اعمار نمود شهر مهدیه که در ساحل بحیره مدیترانه است یک وقت پایتخت خلافت فاطمیان بود و در حال حاضر بندر بزرگ افریقای شمالی است. و در اطراف شهر دیوار نمود که از (سه) طرف دیوار از یک طرف بحیره مدیترانه بود تا از حملات دشمن جلو گیری کند. مولاناالمهدی بعد از اعمار شهر فابریکه کشتی سازی اعمار کرد و به تعداد (۹۰۰) کشتی در آن دوره ساخته شد و در شهر مهدیه گدام های غله را نیز اعمار نمود که یک بندرگاه بزرگ بود.

مولاناالمهدی در نامه خطاب به جامعه اسماعیلی یمن نوشته بود که میکوشد تا اصلاحات خو را با سیر واقعی حوادث در تاریخ قدیمی اسماعیلی سازش دهد و میگوید که : « رهبران مرکزی نهضت اسماعیلی مرتبه حجت یعنی نماینده گان کامل و تام الاختیار امام و مهدی غایب محمد بن اسماعیل را داشته اند. و اسماعیلیان از طریق حجت ها به امام غایب خود تماس حاصل کنند. »

« عبدالله المهدی درین نامه نوشته بود که در حقیقت امامان راستین بعد از امام جعفر صادق (ع) نام های غیر از اسم واقعی خویش بر گزیده بودند، خویشتن را مبارک، میمون و سعید خوانده اند. اکنون روشن شده است که مبارک لقب اسماعیل بن جعفر صادق (ع)، میمون لقب محمد بن اسماعیل و سعید نام مستعار عبدالله المهدی قبل از ظهورش در شمال افریقا بوده است. »<sup>۳۸</sup>

مولاناالمهدی با اصلاحات خود مرتبه خویشتن و پیشینیان خود را از مرتبه حجتی مهدی منتظر به مرتبه امامی ارتقا داد و نیز روشن ساخت که افراد مورد بحث همگی در خفا خویشتن را امامان بر حق نسل امام جعفر صادق میدانستند ولی به دلایل امنیتی این را فاش نمیساختند. و میگفت که پیشینیان او از باب تقیه نام های مستعار مختلفی چون مبارک، میمون بر خویشتن مینهادند و نیز برای فرار از

<sup>۳۷</sup> - امام عبدالله المهدی، صفحه ۲۰ ، داکتر عارف تامر، محقق و مترجم - رکن الدین «عرفانی»  
<sup>۳۸</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۱۳۳ ، فرهاد دفتری

تعقيب عباسيان خود را حجت هاي امام غايب وانمودميكردند و عبدالله خود از نام رمزي و مستعار سعيد استفاده کرده است.

همچنان مولانالمهدي ميگويد كه: « اعتقاد قديمتر اسماعيليان به مهدويت محمد بن اسماعيل در واقع سؤتفاهمي بود و يك نام و وجه تسميه جمعي بود كه مهدويت همه امامان بر حق و مشروع ذريه امام جعفر صادق را شامل ميشد. و رهبران پيش از او در بكار داشتن تقيه(مخفي) چنان موفق بوده اند كه خود اسماعيليان نيز به مهدويت محمد بن اسماعيل كه يكي از اين اقدامات تقيه آميز بوده، اعتقاد پيدا کرده اند.»

اين گفتار و اصلاحات مولانالمهدي نهضت يکپارچه اسماعيلي را به(دو) گروه رقيب تقسيم کرد كه يك گروه به رهبري مركزي وفادار ماندند و اقوال مولانالمهدي را در باب اينكه امامت در ميان اجداد او نسل به نسل انتقال شده تا به او رسیده است، پذيرفتند. گروه ديگر مخالف دستگاه رهبري مركزي شدند و بر اعتقاد خود به مهدويت محمد بن اسماعيل باقي ماندند كه بيشتر در عراق، بحرين و ايران بودند كه به قرامطه مشهور شدند از طرف حمدان و عبدان رهبري ميشدند. و بعد از آنها عيسي بن موسي به رهبري اين گروه رسيد و در بحرين ابوسعيد جنابي اين گروه را رهبري ميكرد و در سال ۲۸۶ (۸۹۹ ميلادي) يك دولت مستقل را در بحرين تاسيس كرد. ابوسعيد در سال ۳۰۰ هـ ق (۹۱۳ ميلادي) كشته شد و اين گروه از طرف پسران او رهبري ميشد پسر كوچك او كه ابوطاهر سليمان نام داشت در سال ۳۱۷ هجري (۹۳۰ ميلادي) زائران مکه را قتل عام كرد و كاروان هاي زائران را غارت كردند و حتي سنگ حجرالاسود را از خانه كعبه گرفتند و به الاحساء پاي تخت خود در بحرين بردند كه اين بي حرمتي آنها دنياي اسلام را به لرزه درآورد. ابوطاهر در سال ۳۱۹ هجري (۹۳۱ ميلادي) امور حكومت را به يك جوان ايراني سپرد و او را مهدي اعلان كرد اين جوان ايراني شريعت و آيين عبادي اسلام را لغو كرد و بعد از (۸۰) روز بسياري از بزرگان قرمطي را در بحرين بقتل رسانيد ابوطاهر مجبور شد كه او را دستگير كرد و بقتل رسانيد و اعتراف كرد كه مهدي دروغين و نيرنگباز بوده است كه اين حادثه نفوذ رهبران قرمطي را لطمه زد و در سال ۳۳۹ هجري (۹۵۰ ميلادي) سنگ حجرالاسود را دوباره به خانه كعبه آوردند و در جاي اصلي آن گذاشتند.

اسماعيليان يمن در ابتداء به مولانالمهدي وفادار بودند ولي در سال ۲۹۹ هجري ق (۹۱۱ ميلادي) ابن الفضل بر ضد ابن هوشب كه داعي بزرگ اسماعيلي بود، قرار گرفت و با ابن هوشب اعلان جنگ داد ولي ابن الفضل در سال ۳۰۳ هجري (۹۱۵ ميلادي) فوت كرد و قرمطيان يمن از هم پاشيد.

در ايران در قسمت هاي شمال غربي و مركزي كه اعراب آن مناطق را جبال ميگفتند در سال ۲۶۰ هجري (۸۷۰ ميلادي) خلف حلاج دعوت اسماعيلي را آغاز كرد كه مركز دعوت در منطقه ري(تهران امروزي) بود و بعدا در منطقه قم، كاشان، همدان و ديگر مناطق ايران گسترش يافت. غياث (سومين) داعي ري به ابتكار خود دعوت اسماعيلي را در خراسان گسترش داد و فيلسوف بزرگ و دانشمند عالي ابوحاتم بن حمدان رازي رئيس دعوت اسماعيلي در زادگاه خود شهر(ري) مقرر شد و او دعوت اسماعيلي را به آذربايجان ، ديلم (شمال ايران)، گيلان، گرگان،



طبرستان و دیگر مناطق انتشار داد و بسیاری از مردم به مذهب اسماعیلی درآمدند که تا سال ۲۸۶ هجری (۸۹۹ م) به مولانالمهدی وفادار بودند ولی بعد از این سال او را نپذیرفتند و منتظر رجعت محمد بن اسماعیل بودند با ابوحاتم رازی مخالفت کردند او مجبور شد به آذربایجان رفت و داعیان را به اصفهان، گرگان، طبرستان و دیگر مناطق فرستاد و کار دعوت اسماعیلی را پیش بردند و بسیاری از مردم به کیش اسماعیلی گرویدند و در سال ۳۲۲ هجری (۹۳۴ میلادی) در آذربایجان وفات کرد.

در خراسان که قبلاً داعی غیاث دعوت اسماعیلی را گسترش داده بود ابو عبدالله خادم به حیث اولین داعی فرستاده شد او مرکز دعوت را در نیشاپور قرار داد که بعداً حسین بن علی مروزی یکی از امیران دستگاه سامانیان دعوت اسماعیلی در مناطق زیر فرمان خود از جمله میمنه، فاریاب، هرات، گرجستان، غور، مرو و (بالامرغاب امروزی افغانستان) رسانید. بعد از حسین بن علی مروزی شخص دیگری بنام محمد بن احمد نسفی کار دعوت اسماعیلی را پیش میبرد و دعوت را تا بخارا پایتخت سامانیان رسانید و از آنجا کار دعوت در سراسر ماورالنهر پخش گردید. نسفی حتی امیرنصر بن احمد سامانی که پادشاه سامانیان بود، به مذهب اسماعیلی درآورد و بعداً دیگر بزرگان سامانیان نیز به مذهب اسماعیلی درآمدند. که این موفقیت های نسفی به شورش سربازان ترک انجامید و سربازان امیرنصر را بر طرف کردند و پسرش نوح اول در سال ۳۳۱ هجری (۹۴۳ م) بقدرت رسید و بخاطر آرام ساختن اهل سنت بر ضد اسماعیلیان قرار گرفت و بسیاری از آنها را بقتل رسانید ولی با وجود آنهم داعیان بزرگ دیگر مانند ابویعقوب سجستانی و دیگران کار دعوت اسماعیلی را به پیش بردند.

در میان داعیان زکرویه بن مهرویه به تبلیغات خود بنام مولانالمهدی پرداخت و در سال ۲۸۸ هجری (۹۰۱ میلادی) چند نفر از پسران خود را به عنوان داعی به شام فرستاد و آنها به زودی بسیاری از اعراب بدوی را در مناطق سماوه، پالمیرا و رود فرات به مذهب اسماعیلیه درآوردند. و پیروان بدوی را گفتند که: «مولانالمهدی در شهر سلمیه است بروید برای او بیعت کنید.» درین وقت مولانالمهدی از ترس عباسیان از شهر سلمیه به شهر رمله (فلسطین) رفت و در آنجا توقف کرد و منتظر زکرویه و پسرانش شد زکرویه و پسرانش از مولانالمهدی خواستند که دوباره به سلمیه بیاید اما اسماعیلیان در آن وقت قدرت جنگ را با عباسیان نداشتند و خود را مخفی ساختند. عباسیان در سال ۲۹۱ هجری (۹۰۴ میلادی) بسیاری از اعراب بدوی اسماعیلی را از بین بردند. یحیی و حسین بن زکرویه که رهبری بدویان اعراب را به عهده داشت قهر شد قصر مولانالمهدی را در سلمیه ویران ساخت و همه خدمتگاران او را بقتل رسانید. در سال ۲۹۱ هجری (۹۰۴ میلادی) حسین بن زکرویه را قوای عباسی دستگیر کرد و به بغداد فرستاد او هویت و جای مولانالمهدی را به عباسیان گفت و عباسیان در جستجوی او درآمدند ولی مولانالمهدی به مصر رفته بود. در سال ۲۹۴ هجری (۹۰۷ میلادی) زکرویه نیز از طرف عباسیان دستگیر گردید و در اسارت فوت کرد.

« یحیی بن زکرویه شهر سلمیه را تحت محاصره قرار داد مردم دروازه ای شهر را باز نکردند یحیی به آنها میگوید که بخاطر جنگ نیامده بلکه بخاطر صلح و آشتی آمده است مردم دروازه ای شهر را باز نمودند وقتی داخل شهر شد تمام ساکنین شهر را بقتل میرساند و به سربازان خود دستور میدهد که تمام حیوانات را نیز از بین ببرند و بعداً به قصر مولانا امام عبدالله النهدی میرود و تمام افراد

خانواده ای امام را که تعداد شان به (هشتادوسه) نفر میرسید سرهای شان را از تن جدا میکند و سپس بطرف قصر عباسی ها رفت و به تعداد (پنجاه و هفت) نفر که در قصر بودند همه را بقتل رسانید.»<sup>39</sup>

بخاطر فتح کردن مصر خلیفه ای فاطمی (عبدالله المهدی) سه دفعه بالای مصر حمله کرد: حمله اول در سال ۳۰۱ هجری (۹۱۴ میلادی) عبدالله المهدی امام و خلیفه ای فاطمی به فرماندهی حباسه بن یوسف کتامی صورت گرفت و قتیکه مقتدر خلیفه ای عباسی خبر شد چهل هزار نفر را بمقابل او فرستاد حباسه مجبور به عقب نشینی گردید. حمله ای دوم در سال ۳۰۷ هجری (۹۲۰ میلادی) تحت فرماندهی ولیعهد او القائم بامرالله از راه طرابلس صورت گرفت. و قتیکه مقتدر خلیفه ای عباسی خبر شد به تعداد شصت هزار نفر را به فرماندهی مونس خادم بمقابل او روان کرد درین دوره نیز قوای فاطمی شکست خورد. حمله ای سوم در سال ۳۲۱ هجری (۹۳۳ میلادی) تحت فرماندهی ای کتامی حبشی بن احمد صورت گرفت او در مدت کوتاه بر بسیاری از شهرهای مصر تسلط پیدا کرد. مولاناالمهدی در سال ۳۰۸ هجری (۹۲۱ میلادی) به پایتخت جدید خود بنام مهدیه که خودش آنرا ساخته بود رفت که ساختمان معماری فاطمی و مسجدیکه مولاناالمهدی ساخته بود هنوز هم در مهدیه (تونس امروزی) باقی است. و بنام پایگاه قدرت دریایی خلافت فاطمی محسوب میشود.

### مدت حکومت عبدالله المهدی را به سه مرحله تقسیم کرد:

اول – این مرحله با اساس گذاری بنای دولت و استحکام ارکان آن آغاز میگردد.

دوم – از ابتدای خلافت امام عبدالله المهدی از سال ۲۹۷ تا ۳۰۱ هجری (۹۰۹ تا ۹۱۴ م) که طی این مدت تمام صلاحیت ها را بدست میگیرد و همه وظایف رهبری را عهده دار میشود با این کار خود ثابت کرد که او فرماندهی است که تجارب و معرفتش از عقل مدرک و اندیشه ای نورانی اش الهام میگیرد.

سوم – از سال ۳۰۳ تا ۳۰۹ هجری (۹۱۵ تا ۹۲۲ میلادی) را در برمیگیرد در حقیقت این مرحله از شدیدترین مراحل خشونت و دگرگونی و آشوب و اغتشاش نه تنها در ولایات فاطمی در مغرب دور بلکه در تمام بخش های مغرب (مراکش) و به خصوص در جزیره ای صقلیه بود.»<sup>۴۰</sup>

مولاناالمهدی پس از آنکه حکومت فاطمیان را که از الجزایر، تونس، لیبیا و ترابلس را دربرمیگرفت، بنیان گذاشت بتاريخ (۱۵) ربیع الاول ۳۲۲ هجری (۲۲ فبروری سال ۹۳۴ میلادی) بعد از مدت ۲۵ سال خلافت و مدت (۵۴) سال امامت به عمر (۶۳) سالگی در مغرب (مراکش) رحلت نمود.

<sup>۳۹</sup> - امام عبدالله المهدی، صفحه ۸۰، داکتر عارف تامر - محقق و مترجم - رکن الدین «عرفانی»  
<sup>۴۰</sup> - امام عبدالله المهدی، صفحه ۹۱، داکتر عارف تامر - محقق و مترجم - رکن الدین «عرفانی»

نام اصلی مولانا قایم بنام محمد نزار، لقبش قایم بامرالله و کنیه اش ابوالقاسم است پسر ملانالمهدی که در سال ۲۸ هجری (۸۹۳ میلادی) در سلمیه بدنیا آمد بعد از رحلت پدرش در سال ۳۲۲ هجری (۹۳۴ میلادی) به امامت رسید. درین دوره نیز داعیان زیادی به نقاط مختلف فرستاده شدند او نیز مانند پدرش درحسن، سیرت، عدالت، مروت و کرامت شهرت داشت. مولانالقایم بر علاوه اینکه یک شخص دلیر و سپاهی شجاع بود یک سیاست مدار و مدیر قوی نیز بود فابریکه کشتی سازی که در دوره پدرش مولانالمهدی بنیان گذاری شده بود درین دوره توسعه یافت. مولانالقایم بخاطر دفاع بحری خود کشتی بزرگ جنگی را ساخت تا حملات دشمن را قطع کند. درین دوره ساختمان های مجلل در نزدیکی منصوریه (جنوب قیروان)، فسطاط (در پهلو قاهره) و مدینت الزهرا ساخته شد.

در دوره مولانالقایم شورش های طولانی بربرهای خارجی مذهب برهبری ابویزیدمخلد بن کیداد یکی از شاخه های بربرهای زناته شروع شده بود. اینها با بربرهای صنه (پایتخت یمن) که طرفدار فاطمیان بودند رقابت داشتند ابویزید که بر خرسوار بود و به حمار معروف بود در منابع دیگر بنام دجال یعنی دروغگو و فریب کار خوانده میشود.

بربرها با ابویزید متحد شدند و در سال ۳۳۲ هجری (۹۴۳ میلادی) بر ضد فاطمیان قیام کرد و بالای منطق جنوب افریقا حمله نمود. در سال ۳۳۳ هجری (۹۴۴ میلادی) اهالی شهر قیروان که سنی مذهب بودند و سنگر سنیان مالکی در شمال افریقا بودند، از شورشیان حمایت کردند و شوشیان شهر قیروان را گرفتند شورشیان به اهالی شهر قیروان وعده داده بودند که آنها را از حکومت فاطمیان رهایی خواهند داد اما اهالی یروان چون خویشتن را دست خوش غارت بربرها و شورشیان یافتند بار دیگر از خلافت فاطمیان حمایت کردند و خود را به فاطمیان تسلیم نمودند. درین میان مولانا قایم صرفاً یک خط دفاعی را در مقابل ابویزید در پیش گرفت و برای جلوگیری از قتل و غارت شورشیان سپاهیان خود را به سه گروه تقسیم کرده بود. ابویزید قوای تقسیم شده ای فاطمیان را که در قیروان و مهدیه به فرماندهی میصور بود، شکست داد و میصور کشته شد.

« شورشیان شهر مهدیه را که مولانا امام قایم در آنجا بود محاصره کردند اما مهدیه مدت یکسال دلیرانه مقاومت کرد و با وجودیکه به ابویزید قوای کمکی از طرف امیر بربرها فرستاده شد اما نتوانست مهدیه را بگیرد و بسیاری از قوای بربرها که ازین جنگ ها خسته شده بودند سر کرده های خود را ترک نمودند و ابویزید مجبور به عقب نشینی به قیروان گردید.»<sup>۴۱</sup>

در دوره مولانالقایم شخصی بنام طالوت در ترابلس بر ضد امام شورش کرد و خود را پسر امام مهدی معرفی کرد ولی مردم از او حمایت نکردند و قیام خاموش شد.

مولانالقایم در دوره خلافت پدرش به امور نظامی در مقابل بربرهای شمال افریقا مشغول بود و در سال ۲۹۹ هجری (۹۱۱ میلادی) اکثر شهر های مغرب (سرزمین های شمال افریقا و اسپانیه) را تصرف نمود و شورش های دوره پدرش را خاموش ساخت. جزایر ساردنی در سواحل ایتالیا و قسمتی از

<sup>۴۱</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۱۸۶، فرهاد دقتری

مراکش را نیز تصرف کرد. اولین حمله فاطمیان بطرف مصر در سال ۳۰۱ هجری (۹۱۴ میلادی) شروع شد و تا بندر اسکندریه (نزدیک قاهره) را اشغال کردند. دومین حمله فاطمیان بطرف مصر در سال ۳۰۶ هجری (۹۱۹ میلادی) صورت گرفت که فاطمیان تا پایتخت مصر پیشرفتند که این هر (دو) حمله به فرماندهی مولانا القایم در زمان پدرش بود.

مولانا القایم بعد از رسیدن به امامت در سال ۳۲۳ هجری (۹۳۵ میلادی) سومین حمله خود را بالای مصر به فرماندهی ریدان آغاز کرد ولی شکست خورد. و در زمان امامت خود به شورش های بربرها مقابل شد و از خود دفاع نمود و مردم در دوره امامت او به خرسندی زنده گی میکردند.

مولانا القایم در جریان جنگ با شورشیان در سال ۳۳۴ هجری (۹۴۶ میلادی) بعد از (۱۲) سال امامت در گذشت و پسرش مولانا المنصور مطابق نص امامت جانشین او شد. اما وفات مولانا القایم را مدت يك سال مخفی نگهداشتند زیرا که ابویزید میخواست مصر را بگیرد لذا بخاطر یک مورال عساکر فاطمی ضعیف نشود وفات او را فاش نکردند.

### ۱۳. مولانا المنصور

نام اصلی مولانا المنصور بنام اسماعیل فرزند مولانا القایم، کنیت او ابوطاهر و لقبش منصور است. که در سال ۳۰۲ هجری (۹۱۴ میلادی) در قیروان بدنیا آمد. او اولین خلیفه و امام فاطمی است که در افریقا تولد شده بود و بعد از رحلت پدرش در سال ۳۳۴ هجری (۹۴۶ میلادی) به امامت و خلافت رسید که پدرش مصروف جنگ با ابویزید بود و قتی که مولانا المنصور به خلافت و امامت رسید در مقابل ابویزید و شورشیان سیاست تهاجمی را در پیش گرفت به جنگ آغاز کرد و ماه ها در تعقیب آنها بود شورشیان و ابو یزید را شکست داد و از مهدیه خارج ساخت ابویزید به قیروان فرار کرد مردم قیروان ابویزید را نپذیرفتند و در سال ۳۳۵ هجری (۹۴۶ میلادی) بطرف مغرب (مراکش) رفت و مردم قیروان از مولانا المنصور استقبال کردند. مولانا المنصور ابویزید را تعقیب کرد ابویزید به مسیله (در سودان) رسید و قوایش در جنگ هلاک شدند مولانا المنصور اشخاص جنگ دیده خود را به سودان فرستاد ابویزید را دستگیر کردند و به قتل رسانیدند.

مولانا المنصور بعد از شکست ابویزید يك شهري را در نزدیکی قیروان بنام منصوریه اعمار نمود که به تعداد (پنج) دروازه داشت بنام های : -باب القلبي ۲- باب الشرقي ۳- باب الزویله ۴- باب الکتامه ۵- باب الفتوح این شهر تا ختم دوره خلافت او مرکز خلافت فاطمیان بود. در دوره مولانا المنصور سکه ربح و دینار مروج بود که یکطرف آن لاله الله و طرف دیگر آن المنصور بالله الامام امیر المومنین نوشته شده بود این سکه در زمان مولانا المهدی و امام قایم در سجلماسه (جنوب شرق مراکش) ساخته شده بود.

در دوره امامت مولانا المنصور کار دعوت را در ایران ابویعقوب سجستانی، در مغرب (مراکش امروزی در شمال افریقا) جعفر بن منصور، در یمن ابن رهین و ابن جفم پیش میبردند داعیان و وظیفه

داشتند که بسیار هوشیارانه سفر نمایند و در يك جا نباشند. درین دوره والي مغرب شورش کرد و شهر هرت را محاصره نمود و رابطه خود را با خلافت فاطمي قطع نمود و امویان را برسمیت شناخت. ولي مولانا المنصور شخصا خودش به مقابل او رفت و او را شکست داد و برگشت.

مولانا المنصور در سال ۳۳۷ هجري (۹۴۸ میلادي) امیرحسین بن علي رهبر قبیله بني كلب را به سیسل فرستاد و در آنجا معماری درخشان انجام داد که دوره درخشان تمدن اسلام به شمار میرود. بعداً مولانا المنصور در سال ۳۴۱ هجري (۹۵۳ میلادي) بعد از (۷) سال امامت و خلافت در شهر مهدیه درگذشت. و در شهر مهدیه دفن گردید.

## ۱۴. مولانا المعز

نام اصلي مولانا المعز بنام معد به معنی آماده شده فرزند مولانا المنصور است ، کنیه اش ابوتیم و لقبش معزالدین پسر امام المنصور است. که در سال ۳۱۹ هجري (۹۳۱ م) در شهر مهدیه تولد شد و در فضاي جنگ مانند يك سرباز خوب از آب به درآمد. مولانا امام زبان های عربي، بربري، نوبي، ایتالوي، یوناني و سلاوي را یاد گرفته بود.

مولانا المعز بعد از رحلت پدرش در سال ۳۴۱ هجري (۹۵۳ میلادي) به امامت و خلافت رسید. او يك شخص لایق، فاضل و عالم در علم فلسفه و ساینس بود دربار او همیشه علماء ، فقه ها ، محدثین و مورخین جمع بودند و خودش نیز چند رساله را تالیف کرده است.

« در دوه ای خلافت خلیفه چهارم فاطمی مولانا المعزالدین الله بود که خلافت فاطمی سر انجام روی صلح و آرامش را دید و از امنیت داخلی بر خوردار گردید. دو امری که برای دنبال کردن یک خط و مش مؤثر در بسط قلمرو حکومت و فتوحات جدید لازم بود معز برنامه ریزی عالی، سازمان دهنده ای کار آمد و سیاستمدار فوق العاده با استعداد در امر دیپلوماسی بود.»<sup>۴۲</sup>

مولانا المعز در جنگ و دیپلوماسی خط و مش موفقیت آمیزی را دنبال کرد که باعث گسترش قلمرو فاطمیان گردید با مهارت های خاصی که داشت سراسر مغرب (مراکش) را تحت تسلط خود در آورد و بعداً توجه ای خود را به سازماندهی یک لشکرکشی بزرگ در برای استقرار مجدد قدرت فاطمیان مبدول داشت. و خلافت فاطمیان را از يك قدرت محلي به يك قدرت امپراتوري تبدیل کرد و توجه خود را به تبلیغ و اشاعه مذهب اسماعیلی در خارج از قلمرو فاطمیان معطوف داشت.

اهل سنت بعد از استقرار خلافت فاطمي بر ضد اسماعیلیان تبلیغ میکردند که اسماعیلیان چون تاویل باطني احکام شرع دست یافته اند، دیگر شریعت را رعایت نمیکنند. در حالیکه فاطمیان از آغاز روی کار آمدن شان توجه خویش را هرچه بیشتر بر موضوعات شرعی معطوف داشتند. در واقع ادبیات

<sup>۴۲</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۱۹۸ ، فرهاد دفتری

اسماعیلی دوره فاطمی به راه های مختلف بر جدایی نا پذیري ظاهر و باطن شریعت، برجدايي ناپذيري اوامرو نواهي ظاهر شرع و معني باطني و حقيقي آن حکم میکند.

مولاناالمعز ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور تمیمی را که معروف به قاضي نعمان بود وظیفه داد که جامع فقه اسماعیلی را فراهم آورد و مکتب فقهی را بسازد و در سال ۳۴۳ هجری (۹۵۴ میلادی) مقام قاضي القضاتي قاضي نعمان را که در زمان پدرش انتخاب شده بود تائید کرد و برایش اجازه داد که هر روز جمعه بعد از نماز ظهر مجالس الحکمه را تشکیل دهد. قاضي نعمان احادیث فقهی را جمع آوری کرد و کتابی را بنام (کتاب الايضاح) بیرون آورد که از آن به حیث مجموعه فقهی استفاده کردند و کتاب دیگری را بنام (دعایم اللسلام) تالیف نمود که قانون نامه رسمی اسماعیلیان و دولت فاطمیان بود.

در سال ۳۴۷ هجری (۹۵۸ میلادی) قوای فاطمیان برهبری جوهر سپهسالار مولاناالمعز در نزدیکی تاهرت قوای بزرگ بربرهای زناته را به سرکرده گی یعلی بن محمدکهاز متحدان خلفای اموی اسپانیه بود، شکست داد درین جنگ محمد بن الفتح امیر آن منطقه کشته شد و جوهر مدت یکسال را در آنجا سپری نمود و مناطق زیادی را گرفت. قوای فاطمی در سال ۳۴۹ هجری (۹۶۰ میلادی) پایگاه امویان را در مغرب اقصی (مراکش و الجزایر) محاصره کرد و در نتیجه ای شجاعت و دلاوری زیری بن مناد رئیس قبیله ای صنهاجه که قبلاً نیز بطرفداری فاطمیان برضد ابویزید جنگ میکرد و از مدافعان برجسته ای فاطمیان بود، تسخیر گردید. مولاناالمعز در مقابل این فداکاری زیری بن مناد در خاموش ساختن شورش ها به او اجازه داد که شهر آشیر را که در مرکز مغرب قرار داشت مستحکم سازد. او هر لحظه آماده ای دفاع از فاطمیان در مقابل بربرهای زناته و دیگر دشمنانش بود.

مولاناالمعز فعالیت های دعوت اسماعیلی را در بیرون از قلمرو حکومت خود مورد توجه قرار داد و قمرطیان که در بحرین، عراق و ایران فعالیت داشتند و دعوت اسماعیلی را ضعیف میساختند با تبلیغات مولاناالمعز قمرطیان به اسماعیلیان نزدیک شدند و فعالیت های ضد اسماعیلی آن ها خنثی گردید. ابویعقوب سجستانی به طرفداران فاطمی پیوست و عده زیادی از طرفداران و پیروان سجستانی در خراسان، سیستان، مکران و آسیای مرکزی با امام اسماعیلی بیعت کردند ولی خلف پسر احمد صفاری در سال ۳۶۱ هجری (۹۷۱ میلادی) سجستانی را به قتل رسانید. داعیان اسماعیلی در سال ۳۴۷ هجری (۹۵۸ میلادی) در سند یک امیر محلی را به مذهب اسماعیلی دعوت کردند و تعداد زیادی از مردم نیز به مذهب اسماعیلی گرویدند. و در ملتان پاکستان امروزی مرکز دعوت اسماعیلی تاسیس گردید.

مولاناالمعز بعد از آرام ساختن مغرب (مراکش و الجزایر) به کار تهیه ای تدارکات لازم برای فتح مصر، که هدف حیاتی برای فاطمیان بود، پرداخت. اگرچه مصر در زمان دو خلفای فاطمی (سه) مرتبه مورد حمله قرار گرفت ولی موفق به فتح آن نشدند. تدارکات دقیق و پرتلاش مدت ده سال دوام کرد و مولاناالمعز منتظر فرصت مناسب برای شروع حمله بود. بخاطر این هدف پایگاه نظامی دولت فاطمیان را گسترش داد و بسیاری از قبایل بربر و غیر بربر جذب قوای فاطمی شدند و دعوت فاطمی را در مصر شدت بخشید و گوشش نمود که بسیاری از مقامات بلند رتبه ای نظامی و اشخاص با نفوذ

دولت اخشیدی مصر را به کیش اسماعیلی در آورد و احتیاجات نیروی انسانی و مالی این لشکرکشی را مرفوع ساخت و جوهر که سپهسالارش بود به فرماندهی این لشکر تعیین نمود. و در سال ۳۵۷ هجری (۹۶۸ میلادی) با مرگ کافور حکمران سلسله نانوان اخشیدی خراب شد و داعیان اسماعیلی بر فعالیت خود در مصر افزودند خصوصاً داعی ابوجعفر احمد بن نصر که يك بازرگان ثروتمند بود دعوت فاطمی را در فسطاط (پهلوی قاهره) گسترش داد. داعیان فاطمی به مردم وعده صلح، آرامش و رفاه را تحت رهبری حکومت فاطمیان میدادند و میگفتند که مصر را از فقر و بیچاره گی نجات میدهند.

«در سال ۳۵۸ هجری (۹۶۹ میلادی) يك قوای فاطمی بر رهبری جوهر که يك غلام آزاد شده صقلی در خدمت فاطمیان به طرف مصر حرکت کرد. زیرا که جوهر لیاقت و توانایی خود را در جنگ های حکمرانان محلی ثابت ساخته بود. جوهر بعد از (چهار) ماه به مصر رسید و در (دو) کیلومتری بیرون فسطاط (نزدیک قاهره) شمال مسجد ابن طولون توقف کرد و با بزرگان مصر از جمله قاضی القضاة ابوطاهر ذهلی، داعی ابوجعفر و سران خاندان علوی حسنی و حسینی داخل مذاکره شد. جوهر امان نامه را صادر کرد و در آن از استقرار مجدد سنت پیامبر و امنیت راه های زیارت را تضمین نمود. بعدها فاطمیان به تدریج به معرفی مذهب اسماعیلی و ضرورت تغییراتی در جنبه های ظاهری و آئین های دینی پرداختند. اما هرگز به زور برای تغییر مذهب اعیای خود متوصل نه شدند. و هر مردم به همان مذهب خود در مصر باقی ماندند.»<sup>۴۳</sup>

جوهر به عنوان نایب الحکومه فاطمیان مدت (چهار) سال از ۳۵۸ تا ۳۶۲ هجری مطابق (۹۶۹ تا ۹۷۳ میلادی) بر مصر حکومت کرد جوهر در مصر همان کاری را انجام داد که فاطمیان در آفریقا انجام دادند. یعنی رجال اداری و قضائی دولت پیشین را عمدتاً بر سر کار نگهداشت. مانند ابن فرات و وزیر ابوطاهر ذهلی قاضی القضاة و دیگران. اما يك بربرکتی به عنوان ناظر در کنار هر مامور عالی رتبه دولتی به کار گماشته شد که این کار انتقال حکومت به دولت فاطمی و احیای اقتصاد کشور را آسان تر ساخت.

جوهر در سال ۳۵۹ هجری (۹۶۹ میلادی) بالای فلسطین و شام نیز حمله کرد اما قرمطیان بحرین در اتحاد با آل بویه و دیگر قدرتها، فاطمیان را در دمشق شکست دادند که این اولین شکست فاطمیان بود که باعث بر خود نظامی بین فاطمیان و قرمطیان گردید.

در سال ۳۵۹ هجری (۹۷۰ میلادی) در مصر به اعمار و تاسیس شهر جدید پرداخت که نقشه آن توسط خود مولانا المعز ترتیب شده بود که مانند شهر منصوریه در بیرون فسطاط آفریقا بود که این شهر بنام شهر قاهره معزیه شهرت یافت و در پهلوی آن يك مسجد را اعمار نمود که بنام مسجد الازهر یاد میشود. این شهر در مدت (سه) سال تکمیل گردید و همچنان قصری را برای خلیفه و امام فاطمیان، تعمیری را برای ولیعهد و قصری را برای ادارات دولتی و قوای فاطمی اعمار گردید. که قصر مولانا امام به تعداد (چهار هزار) اتاق داشت. در سال ۳۶۱ هجری (۹۷۲ میلادی) مولانا المعز میخواست

<sup>۴۳</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۲۰۰، فرهاد دقتری

به مصر برود. و حکومت افریقا (مغرب) را به بلگین پسر امیر صنهاجه سپرد که بعداً موسس سلسله زیریان در مغرب شد.

مولانا المعز در رمضان سال ۳۶۲ هجری (جون سال ۹۷۳ میلادی) با تمام اعصابی خانواده، بزرگان اسماعیلی، رؤسای قبایل کتامه و نیز گنجینه های دولت فاطمی در حالیکه قاضی نعمان درکنار او بود از دریای نیل گذشتند و به قصریکه برای او دریایتخت جدیدش ساخته شده بود داخل شد که با این انتقال مرحله شمال افریقا ئی خلافت فاطمی از سال ۲۹۷ تا ۳۶۲ هجری (۹۰۹ تا ۹۷۳ م) به پایان رسید.

در سال ۳۷۸ هجری (۹۸۹ میلادی) الازهر به یک دانشگاه بزرگ مبدل شد که اولین دانشگاه جهان است و از آن زمان به صورت یکی از نهادها و مؤسسات اصلی علوم مذهبی در دنیای اسلام باقی مانده است.

مولانا المعز در مصر از طرف تاجران ملی، بزرگان، فقه ها و اهالی مصر استقبال گردید. مولانا المعز وقتیکه به قاهره رسید خطبه ای را ارشاد فرمودند: « من به این خاطر به مصر نیامدم که ثروت و دارایی مصر را تصرف نمایم مقصد من صرف قایم کردن حق و حقیقت است. حمایت نمودن از حامیان و اعلان جنگ علیه کفار است. و من در تمام زنده گی ام میخواهم که اعمال نیک داشته باشم و آنچه جدم حضرت محمد (ص) فرموده اند مطابق آن عمل نمایم» مولانا المعز در جامع الازهر یک کتابخانه اعمار کرد و در پهلوی آن یک مدرسه را نیز اعمار نمود که درجه دانشگاه را داشت علماء و دانشمندان از نقاط مختلف جهان به آنجا آمدند که مصارف آنها را مولانا امام میپرداخت.

بعد از آنکه فاطمیان در مصر مستقر شدند مجالس تعلیمی محرمانه و عمومی و دیگر کارهای دعوت اسماعیلی ادامه یافت که ابتداء قاضی نعمان و بعداً پسران او این وظیفه را به عهده داشتند. غازی جوهر بعد از فتح مصر متوجه شام (سوریه) گردید که مرکز آن شهر دمشق بود او سپهسالار جعفر بن فلاح را به آنجا فرستاد ولی قرمطیان بالایی او حمله کردند و او را به شهادت رسانیدند غازی جوهر که ازین موضوع خبر شد خودش به شام رفت و شام را فتح کرد.

مولانا المعز در مصر مدت (دو) سال بود که درین مدت حملات قرمطیان را دفع کرد و حکومت فاطمی را در قاهره تکمیل نمود و در سال ۳۶۵ هجری (۹۷۵ م) بعد از (۲۴) سال خلافت و امامت در مصر رحلت نمود و در آنجا دفن شد.

## ۱۵. مولانا العزیز

نام اصلی مولانا العزیز بنام نزار فرزند مولانا المعز است، کنیت او ابومنصور و لقبش العزیز بالله میباشد که بتاريخ ۱۴ محرم سال ۳۴۴ هجری (۱۰ می ۹۵۵ میلادی) در شهر مهدیه بدنیا آمد و بعد از رحلت پدرش در سال ۳۶۵ هجری (۹۷۵ میلادی) به خلافت و امامت رسید. در دوره مولانا العزیز



رسومات مذهبی هر مذهب آزاد بود و مردم بدون تبعیض زنده گی میکردند. درین دوره بود که مقام وزارت بوجود آمد و یعقوب بن کلیس اولین وزیر مقرر شد که جدیداً مسلمان شده بود و قبلاً مذهب یهودی داشت.

تحکیم و توسعه ای قدرت فاطمیان در شام و گرفتن آن از عباسیان و بیزانسیان هدف اصلی و مقدم مولاناالعزيز در زمینه ای گسترش قلمرو و سیاست خارجی او بود. «درسال ۳۶۵ هجری (۹۷۶ میلادی) یک قواء را به سرکرده گی جوهر سپهسالار آزموده و کهنه کار برای باز پس گرفتن دمشق به شام فرستاد. زیرا که درسال ۳۶۴ هجری (۹۷۵ میلادی) الفتگین (آلتگین) ترک یکی از امرای نظامی قبلی آل بویه در بغداد دمشق را گرفته بود. وقتیکه جوهر بالای دمشق حمله کرد یک قوای قرمطی به سرداری اعصم به کمک آلتگین رسید و جوهر مجبور به عقب نشینی به رمله (در فلسطین) گردید و مدت هفده ماه در محاصره بود تا اینکه اعصم درسال ۳۶۶ هجری (۹۷۷ میلادی) در گذشت و جعفر جانشین او شد و تحت شرایط صلح آمیز به جوهر اجازه داد که به مصر بر گردد.»<sup>۴۴</sup>

درسال ۳۶۷ هجری (۹۷۸ میلادی) مولاناالعزيز خود پا به میدان جنگ گذاشت آلتگین و قرامطه را شکست داد آلتگین اسیر گردید و قرامطه معاهده ای صلح امضاء کردند. درین دوره خلافت فاطمیان به مناطق مختلف گسترش یافت و قدرت آنها از بحر اتلانتیک و بحیره ای مدیترانه غربی تا بحیره ای احمر، حجاز، یمن، شام و فلسطین برسمیت شناخته شد و داعیان در داخل و خارج قلمرو فاطمیان به فعالیت خود ادامه دادند و از اشخاص با استعداد و توانا بدون در نظر داشت عقاید مذهبی آنها کار گرفت.

درین دوره صنعت و تجارت رونق زیاد یافت و در بهبود وضع اقتصادی مصر نقش مهم داشت. و مناقشات محلی از بین رفت و در زمینه حقوق و مزایای اجتماعی بین مسلمانان و غیرمسلمان کدام فرق و امتیاز وجود نداشت و بسیاری از افراد غیرمسلمان به مقامات دولتی رسیدند چنانچه بعد از وفات یعقوب که وزیر بود يك نفر مسیحی بنام عیسی بن نسطورس به وزارت رسید و اسحاق بن المناد یهودی را والی شام مقرر کردند.

مولاناالعزيز در قسمت بازسازی و ساختن تعمیرات جدید، مساجد، قصرها و شفاخانه ها علاقه زیاد داشت. مسجد جامع النور را اعمار نمود و در نزدیکی دریای نیل قصری را بنام قصرالبحر ساخت و قصر دیگری برای دربار اعمار نمود که بنام قصرالمذهب یاد میشود. درین دوره فتوحات نیز صورت گرفت که یعقوب بن کلیس وزیر دفاع او ساحه وسیع را تصرف نمود و بطرف بحر خزر (بحیره سیاه)، قلم (نام قدیمی دریای سرخ یکی از بندرهای قدیم مصر)، یمن، حجاز (در عربستان)، حمص (در سوریه)، حما (در سوریه) و حلب (در سوریه) پیشروی صورت گرفت. درسال ۳۸۶ هجری (۹۹۶ میلادی) امپراتوری بیزانس (روم) بعضی مناطق سوریه را گرفت ولی مولاناالعزيز دوباره آن مناطق را گرفت و مولانا امام شخصاً خودش بقابل او رفت و او را شکست داد و امپراتور روم از مولانا امام اطاعت کرد. و در مکه معظمه نیز بنام مولاناالعزيز خطبه خوانده شد.

<sup>۴۴</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۲۱۲، فرهاد دفتری

مولاناالعزیز پسرش حاکم را به نص امامت انتخاب نمود و خودش در سال ۳۸۶ هجری (۹۹۶ میلادی) بعد از (۲۱) سال امامت به عمر (۴۲) سالگی چشم از جهان پوشید.

## ۱۶. مولانا الحاکم بامرالله

نام اصلی مولانا حاکم بامرالله بنام المنصور فرزند مولاناالعزیز است، کنیت او ابوعلی و لقبش الحاکم بامرالله است که بتاريخ ۲۳ ربیع الاول سال ۳۷۵ هجری (۹۹۳ میلادی) در قاهره تولد گردید به سن (هشت) سالگی از طرف پدرش به امامت منصوب شد و بعد از رحلت پدرش در سال ۳۸۶ هجری (۹۹۶ میلادی) به سن (یازده) سالگی به امامت و خلافت رسید.

مولاناالحاکم بامرالله در دوران خلافت خود به مشکلات زیاد مواجه گردید یکی از این مشکلات بوجود آمدن اختلافات در بین قوای جناح غربی لشکر فاطمیان که از بربرها تشکیل شده بود و قوای جناح شرقی که عمدتاً مرکب از ترکان و دیلمیان بود. و چندین شورش صورت گرفت یکی از این شورش ها شورش جراحیان فلسطین در سال ۴۰۲ هجری (۱۰۱۲ میلادی) برهبری مغرج بن دغفل به راه انداخته شده بود و رمله مهم ترین شهر جنوب فلسطین را گرفتند ولی این شورش ها توسط مولاناالحاکم خاموش گردیدند. او مانند پدرش خوش خلق و با انصاف بود و به خاطر آسایش مردم زیاد کوشش نمود به دهقانان کمک کرد و مالیات را بالای دهقانان کم ساخت و در بهتر ساختن زراعت و آبیاری و جمع آوری مواشی از خارج اقدام نمود و بخاطر پاک سازی نهر اسکندریه مبلغ (پانزده هزار) دینار مصرف نمود و بخاطر جلوگیری از طغیان آب دریای نیل توسط انجنر الحسن بن الحسین سدها ساخته شد بسیاری از زمین های دولتی به مردم توزیع گردید.

«یکی از مشخصه ای ممتاز دوران خلافت مولاناالحاکم در پیش گرفتن اقدامات شدید بر ضد مسیحیان و یهودیان بود. و تاحدی به افزایش محبوبیت او در میان مسلمانان مصر گردید و محدودیت های زیادی برای مسیحیان و یهودیان که مجبور به رعایت قوانین و احکام اسلام نیز شدند، قایل شد.»<sup>۴۵</sup>

مولانا حاکم بامرالله در قسمت دیوان قضا و جزا توجه خاص داشت و خودش در تغییر لباس در بازار ها گشت و گذار نمود و اگر کسی قیمت فروشی و یا دزدی میکرد بالای مرکب سوار مینمود و در بازار جار میزدند که دزدی کرده است یا قیمت فروشی نموده است. درین دوره هیچکس نمیتوانست شراب تولید کند و یا شراب بنوشد. در وقت نماز تمام دکان ها بسته میشد و تمام مردم نماز ادا کردند و مردم در امن و آسایش زنده گی میکردند و در تمام قلمرو فاطمیان قمار خانه ها و جاهای فسق و فجور را نابود ساختند و مدارس را بناء کردند.

<sup>۴۵</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۲۱۹، فرهاد دفتری

مولانا حاکم بامرالله به تبلیغ مذهب اسماعیلیه اقدام کرد و دعوت اسماعیلی درین دوره به اوج خود رسید و داعیان به مناطق مختلف کار دعوت را بصورت درست ادامه دادند. در عراق داعیان اسماعیلی عده از امیران محلی و رؤسای با نفوذ قبایل را متمرکز ساختند و پشتبانی آنها را حاصل نمودند و امید وار بودند خلافت عباسی را سرنگون کنند. برجسته ترین داعیان این دوره حمیدالدین کرمانی که در کرمان ایران تولد شده بود و به حیث داعی در عراق بود و بنام حجت العراقین (عراق عرب و عراق حجم) معروف بود. او تشکیلات مذهبی را سر و سامان داد. درین تشکیلات بعد از امام، خلیفه، داعی کبیر معروف به باب یا داعی الدعوات قرار داشت تحت نظر او (دوازده) نفر حجت بود که در (دوازده) منطقه فاطمی فعالیت داشتند و در کنار آنها داعیان بودند که در سراسر جهان پراکنده بودند و داعیان به مقام های ذیل تقسیم میشدند:

1. داعی بلاغه

2. ۲-داعی مطلق

3. ۳-داعی مجدد و یاوران داعی را بنام ماذون میگفتند.

در سال ۴۰۱ هج ق (۱۰۱۰ میلادی) قرواش بن مقلد حکمران موصل، کوفه و دیگر شهرهای عراق اطاعت خود را از خلفای فاطمی پذیرفتند و دستور دادند که خطبه را بنام مولانا حاکم بخوانند. خلیفه عباسی درین وقت القادر بالله بود از فعالیت اسماعیلیان ترسید و در سال ۴۰۲ هجری ق (۱۰۱۱ میلادی) یکی از علمای اسلامی را به دربار خود خواست و دستور داد که اعلان کند که الحاکم بامرالله از تبار اصیل علوی و فاطمی نیست و آنرا در سراسر قلمرو عباسی بخوانند.

مولانا حاکم در جامع الازهر گفت: «من امیرالمومنین رو به روی شما نشسته به روشنی قرآن کریم کتاب خداوند (ج) و آیات مبارکه به شما بیان میفرمایم در معامله دین کدام چیز نیست. هدایت گروهی را از بین ببرید هر شخص که از سخنان خداوند (ج) منکر است او کافر است. خداوند (ج) فرموده است شما از رسن (ریسمان) خداوند محکم بگیرید که او گسستنی نیست امروز هم روز است و فردا هم روز است فردا از بین میرویم امروز ضرورت دنیای همیشگی را با خود داشته باشیم. ای گروه مسلمانان من امام شما هستم تمام مسلمانان برادر یکدیگر هستند. پس باهم مانند برادر زنده گی کنید هر شخصیکه از توحید و رسالت اقرار کند او شخص دربین نفاق نمایاندازد او از همه بیشتر در اخوت اسلامی داخل است...» بعد ازین گفتار مولانا حاکم مخالفت ها از بین رفت و به تمام مذاهب آزادی بوجود آمد.

«در دوره خلافت مولانا حاکم مذهب جدیدی بنام درزیه (درزیه) بوجود آمد بعضی داعیان مانند اخرم، حمزه و درزی شروع به نشر اندیشه های علوآمیزی در مورد مولانا حاکم و امامت او کردند. این داعیان با استفاده از روایات غلات شیعه قدیم نهضت دینی جدید را به راه انداختند و اعلام داشتند که دور اسلام به پایان رسیده است.»<sup>۴۶</sup>

در سال ۴۱۰ هجری ق (۱۰۱۹ میلادی) حمزه و درزی (در فارسی بمعنی خیاط) جنبش جدید درزی ها را اعلام کردند و در قاهره پیروان یافت. مولانا حاکم درین وقت داعی الدعوات فتگین و داعی

<sup>۴۶</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۱۳۳، فرهاد دفتری

حمیدالدین کرمانی رابه قاهره دعوت کرد تا رسماً به رد مذهب جدید از نقطه نظر کلام و الاهیات بپردازند. کرمانی اندیشه های علوآمیز آنها را رد کرد و گفت دور اسلام و اعتبار شریعت اسلامی در دوره جانشینان حاکم و تا آخر زمان بر جاست. و کوچکترین سند و شاهدهی وجود ندارد که دلالت بر این کند که خود مولاناالحاکم به نحوی از انحاء در تشویق و یا حمایت از عقاید غلو آمیزی که بنیان گذاران نهضت درزیه با آن قایل بودند، دست داشته باشد. مولاناالحاکم قاطعانه به مخالفت با نهضت جدید پرداخت و عقاید آنها را رد میکرد.

مولانا حاکم به ساختمان های جدید علاقه داشت و در سال ۳۹۵ هجری (۱۰۰۵ میلادی) یک دارالحکومه (دارالعلوم) را در یکی از قسمت های قصر فاطمیان در قاهره ساخت که بهترین مرکز علمی بود تدریس در بخش های قرائت، فقه، نحو، نجوم، ادبیات، طب، فلسفه و غیره به شکل آزادانه بحث میکردند. علاوه بر معاش برای آنها انعام نیز میداد که مسؤول دارالحکومه قاضی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان بود. برای دانشجو تمام ضروریات از قبیل: رنگ، دوات، قلم، کاغذ و دیگر ضروریات از طرف مولانا حاکم داده میشد. مولانا حاکم بر علاوه دارالحکومه (دارالعلوم) یک کتابخانه بزرگ را تاسیس کرد که کتابهای کمیاب و نادرالوجود را در بخش های مختلف به آن کتابخانه انتقال داد این کتابها آنقدر با ارزش و معتبر بودند که مانند آن در دربار فرمانروایان و پادشاهان دیگر پیدا نمیشد. مولانا حاکم بخاطر ترقی و پیشرفت علم نجوم یک رصدخانه (ستاره شناسی) در جبل معظم اعمار نمود که ریاست آن به عهده ساینس دان مشهور علی بن یونس گذاشته شده بود. مولانا امام مساجد زیادی را اعمار نموده است یکی ازین مساجد بنام مسجد حاکم، مسجد دیگری بنام مسجد راشده و مسجد دیگری هم بنام مسجد جامع مقس بود که نماز جمعه را در مسجد راشده اداء میکرد و ماهانه مبلغ (۹۲۲۰) درهم را درین مسجد مصرف مینمود.

مولانا حاکم پیروان خود را آموزش و دانش روحانی و باطنی تعلیم میداد که این تعلیمات در دارالحکومه (دارالعلوم) صورت میگرفت و تعداد زیادی از مردم به مراتب بلند روحانیت نایل آمدند. مولانا حاکم بامرالله شورش های مغرب اقصی رومیان و دمشق را خاموش ساخت و در سال ۳۹۷ هجری (۱۰۰۷ میلادی) ولید بن هشام اموی که به افریقای شمالی فرار کرده بود نام خود را ابورکوه گذاشت و بالایی مصر حمله کرد که وزیر اعظم حسین بن جوهر و قاضی القضاة عبدالعزیز بن محمد بن نعمان در خفا با ابورکوه اموی دست بیعت دادند مولانا حاکم خبر شد آنها را از کار برطرف ساخت و یکی از فرماندهان توانا بنام فضل بن حسن توانست ابورکوه اموی را شکست داد و او را دستگیر نمود و توسط فضل بقتل رسید و شورش خاموش گردید و فضل بمقام وزارت رسید. در دوره مولانا حاکم سکه طلائی و نقره ئی مروج بود که یک طرف آن کلمه لاله الله محمد الرسول الله و طرف دیگر آن حاکم بامرالله نوشته شده بود.

در مورد رحلت مولانا حاکم نظریات مختلف وجود دارد بعضی میگویند که مولانا حاکم در شب (۲۹) شوال سال ۴۱۱ هجری (۱۰۲۱ میلادی) خارج از قاهره رفت و در وقت بازگشت مورد حمله یوسف بن دواس قرار گرفت. گذارش دیگر این است که وقیکه مولانا حاکم در سال ۴۰۹ هجری (۱۰۱۹ میلادی) در یکی از محلات قاهره گشت و گذار میکرد یک نامه دریافت که خواهرش بنام ست الملك عدم عفت دارد حاکم امر کرد که این محله را غارت کند خواهرش ترسیده

توسط گروه یوسف بن دواس مولانا حاکم را بقتل رسانید. برخی هم میگویند که بتاريخ (۲۷) شوال سال ۴۱۱ هجری (۱۰۲۱ میلادی) مولانا حاکم بعد از (۲۵) سال امامت و خلافت درگشت و گذار شبانه ناپدید شد.

## ۱۷. مولانا الظاهر

نام اصلی مولانا الظاهر بنام علی فرزند مولانا حاکم بامر الله است، کنیت ابوالحسن یا ابو معد و لقبش الظاهر الا عزاز الدین است که به لقب الظاهر شهرت داشت بتاريخ (۱۰) رمضان سال ۳۹۵ هجری (جون ۱۰۰۵ میلادی) در قاهره بدنیا آمد. و بعد از رحلت پدرش در سال ۴۱۱ هجری (۱۰۲۱ میلادی) به سن (شانزده) سالگی به امامت و خلافت رسید. در کار های حکومت خواهر مولانا حاکم که ست الملك نام داشت او را مشوره میداد در سال ۴۱۵ هجری (۱۰۲۵ میلادی) ست الملك وفات کرد اراکین دولتی يك شورا را از اشخاص ذیل هر يك: شریف اکبر عجمی، شیخ ابوالقاسم علی بن احمد، نجیب الدوله، اکبر جرائی و شیخ محسن ساخت که این شورا هر روز يك مرتبه نزد مولانا امام میامند و از او مشوره میگرفتند و کار سلطنت را پیش میبردند.

«در سال ۴۱۵ هجری (۱۰۲۵ میلادی) سطح آب دریای نیل پائین آمد که مدت (سه) سال دوام کرد که درین مدت قحطی در سراسر مصر بوجود آمد ملت به کمبود مواد غذایی و محصولات زراعتی مواجه گردید که باعث بحران اقتصادی و شورش ها گردید.»<sup>۴۷</sup>

در اثر این قحطی خزانه دولت خالی شد که يك گاو به قیمت (۵۰) دینار رسید. افسران به نسبت عدم اجرای معاشات شان بمشکلات اقتصادی روبرو شدند. مولانا الظاهر برای رفع مشکلات مردم صندوقی را تاسیس کرد که از طبقه ثروتمند پول جمع آوری نمود و به طبقه نادار جامعه کمک میکرد که بعد از (سه) سال آب دریای نیل دوباره طغیان کرد و محصولات زراعتی افزایش یافت و مردم از قحطی نجات یافت و دوباره خوشحال گردیدند.

مولانا الظاهر با امپراتور بیزانس قرار داد امضاء کرد و امپراتور بیزانس اجازه یافت به تعمیر کلیسای ویران شده مزار مقدس در اورشلیم بپردازد. و مردم بیزانس مولانا امام را برسمیت شناختند و برای اولین بار در يك دولت غیر اسلامی خطبه بنام بنی فاطمی در مساجد روم خوانده میشد. مهمترین واقعه دیگر درین دوره آن است که داعیان اسماعیلی در عراق به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداختند و گروهی از مردم به آئین اسماعیلی گرویدند. همچنان درین دوره در شهر های هسپانیه خطبه بنی فاطمی جاری بود و تبلیغ دعوت اسماعیلی را پیش بردند. مولانا الظاهر برای عساکر خود يك تعلیم گاه را اعمار کرد که در آن قشون نظامی را تعلیم میداد و ضمناً سایر بخش های علوم نیز تدریس میشد. مولانا امام يك قصر را بنام لؤلؤ در نزدیک يك تفریگاه ساخت که بعضی اوقات از آن دیدن میکرد و در پهلوئی آن يك فابریکه را ساخت که در آن مهمات جنگی ساخته میشد که در حدود (سه هزار) نفر در آن کار میکردند درین دوره شورش ها نیز صورت گرفت ولی از طرف مولانا امام خاموش گردیدند.

<sup>۴۷</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۲۳۳، فرهاد دفتری

در سال ۴۲۱ هجری (۱۰۳۱ میلادی) قیصر روم با (ششصد هزار) نفر متوجه شام (سوریه) گردید. مولاناالظاهر يك سردار لایق را بمقابل قیصر روم فرستاد درین جنگ قیصر روم شکست خورد و اکثریت قوایش در اثر گرمی هوا و کمبود آب هلاک شدند. که مردم آنرا از کرامات مولانا امام میدانستند. و بیرق فاطمیان در شام و فلسطین بلند گردید. مولاناالظاهر بتاريخ (۱۵) شعبان سال ۴۲۷ هجری (۱۰۳۶ میلادی) بعد از (۱۵) سال امامت و خلافت به سن (۳۲) سالگی چشم از جهان پوشید.

## ۱۸. مولانا مولاناالمستنصر بالله

نام اصلی مولاناالمستنصر بالله بنام معد فرزند مولاناالظاهر است، کنیت ابوتیم و لقبش مستنصر بالله است که بتاريخ (۱۶) جمادی الاخر سال ۴۲۰ هجری (۲ جون ۱۰۲۹ م) در قاهره بدنیا آمد که در سن (هشت) ماهگی از طرف پدرش به امامت منصوب شد و در سن (هفت) سالگی بعد از رحلت پدرش در ۴۲۷ هجری (۱۰۳۶ میلادی) به امامت و خلافت رسید. در طی (۹) ماه اول خلافت او اقتدار حقیقی در دست علی بن احمد بن جرجائی که وزیر بود، قرار داشت مادر مولانا امام از سودان بود. نائب حکومت بود که درین دوره امن و امان کامل در قلمرو فاطمیان وجود داشت. در سال ۴۳۶ هجری (۱۰۴۴ میلادی) وزیر لایق فاطمیان (علی بن احمد) وفات کرد و اوضاع مصر خراب گردید تا اینکه در سال ۴۲۲ هجری (۱۰۵۰ میلادی) قاضی ابو محمد حسن بن علی یازوری به وزارت رسید تا حدی نظم و امنیت در کشور برقرار شد. ولی این وزیر نیز بعد از (هشت) سال وزارت وفات کرد.

« بعد از مرگ یازوری در سال ۴۵۰ هجری (۱۰۵۸ میلادی) دوباره بی نظمی داخلی شروع شد وزیران بی کفایت یکی بعد دیگری جانشین او گردیدند و سپاهیان ترکی امنیت را خراب کردند و بعضی مناطق مصر را گرفتند و خلافت فاطمی در بحران عمیق فرو رفت. »<sup>۴۸</sup>

در دوره (شانزده) اول خلافت مولانا امام المستنصر بالله به تعداد (۴۰) وزیر و به تعداد (۴۲) قاضی بر طرف گردیدند. و هر روز به تعداد (هشت هزار) شکایت علیه تشکیلات خلافت به خلیفه میرسید. درین دوره بعد از مرگ انوشنگین حاکم ترکان فاطمی در سوریه ناصرالدوله حاکم تعیین شد. خلیفه او را به قاهره خواست و فرمانده قشون ترکان ساخت لذا او منتظر فرصت بود که از خلیفه انتقام بگیرد او ترک نژاد فاطمیان سوریه را بر ضد سلطه فاطمیان گردانید. ملکه مادر، سودانی ها را مسلح ساخت به همین سبب بین سودانی ها و ترکان برخورد صورت گرفت ترکان پیروز شدند و ناصرالدوله خود را در اسکندریه (پهلوی قاهره بندر قدیمی مصر) مستقل اعلان کرد و به طرف قاهره حرکت کرد و اکثر مناطق مصر را گرفت ولی کشته شد درین وقت مولانا امام از سوریه يك سردار ارمنی را که بدر الجمالی نام داشت و در خدمت فاطمیان سوریه بود کمک خواست بدر الجمالی در سال ۴۶۶ هجری (۱۰۷۴ میلادی) به قاهره آمد. شورش ترکان را با قوای ارمنی خاموش ساخت و ترکان را از مصر

<sup>۴۸</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۲۳۴، فرهاد دفتری

خارج ساخت و در مصر صلح و آرامش دوباره بوجود آمد. مولانا امام مالیات را برای (سه) سال معاف کرد کشت و زراعت فراوان شد و صنعت نیز پیشرفت نمود و خلیفه به یاد بود این سال يك کتابخانه بزرگ را تاسیس کرد. و بدر الجمالی به بالاترین مقام دولتی در دولت فاطمیان نایل آمد. و نخستین شخصی بود که به مقام وزیر السیف و القلم منصوب گشت.

کار دعوت اسماعیلی درین دوره به اوج خود رسید داعیان بر علاوه قلمرو فاطمیان در بیرون امپراتوری فاطمیان نیز کار دعوت را پیش بردند. برجسته ترین داعیان درین دوره حسن صباح و الموید فی الدین شیرازی بودند موید فی الدین شیرازی در سال ۳۹۰ هجری (۱۰۰۰ میلادی) در شیراز مرکز فارس تولد شده بود و بعداً داعی اسماعیلی فارس شد و بسیاری از مردم را به مذهب اسماعیلی در آورد و حتی بسیاری از شخصیت های بزرگ دربار عباسی نیز به مذهب اسماعیلی درآمدند که باعث عکس العمل عباسیان گردید. داعی الموید مجبور شد که در سال ۴۳۹ هجری (۱۰۴۷ میلادی) به قاهره رفت و با داعی الدعات قاسم بن عبدالعزیز یکی از نبیره های قاضی نعمان رابطه برقرار کرد ازینکه در دعوت اسماعیلی از خود فعالیت زیاد نشان داده بود در ۴۵۰ هجری (۱۰۵۸ م) به حیث داعی الدعات مقرر شد.

طغرل رهبر سلجوقیان غزنویان را شکست داد و در سال ۴۲۹ هجری (۱۰۳۸ میلادی) در نیشاپور خود را سلطان اعلان کرد. سلجوقیان خود را حامیان مذهب سنی میدانستند و به این بهانه ادعا کردند که برای رها کردن عباسیان از قیمومیت بوییان شیعی و آزاد ساختن جهان اسلام از فاطمیان آمده اند. طغرل در سال ۴۴۷ هجری (۱۰۵۵ میلادی) وارد بغداد شد و قائم خلیفه ای عباسی او را تأیید کرد و اعلان کرد که قوای خود را به سرکوبی فاطمیان به شام و مصر روان میکند. اما اختلاف در داخل اردوی سلجوقیان بوجود آمد و بساسیری به طرفداری فاطمیان در عراق مانع او شد. ابوالحارث ارسلان البساسیری در اصل غلام ترک نژاد بود در وقت حکمرانی آل بویه در عراق به مقام امیری لشکر ارتقاء یافته بود. و چند شهر عراق را در تصرف خود داشت از مولانا المستنصر بالله پشتبانی نمود و میخواست بغداد را به نام او فتح کند. مولانا امام در سال ۴۴۷ هجری (۱۰۵۵ میلادی) موید رابه عراق فرستاد تا ضروریات و کمک مالی را به ارسلان بساسیری برساند. در سال ۴۴۸ هجری (۱۰۵۷ میلادی) بساسیری سلجوقیان را در بغداد شکست داد. کار و فعالیت داعی المویدالدین بود که بساسیری سلجوقیان را شکست داده بود. بساسیری رقیب سرسخت وزیر عباسی ابن مسلمه بود زیرا که ابن مسلمه پنهانی با طغرل سلجوقی ارتباط داشت. در سال ۴۵۰ هجری (۱۰۵۸ میلادی) بساسیری در بغداد پیروز شد و دستور داد که آذان به طریقه شیعیان بگویند و خطبه بنام المستنصر بالله بخوانند و خلیفه عباسی که قائم بود به امیر عقیلی سپرده شد به این ترتیب فاطمیان بغداد را گرفتند. ولی وزیر جدید قاهره نمیخواست از بساسیری حمایت خود را ادامه دهد و بساسیری در مقابل حمله قوای طغرل مقاومت کرده نتوانست و در سال ۴۵۱ هجری (۱۰۵۹ میلادی) تسلیم شد و از طرف سپاهیان سلجوقی بقتل رسید.

دعوت اسماعیلی در ایران تحت رهبری داعی عبدالملک بن عطاش ادامه یافت و پایگاه سری را در اصفهان مرکز سلجوقیان تاسیس کرد. عبدالملک يك شخص دانشمند و عالم بود و اولین داعی بود که جوامع مختلف اسماعیلی را در ایران تشکیل داد و داعی ابوالنجم و داعی مومن نیز در زیر دست

عبدالملك بودند و کار دعوت را در مناطق مختلف ایران پیش میبردند. در ایران داعی دیگر حسن صباح بود که در سال ۴۲۸ هجری (۱۰۳۴ م) در منطقه ری (تهران) در یک خانواده اثنی عشری تولد گرفته بود و توسط داعی عبدالملك به مولانا المستنصر بالله معرفی گردید.

یکی دیگر از داعیان بزرگ اسماعیلی درین دوره ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بود که بیشتر بنام ناصر خسرو شهرت دارد که در سال ۳۹۴ هجری (۱۰۰۴ میلادی) در قبادیان بلخ یکی از نواحی خراسان تولد گرفته بود که در جوانی در مرو (ترکمنستان) در دربار غزنویان و سلجوقیان وظیفه دولتی داشت.

«ناصر خسرو بلخی در ۴۳۷ هجری (۱۰۴۵ میلادی) در سن (۴۳) سالگی دست خوش تحولات روحی عظیمی گردید مسیر زنده گی آینده اش را بکلی تغییر داد در نتیجه ای این تحول که بصورت نمادین به عنوان یک خواب ازان یاد میکند همه لذات جسمانی را طرد میکند و از وظیفه خویش در بلخ استعفاء داد و در سال ۴۳۷ هجری (۱۰۴۵ میلادی) ظاهراً به خاطر زیارت خانه کعبه به سفر رفت که مدت (هفت) به درازا کشید»<sup>۴۹</sup>

ناصر خسرو بلخی درین سفر خود مدت (سه) سال در قاهره توقف کرد و به عنوان داعی تعلیم و تربیت یافت و با موید شیرازی رابطه محکم برقرار کرد و به دیدار مولانا المستنصر بالله مشرف گردید و مقام مهمی در تشکیلات فاطمی به او داده شد و از طریق حجاز، یمامه، بحرین، عراق و ایران در سال ۴۴۴ هجری (۱۰۵۲ میلادی) به زادگاه خود (بلخ) رسید و به حیث حجت خراسان کار خود را آغاز کرد و یک پایگاه سری را در بلخ ایجاد نمود و دعوت خود را در نیشاپور، طبرستان (مازندران امروزی) و دیگر مناطق خراسان گسترش داد و در بلخ دشمنی اهل سنت بر ضد او شروع شد و در سال ۴۵۲ هجری (۱۰۶۰ میلادی) خانه او را ویران کردند و او به دره یمگان بدخشان فرار کرد و با علی بن اسد امیر خود مختار بدخشان که با اسماعیلیان رابطه نزدیک داشت، رابطه خود را برقرار کرد و دعوت اسماعیلی را در بدخشان، هونزه، شمال پاکستان و تاجکستان ادامه داد.

یکی دیگر از موفقیت بزرگ فاطمیان درین دوره دعوت اسماعیلی در یمین بود که تحت رهبری علی بن محمد صلیحی در منطقه کوهستانی حراز (یمین) کار دعوت را پیش بردند این شخص سلسله صلیحی را در یمین اساس گذاشت و مدت یک قرن از سال ۴۳۲ تا ۵۳۲ هجری (۱۰۳۸ تا ۱۱۳۸ میلادی) حکمرانی کرد و خطبه بنام خلفای فاطمی خوانده شد. و بعدها امرای صلیحی عمان، بحرین و بعضی مناطق عربستان که قریباً در آنجا حکومت داشتند در سال ۴۷۰ هجری (۱۰۷۷ میلادی) سقوط دادند و خلافت فاطمیان را برسمیت شناختند و علی صلیحی هم رئیس دعوت اسماعیلی و هم رئیس دولت صلیحی در یمین بود. در سال ۴۵۴ هجری (۱۰۶۲ میلادی) داعی علی صلیحی یک شخص را بنام ملک بن مالک الحمادی که قاضی القضاات در یمین بود به قاهره فرستاد که مدت (پنج) سال در قاهره داعی موید برای او اصول عقاید اسماعیلی را تعلیم داد و قتیکه به یمین رفت بعد از علی صلیحی داعی یمین مقرر گردید. و احمد مکرّم پسر علی صلیحی به حیث رئیس دولت بود و قدرت واقعی در دست سیده همسر مکرّم بود او مقر دولت را از صنعا به نوجبله (یمین) انتقال داد که بعد از مرگ شوهرش

<sup>۴۹</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۲۴۹، فرهاد دفتری



در سال ۴۷۷ هجری (۱۰۸۴ میلادی) به حیث حجت یمن مقرر شد که اولین زن در سلسله مراتب دعوت اسماعیلی بود بعداً مولانا امام، سیده را مسوول امور دعوت اسماعیلی در مغرب هند ساخت و جامعه اسماعیلی را در گجرات هند اساس گذاشت و رابطه خود را با یمن نیز حفظ کرد.

طوریکه قبلاً گفته شد در دوره مولانا المستنصر بالله شورش ها بوجود آمد مولانا امام يك شخص را بنام بدرالجمالی ارمنی از سوریه خواست بدرالجمالی بعد از خاموش ساختن شورشها تشکیلات و سازمان های مدنی، حقوقی و دینی را قبضه کرد و قدرت سیاسی را یکسره در دست گرفت. با وجود اقدامات بدرالجمالی قدرت فاطمیان در شام و فلسطین در مقابل قبایل نوبقدرت رسیده ترك از دست دادند و در شام و فلسطین فاطمیان تنها بر مناطق عسقلان، عکا و صور حکمروائی داشتند. و فلسطین بار دیگر تحت رهبری حسان جراحی سر به شورش بر داشت. مولانا امام استحکامات شهر جدید قاهره را بوجود آورد که دارای (سه) باب بود بنام های (باب النصر، باب الفتوح و بابالزویله) که خرابه های آن تا حال در قاهره موجود است.

در سال ۴۷۱ هجری (۱۰۷۹ میلادی) در زمان قدرت بدرالجمالی يك داعی از ایران بنام حسن صباح وارد قاهره شد مولانا امام المستنصر بالله مخفیانه به او گفت که جانشینی را به پسر بزرگ او نزار بدهد. چونکه بدرالجمالی طرفدار پسر خورد او مستعلی بود. حسن صباح به ایران رفت و مردم را به مرتفعات (بلندی ها) فرستاد تا زمینه تسخیر قلعه الموت را مساعد سازد.

مولانا امام المستنصر بالله در سال ۴۸۷ هجری (۱۰۹۴ میلادی) بعد از مدت (شصت) سال امامت و خلافت رحلت نمود.

## ۱۹. مولانا نزار

نام اصلی مولانا نزار بنام نزار فرزند مولانا المستنصر بالله است و لقبش المصطفی الدین بالله میباشد که بتاریخ (۱۰) ربیع الاول سال ۴۳۷ هجری ق (۱۰۴۵ میلادی) در قاهره دنیا آمد. از طرف پدرش قبلاً به امامت منصوب گردیده بود و در سال ۴۸۷ هجری (۱۰۹۴ میلادی) بعد از رحلت پدرش به امامت رسید. اما انشقاق بزرگی در نهضت اسماعیلی بوجود آمد.

«دعوت یک پارچه و متحد اسماعیلی دوره ای مستنصر بالله با مرگ او ۴۷۸ هجری (۱۰۹۴ میلادی) به دو شاخه تقسیم شد. مستنصر بالله پسر بزرگ خود ابومنصور نزار را مطابق قانون شیعیان، به نص به جانشینی خود منصوب کرده بود. اما افضل پسر بدرالجمالی که بعد از وفات پدرش وزیر دولت فاطمیان تعیین شده بود و همه قدرت در دست داشت پسر خورد مولانا المستنصر بالله را که بنام ابوالقاسم احمد ملقب به مستعلی، که با خواهر افضل ازدواج کرده بود، جانشین مولانا امام اعلام کرد و به پشتیبانی قوای فاطمی، افضل از همه رجال بزرگان دربار فاطمی و رهبران دعوت در قاهره برای مستعلی بیعت گرفت.»<sup>۵۰</sup>

<sup>۵۰</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۱۴۲، فرهاد دفتری

و مولانا نزار را که مطابق قانون شیعیان از طرف پدرش منوص امامت شده بود محروم ساخت. زیرا که مستعلی با خواهر افضل ازدواج کرده بود افضل با پشتبانی قوای فاطمیان از بزرگان دربار و برادران مولانا نزار هر یک ( عبدالله و اسماعیل) جبراً بیعت گرفت.

مولانا نزار میفرماید: «ای برادران نزد من اسناد است که دست نویس پدرم مولانا المستنصر بالله است که خودم را وارث خویش تعیین نموده است که این بیعت به مستعلی بیعت جبری است.»

مولانا نزار به اسکندریه رفت که در اسکندریه ناصرالدوله افتگین والی بود و قتیکه از تمام جریان خبر شد به اطراف و نواحی خبر داد که بیایند و به امام نزار بیعت کنند. قاضی جلال الدوله بن عمار نیز پشتبانی خود را از مولانا نزار اعلان کرد. و بسیاری از ساکنان اعراب آن منطقه به نزار بیعت کردند و لقب المصطفی الدین الله به خود گرفت. داعیان درین دوره به جای های مختلف میرفتند که از مولانا نزار هدایت می گرفتند و کار دعوت اسماعیلی را پیش میبردند. خصوصاً داعیان هر یک حسن صباح و ناصر خسرو می گفتند که بعد ازین مرکز دعوت اسماعیلی نزاری را در ایران در قلعه الموت قرار میگیرد. مستعلی برای دستگیری مولانا نزار به اسکندریه لشکر کشی نمود اما شکست خورد و به مصر رفت مردم اسکندریه به مولانا نزار بیعت کردند و او را به خلافت برداشتند گواه این امر که مولانا نزار در اسکندریه امام و خلیفه است دینار طلایی است که در ۹۹۴ میلادی کشف شد. که این سکه ممتاز در ۴۸۸ هجری (۱۰۹۵ میلادی) در اسکندریه ضرب شده بود این سکه در کتابخانه موسسه مطالعات اسماعیلی در لندن میباشد. مولانا نزار پسرش هادی را به امامت منصوص ساخت. افضل بن بدر الجمالی بار دوم بالای اسکندریه حمله کرد مولانا نزار و افتگین را دستگیر کرد و به قاهره آورد افتگین را در قاهره بقتل رسانید و مولانا نزار را به زندان انداختند که در سال 488 هجری (1095 میلادی) بعد از (سه) سال امامت در زندان چشم از جهان پوشید. به این ترتیب بعد از رحلت مولانا المستنصر بالله اسماعیلیان به (دو) گروه تقسیم شدند که یکی بنام نزاریان و دیگری بنام مستعلویان.

در تاریخ ها مسطور است که مولانا المستنصر بالله یکی از داعیان اسماعیلی را که حسن سعید نام داشت خواست و سطری سربسته به مهر خود به او داد و گفت که: «هرکس از اولاد من که این سطر را خواست به او بده و بدانکه او جانشین من است.» لذا بعد از مرگ مولانا المستنصر بالله در سال ۴۸۷ هجری ق (۱۰۹۴ میلادی) پسرش شاه نزار، حسن سعید را خواست و گفت که امانت را به من بده حسن سعید نوشته را به او داد و گفت که مطیع به آنچه فرمایی و فرماندهی. نزار گفت برادرم مستعلی خیال آشوب را دارد برو و به تعداد (۱۰) اسپ را مهیا کن تا درین شب از دست دشمن فرار کنیم چاره دیگر نیست حسن سعید مطابق فرمان مولانا نزار عمل کرد و آنحضرت با (دو) پسر و حسن سعید در همان شب از مصر به طرف شام حرکت کردند و بعد از طی نمودن چندین راه به مغاره که مکان راحتی بود آواز دادند راحت آمد و گفت که شما نزار میباشید با (دو) پسر خود؟ گفت بلی. نزار از او پرسید از کجا فهمیدی که من نزار با (دو) پسر خود هستم. گفت روزی مستنصر بالله با بزرگان خود به سیاحت آمده بود من او را ابراز حاجتی کردم برایم گفت که بعد از یک سال فلان ماه، فلان هفته، فلان روز فرزند من بنام نزار با (دو) پسر خود و حسن سعید

یکی از حامیان من ازینجا خواهند آمد و حاجت خود را از او بخواهید من تا حال منتظر آمدن شما درینجا بودم...

مستعلی خبر شد که نزار در بغداد است یک نفر را نزد خلیفه بغداد فرستاد و گفت برادرم نزار را از بغداد به مصر روان کنید. نزار که خبر شد پسر خود هادی را به همراه حسن سعید به ایران فرستاد و گفت که به نزد حسن صباح به قلعه الموت بروید و خودش دوباره به طرف مصر حرکت کرد. درنواحی مصر، شام و سلمیه داعی محی الدین جماعت اسماعیلی را به امامت نزار دعوت نمود و گفت که ولیعهد او پسرش هادی است که به همراه حسن سعید به ایران رفته است. درالموت حسن صباح از هادی و حسن سعید استقبال کرد و به امر و فرمان آنحضرت رفتار نمود. مولانا نزار را دستگیر کردند و به قاهره بردند و در سال ۴۹۰ هجری ق (۱۰۹۷ میلادی) بعد از (سه) سال امامت در زندان چشم از جهان پوشید.

مستعلی در دوره ای حکومت کوتاه خود ۴۸۷ - ۴۹۵ هجری (۱۰۹۴ - ۱۱۰۱ میلادی) بازیچه ای دست افضل بود درسال ۴۹۲ هجری (۱۰۹۹ میلادی) صلیبیون قوای فاطمی به سرکرده گی افضل را شکست دادند و بیت المقدس را گرفتند. درمیانه ای این درگیری درسال ۴۹۵ هجری (۱۱۰۱ میلادی) مستعلی فوت کرد و افضل پسر پنج ساله ای او را که ابوعلی المنصور نام داشت به لقب آمرباحکام الله جانشین او ساخت. و افضل خودش حکمران واقعی دولت فاطمی بود. و چند دفعه با صلیبیون جنگ کرد. و بعد از (بیست و هفت) سال وزارت درسال ۵۱۵ هجری (۱۱۲۱ میلادی) بقتل رسید.

## عصر فاطمیان

دوره فاطمیان به عنوان عصر طلایی نهضت اسماعیلی در تاریخ اسماعیلیه به شمار میرود و تاسیس خلافت فاطمی در سال ۲۹۷ هجری ق (۹۰۹ میلادی) در شمال افریقا اوج موفقیت و پیروزی اسماعیلیان را مشخص میسازد و اسماعیلیان برای اولین بار صاحب یک دولت مهم تحت رهبری امام شان مولاناالمهدی شدند و مذهب اسماعیلی نیز جایگاه خود را در میان جوامع دینی که تحت حمایت دولت بودند و تعبیری از ان خویش از اسلام داشتند، یافته بودند. این موفقیت نه تنها برای اسماعیلیان بلکه برای تمام شیعیان بود که سال ها آرزوی بقدرت رسیدن خاندان اهل بیت رامینمودند. ازینرو خلیفه و امام اسماعیلی فاطمی میتوانست چون سخنگوی اسلام شیعی بطور کلی عمل کند، همانگونه که خلیفه عباسی سخنگوی اسلام اهل تسنن بود.

« اگر دولت امام عبدالله المهدی فاطمی دارای آداب، رسوم، تنظیم، ترتیب، اداره، اقامه عدالت و استقرار نظام نمی بود، هر گز در صحنه ای دنیای عرب و اسلامی در مغرب (مراکش) ظاهر نمیشد و تا مدت طولانی زنده گی نمیکرد.»<sup>۱</sup>

اسماعیلیان در دوره فاطمیان اجازه یافتند که آشکارا و بدون ترس از تعقیب و سیاست در درون قلمرو فاطمیان به پیروی از معتقدات دینی خویش بپردازند. حالانکه در بیر ون از مرزهای دولت خویش مانند قبل ناچار به رعایت تقیه بودند. در واقع با استقرار دولت فاطمی نیاز به ترویج یک مذهب دولتی و یک قانون نامه شرعی پدید آمد هر چند مذهب اسماعیلی هر گز نمیبایست بر مردم سرزمین های تحت حکومت فاطمیان تحمیل شود. قوانین مذهب اسماعیلی که در مرحله زیرزمین بودن جنبش اسماعیلی وجود نداشت. در اوایل دوره فاطمی تدوین شد و اسماعیلیان فاطمی دارای مذهب فقهی خود بودند، همانگونه که نظامهای عمده فقه اهل تسنن وجود داشت. خلفاء و امامان فاطمی در راستای دعاوی کلی و جهانی خود، با بقدرت رسیدن، فعالیت های خود را در امر دعوت رها نساختند داعیان خود را به عنوان مبلغین دینی و سیاسی در داخل و خارج قلمرو خود فرستادند. فاطمیان در سال ۳۵۸ هجری ق (۹۶۹ میلادی) مصر را فتح کردند و آنرا به حیث یک شهر سلطنتی بنیان گذاشتند ازینکه رهبری عالی دعوت اسماعیلی و دولت فاطمی حق ویژه خلیفه و امام فاطمی بود برای تربیت داعیان و تعلیم اسماعیلیان عادی سازمانها و تاسیسات دانش و تعلیمی خاص بوجود آمد داعیان فاطمی که در علم کلام و الهیات تحصیل کرده بودند در عین حال عالمان و نویسندگان جامعه خویش نیز بودند و سنت های فکری متمایزی ایجاد کردند. اسماعیلیان پایدارترین ارمغان های خویش را به الهیات و فلسفه اسلامی بطور کلی، و به اندیشه های تفکر شیعی به طور خاص هدیه کردند. تشکیلات دولت فاطمی در دوره شمال افریقا از سال ۲۹۷ تا ۳۶۲ هجری ق (۹۰۹ تا ۹۷۳ میلادی) تقریباً ساده باقی ماند اما در مصر فاطمیان نظام های اداری و مالی پیچیده را پدید آوردند.

«در مورد تشکیلات دوره ای فاطمیان باید گفت که هر خلیفه که در عین حال امام اسماعیلیان فاطمی نیز بود، از طریق نص خلیفه و امام پیشین انتخاب میشد. این انتخاب میتوانست که در مجلس عمومی انجام شود یا در موجودیت چند شخص معتمد که تا آن زمان لازم آید، بر آن آگاه باشند.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - امام عبدالله المهدی، صفحه ۱۰۴، داکتر عارف تامر - محقق و مترجم - رکن الدین «عرفانی»

دستگاه مرکزی اداری فاطمیان که در راس آن خلیفه و وزیرش قرار داشتند نهاد وزارت در سراسر تاریخ فاطمیان اهمیت زیاد داشت خلفاء و امامان فاطمی در مرحله ای اول تاریخ شان در شمال آفریقا، هم رئیس دولت بودند و هم فرمانده کل قواء و همه امور مملکت را شخصاً اداره میکردند و خودشان تصمیم می گرفتند و با عده ای از اشخاص مورد اعتماد مشوره میکردند. و به هیچکس عنوان وزیر داده نشده بود. ابن کلس سازماندهنده ای امور اداری و مالی دو خلیفه نخست فاطمی در مصر اولین کسی بود که در دوره ای مولاناالعزیز چنین عنوانی دریافت کرد. تا زمان بدرالجمالی وزرای فاطمی که مجری اوامر خلیفه بودند. آنها میانجی و رابطه بودند و هیچ اقتداری از خود نداشتند. اما از زمان بدرالجمالی همه قدرت به وزیر داده شده بود. و نهاد های دولتی از طریق نظام های دیوانی عمل میکرد و از چند دیوان ازان جمله دیوان اموال، دیوان جیش و دیوان انشاء تشکیل شده بود وزیران فاطمی عموماً بر اساس فضایل، استعداد و شرایط لازم، بدون هیچگونه وابستگی دینی، قومی و نژادی انتخاب میشدند نظر به این سیاست چند نفر از مسیحیان ارمنی به وزارت رسیدند، یهودیان به دیوان انشاء مقرر میشدند و فقه های اهل سنت در راس دستگاه قضایی خلافت فاطمیان قرار گرفتند. و قاضی القضاة دولت فاطمی شدند. اما سیاست آزادنشانه نژادی فاطمیان در به خدمت گرفتن بربرها، ترک ها، سودانیها، دیلمی ها و عرب ها منجر به رقابت های چاره ناپذیر و دسته بندی ها در ارتش و دستگاه اداری شد و سر انجام باعث بی نظمی و نا آرامی در خلافت فاطمیان گردید.

قاضی القضاة که در راس قوای قضایی قرار داشت معمولاً از میان اسماعیلیان برگزیده میشد اغلب رئیس اداری سازمان دعوت نیز بود. در مصر تبلیغات عقیده تی به هدف افزایش تعداد گرونده گان اسماعیلی آشکارا انجام میشد. با آموزش و تعالیم علوم مختلف اسماعیلی همراه بود که توسط متکلمان و فقه های اسماعیلی صورت میگرفت.

«در سال ۳۶۵ هجری (۹۷۵ میلادی) علی بن نعمان در الازهر برای جمعیت کثیری از روی یک متن فقهی که پدرش قاضی نعمان آنرا تألیف کرده بود، تدریس میکرد. ابن کلس وزیر هر هفته در اقامتگاه خود در باره ای فقه اسماعیلی درس میگفت. و از کتاب که خود نوشته بود استفاده میکرد.»<sup>۵۲</sup>

مجالس الدعوة که از زمان مولاناالحاکم شروع شده بود تحت ریاست داعی الدعات تشکیل میگردد، بر مبنای درس های منظمی در موضوعات مختلف ترتیب یافته بود. در آن مجالس در باره ای کلام و حکمت بحث میشد بنام مجالس الحکمه معروف شد. داعی الدعات مسؤل نصب داعیان شهرستان ها و ایالات در قلمرو فاطمیان بود.

فاطمیان پس از آنکه در مصر مستقر شدند یک شبکه وسیع تجارتي و بازرگانی برقرار کردند در رقابت با عباسیان که از خلیج فارس برای مقصد تجارتي استفاده میکردند فاطمیان راه تجارتي دیگری

<sup>۵۲</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۲۵۶، فرهاد دفتری

<sup>۵۳</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۲۶۰، فرهاد دفتری

را به هند بوجود آوردند که از دریای سرخ (بحیره احمر) میگذشت و تمام تجارت بین المللی میان اوقیانوس هند و دریای مدیترانه را تحت کنترل خود آوردند و ازین مدرک عایدات زیادی بدست آوردند.

خلافت فاطمی در مصر پایگاه مهم اقتصادی را بدست آوردند. مولف و داعی بزرگ این دوره ناصر خسرو بلخی در سال های ۴۳۹ تا ۴۴۱ هجری ق (۱۰۴۷ تا ۱۰۵۰ میلادی) از قاهره دیدن کرد از پایتخت با شکوه فاطمیان، به تعداد (بیست هزار) دکان بازار های متعدد، کاروان سرای ها، حمام ها، خانه ها، باغ های زیبا و قصرهای باشکوه که همگی تحت الشعاع کاخ فاطمیان قرار داشتند، یاد میکند و میگوید که پارچه فروشان، صرافان و جوهر فروشان مصر به علت صلح، آرامش و امنیت فوق العاده که در سراسر قلمروشان وجود داشت دروازه های دکان های خود را قفل نمیکردند.

مصر در دوره فاطمیان یک قدرت دریایی عمده محسوب میشد که با امپراتوری بیزانس رقابت میکرد. فاطمیان در مصر کتابخانه بزرگ را تاسیس کردند که در نتیجه فعالیت آنها مصر مرکز خلافت فاطمیان مرکز پر رونق تحقیقات اسلامی، علوم، هنر و فرهنگ شد و نقش مهم در تجارت جهانی داشتند.

فاطمیان توانستند شمال افریقا، حمص، حجاز، فلسطین، شام و دیگر مناطق را تصرف کنند و به عنوان پاسداران و حامیان شهرهای مقدس مکه و مدینه جامشین عباسیان شوند. و از سال ۴۵۰ تا ۴۵۱ هجری ق (۱۰۵۸ تا ۱۰۵۹ میلادی) در بغداد خطبه بنام خلیفه فاطمی خوانده شد و داعیان فاطمی در سراسر سرزمین های مرکزی و شرقی از شام گرفته تا آسیای مرکزی فعالیت میکردند. و بسیاری از مردم را در قلمرو عباسیان مانند: سلجوقیان، صفاریان، غزنویان و دیگر سرزمین های مشرق زمین به خلافت فاطمیان بیعت کردند. درین دوره داعیان هر یک: ابویعقوب سجستانی، حمیدالدین کرمانی، حسن صباح، ناصر خسرو بلخی و دیگران فعالیت های زیاد انجام دادند. همچنان برجسته ترین داعی در دوره مولاناالمستنصر بالله مویده فی الدین شیرازی بود که در فارس و خوزستان کار دعوت اسماعیلی را به پیش میبرد. پیروزی دعوت فاطمیان در سرزمین های شرقی اسلام خصوصاً در عراق و ایران واکنش های دشمنانه ای خلافت عباسی و سلجوقیان و دیگر حکمرانان محلی تا ماورالنهر را برانگیخت. و برضد اسماعیلیان به تبلیغات شروع کردند.

دعوت یکپارچه و متحد اسماعیلی بعد از مرگ مولاناالمستنصر بالله د سال ۴۸۷ هجری ق (۱۰۹۴ میلادی) به دو شاخه تقسیم شد یکی نزاریه و دیگری مستعلویه. که مولانا نزار از طرف پدرش به امامت منصوب شده بود و برادرش مستعلی توسط افضل پسر بدرالجمالی وزیر پدرش به خلافت رسید.

خلافت مستعلی را تنها دستگاه دولت در قاهره، یمن و هندوستان برسمیت شناختند ولی در سرزمین های شرقی که فاطمیان قدرت سیاسی نداشتند خصوصاً اسماعیلیان ایران و مناطق تحت قلمرو سلجوقیان از مولانا نزار طرفداری کردند و در شام (سوریه) هر دو گروه طرفداران داشتند و

اسماعیلیان بدخشان و آسیای مرکزی نیز به مولانا نزار بیعت کردند . مستعلی و جانشینان بعدی او از هیچ قدرتی بر خوردار نبودند و قدرت بدست وزیران شان بود.

در دوران خلافت مستعلی جنگ جویان صلیبی در شرق میانه ظاهر شدند و در سال ۴۹۲ هجری ق (۱۰۹۹ میلادی) اورشلیم (نام قدیمی شهر قدس یا بیت المقدس) را از سپاهیان فاطمی که در راس شان افضل بود، گرفتند و با مسلمانان وارد جنگ شدند و بعضی قسمت های فلسطین و شام را از نزد آمر پسر مستعلی گرفتند. در سال ۵۲۴ هجری ق (۱۱۳۰ م) آمر پسر مستعلی کشته شد و مستعلویه نیز به دو شاخه تقسیم شدند که یکی بنام حافظی و دیگری بنام طیبی یاد میشدند.

طیب پسر آمر است که آمر قبل از مرگ خود او را جانشین خود ساخته بود که بعد از مرگ پدر خود در سال ۵۲۴ هجری ق (۱۱۳۰ میلادی) خلیفه فاطمی شد. سپاهیان فاطمی ابوعلی احمد ملقب به کتیفات پسر افضل پسر بدرالجمالی را به وزارت انتخاب کردند. و عبدالمجید پسر کاکای آمر نایب خلافت فاطمی بود و قتیکه کتیفات به وزارت رسید عبدالمجید را زندانی ساخت و حکومت امام (دوازدهم) شیعیان اثنی عشری را در سال ۲۶۰ هجری ق (۸۷۴ میلادی) در غیبت بسر میبرد، اعلان کرد. کتیفات اینک یک شیعه (دوازده) امامی شده بود و خود را نایب امام غایب نامید. ولی در سال ۵۲۶ هجری ق (۱۱۳۱ میلادی) طرفداران سلسله فاطمی کودتاه کردند کتیفات کشته شد و عبدالمجید از زندان آزاد گردید و خود را الحافظ الدین الله خلیفه و امام اعلان کرد و مذهب اسماعیلیه دوباره رسماً مذهب رسمی دولت فاطمی گردید.

درین مورد روایت است که آمر پسر کاکای خود حافظ را جانشین خود تعیین کرده بود طوریکه حضرت محمد (ص) پسر کاکای خود حضرت علی (ک) را در غدیر خم جانشین خود تعیین کرده بود.

اعلام حافظ خود را به عنوان امام سبب اختلافات در بین اسماعیلیان مستعلی گردید مانند : دو دستگی که در بین اسماعیلیان نزاری و مستعلی بود. دستگاه رهبری مصر و شام از خلافت حافظ حمایت کردند که به حافظیه مشهور شدند و مستعلیان یمن خودشان نیز به دو گروه تقسیم شدند. یکی زریعیان عدن و برخی از همدانی های صنعا که از حافظ طرفداری کردند و دیگری آمریه. به این ترتیب در سال ۵۲۶ هجری ق (۱۱۳۲ م) دعوت یکپارچه و متحد اسماعیلی جامعه روزگار مولانا المستنصر بالله برای همیشه به شاخه های متخاصم نزاری، حافظی و طیبی تقسیم شده بود. فعالیت دعوت فاطمی تنها به مصر و یمن منحصر شد دارالعلوم در سال ۵۲۶ هجری ق (۱۱۳۲ میلادی) از قصر خلیفه فاطمی به ساختمان دیگر انتقال کرد و دعوت حافظی بکلی از بین رفت خلفاء فاطمی در سنین خورد در گذشتند و قدرت در دست وزیران شان بود. صلاح الدین بن ایوب به وزارت رسید او در سال ۵۶۷ هجری ق (۱۱۷۱ میلادی) دستور داد که خطبه بنام خلافت عباسی خوانده شود.

نام اصلی مولانا الهادی بنام علی پسر مولانا نزار ملقب به الهادی است که در سال ۴۷۰ هجری ق (۱۰۷۸ میلادی) در قاهره بدنیا آمد و بعد از شهادت پدرش در ۴۸۸ هجری (۱۰۹۵ میلادی) به امامت رسید. در دوره مولانا الهادی مرکز امامت نظر به شرایط سیاسی از قاهره به قلعه الموت ایران که در میان کوه های البرز در یکی از نقاط مرتفع و بلند ترین نقاط کوه واقع است، انتقال یافت.

« بنابر یک افسانه، عقابی حکمران دیلمی را به ساختن قلعه درین محل راهنمایی کرده بود. و ازینرو آنرا الموت نامیدند. واژه الموت یک کلمه دیلمی (شمال ایران) است که در اصل ( آله موت ) بود که آله در زبان دیلمی بمعنی عقاب و موت در لهجه های محلی بمعنی آموختن و یاد دادن است. ولی معنی اصلی و غیر محلی آن آشیانه است. قلعه الموت بالای صخره (سنگ) بزرگ واقع در دیلمان شمال ایران در سال ۲۴۶ هجری ق (۸۶۰ میلادی) توسط امرای دیلمی ساخته شد که از لحاظ نظامی و سوق الجیشی مستحکم بود به اساس افسانه محلی قلعه را اولین بار توسط عقابی که در بالای صخره ای بزرگ میچرخید به یک حکمران محلی نشان داد. حکمران مذکور آنجا را الموت یا آشیانه عقاب نامگذاری کرد که در اطراف قلعه کوه های بلند بود.»<sup>۴</sup>

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد بن صباح حمیری که در سال ۴۲۸ هجری ق (۱۰۳۴ میلادی) در شهر قم ایران تولد گردید با نظام الملک و عمر خیام در نیشاپور در یک مکتب درس میخواند. در ابتداء در مذهب شیعه اثنی عشری تعلیم و تربیت یافت بعداً توسط امیره ضراب یکی از مبلغان مذهب اسماعیلی به مذهب اسماعیلیه پیوست و به حقانیت امامت اسماعیل بن جعفر صادق (ع) و جانشینانش اعتقاد یافت و بنام مستعار (دهخدا) به تبلیغ مذهب اسماعیلیه پرداخت در سال ۴۶۴ هجری (۱۰۷۲ میلادی) حسن صباح به خدمت داعی عبدالملک بن عطاش در شهر ری رفت و عبدالملک بن عطاش لیاقت و استعداد حسن صباح را تایید کرد و مقام سازمان دعوت را به عهده ای او گذاشت.

در سال ۳۶۷ هجری (۱۰۷۵ میلادی) حسن صباح از شهر ری به اصفهان آمد به اجازه ای عبدالملک ابن عطاش از اصفهان بطرف مصر حرکت نمود و در سال ۴۷۱ هجری (۱۰۷۸ میلادی) به قاهره رسید. جماعتی از داعیان فاطمی از او استقبال کردند در وقت توقف در مصر مورد حسادت بدر الجمالی قرار گرفت بخاطریکه بدر الجمالی طرفدار نزار نبود و حسن صباح مولانا نزار را حمایت میکرد. حسن صباح در سال ۴۷۳ هجری (۱۰۸۱ میلادی) دوباره به اصفهان رسید. و در ایران بخاطر دعوت اسماعیلی مسافرت های زیاد کرد. و با سلجوقیان دشمنی داشت در فکر تدارک قیام بزرگ بر ضد سلجوقیان گردید و در جستجوی محل مناسب برای پایگاه عملیاتی خود شد. و در سال ۴۸۳ هجری ق (۱۰۹۰ میلادی) قلعه الموت را تسخیر کرد و لقب (سیدنا) را به خود گرفت.

در دوره مولانا الهادی نظم و نسق در قلعه الموت بدست حسن صباح بود. ولی حسن صباح خود رایک غلام کوچک مولانا الهادی حساب میکرد. درین دوره در دنیای اسلام در یغداد خلفای عباسی

<sup>۴</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۳۸۷ ، فرهاد دقتری



ف در مصر خلفای فاطمی خطبه و سکه موجود بود مناسبات بین الموت و حکمرانان سلجوقی خوب نبود با وجود آنهم داعیان اسماعیلی به نقاط مختلف میرفتند و کار دعوت اسماعیلی جاری بود مانند : داعی حکیم النجم در شام که بعد از مرگ او داعی ابوطاهر به شام رفت. و داعیان دیگر بهرام بن موسی و داعی اسماعیل مردم دمشق را به مذهب اسماعیلی دعوت کردند.

روزی مولانا الهادی به بابا سیدنا حسن صباح گفت : «از طرف تو خلاقی ظاهر خواهد شد.» حسن صباح ازین خبر به غایت افسرده و متفکر شد و از خدمت بیرون رفت و آن شب تا صبح در اندیشه بود. صبح به خدمت آمد و گفت یا مولا امید است این مطلب را به من ظاهر بگردانید مولانا الهادی خبری به او گفت حسن صباح با شنیدن این خبر از خدمت مرخص شد و به خانه خود رفت و در همان ساعت طشت و کارد رامهیا ساخت و (چهار) فرزند خود را سر برید و بعداً گفت : «ای جماعت من هر چهار فرزند خود را سر بریدم که شما از باطن کار با خبر باشید و بعد از من گمراه نشوید و منافقین شمانت نکنند و بگویند که حسن صباح از جهت خود و اولاد خود این امر را ظاهر کرد و بدانید که این سلسله از نسل مولانا نزار است.» پیروان تماماً به صداقت و جوانمردی بابا سیدنا حسن صباح شکرها نمودند. حسن صباح در دوره مولانا الهادی در ۵۱۸ هجری ق (۱۱۲۴ میلادی) در سن (۹۰) سالگی وفات کرد.

بعد از مرگ بابا سیدنا حسن صباح ، کیا بزرگ امید که از مردم دیلم (شمال ایران) بود او نیز یک فرمانده توانا و مدیر باکفایت بود به خدمت مولانا الهادی آمد و گفت که : «این حکومت و دولت که حسن صباح به بنده و اگذار نموده بود بشما تسلیم نمایم.» مولانا الهادی جواب داد که : «توبه حال خود بر قرار باشی تا وقت ظاهر شدن خواهد آمد.» کیا بزرگ امید به عرض رسانید که میخواهم در خدمت گذاری و فرمانگذاری به سربرم و در کار آخرت مشغول باشم. مولانا الهادی فرمود اگر این خیال را داری پس پسر خود محمد را به جای خود قرار نما و خود به بندهگی و اشتغال نما.

درین دوره سلجوقیان برای آزمودن توانایی بزرگ امید جانشین حسن صباح بالای قلاع رودبار و قهستان ایران حمله کردند ولی نزاریان از جانشین حسن صباح پشتبانی نمودند حملات سلجوقیان را دفع کردند و چندین قلاع دیگر را از سلجوقیان گرفتند. و حتی یک قلعه جدید بنام (میمون دز) را در حومه الموت جدیداً اعمار نمودند و سلجوقیان امید شکست دادن نظامی نزاریان را از دست دادند. سلطان محمد دوم (۵۱۱ تا ۵۲۵ هجری ق مطابق ۱۱۱۸ تا ۱۳۱ میلادی) مجبور شد با کیا بزرگ امید صلح کند و سلطان سنجر سلجوقی که تا ۵۵۲ هجری ق (۱۱۵۷ میلادی) زنده بود با نزاریان تفاهم داشت و جنگ نمیکرد.

در سال ۵۲۶ هجری ق (۱۳۲ میلادی) نزاریان ایران ابوهاشم علوی را که مدعی امامت زیدیه بود در دیلم شکست دادند. همچنان نزاریان به همراه باوندیان و دیگر سلسله های محلی طبرستان (مازندران) ، گیلان و دیگر جاها در گیر جنگ ها بودند.

درین دوره بهرام ایرانی که داعی در شام بود کار دعوت اسماعیلی را در شام پیش میبرد و از حمایت حکمرانان محلی بوری در دمشق بر خوردار بود عده زیادی از مردم را به مذهب اسماعیلی

در آورده بود ولی در سال ۵۲۲ هجری ق (۱۱۲۸ میلادی) کشته شد و در همان سال یک تعداد از اسماعیلیان در دمشق قتل عام شدند.

نزاریان در شام اولین قلاع که قدموس نام داشت در سال ۵۲۲ هجری ق (۱۱۳۳ میلادی) خریداری کردند بعداً قلاع کُهِف و مصیاف (مصیاد) را در سال ۵۳۵ هجری ق (۱۱۴۱ م) که مهم ترین سنگر در شام بود بدست آوردند که به دشمنی اهل سنت و صلیبیان مواجه شدند. مولانا الهادی در سال ۵۲۸ هجری ق (۱۱۳۵ میلادی) بعد از (۴۰) سال امامت رحلت نمود.

## ۲۱. مولانا المهتدی

نام اصلی مولانا المهتدی بنام محمد لقبش مهتدی بن علی الهادی است که در سال ۵۰۰ هجری ق (۱۱۰۶ میلادی) در قلعه الموت ایران تولد گردیده است و بعد از رحلت پدرش در سال ۵۲۸ هجری ق (۱۱۳۵ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید. در زمان تخت نشینی مولانا المهتدی ریاست قلعه الموت بدست کیابزرگ امید جانشین حسن صباح بود. کیابزرگ امید که از دیلم (شمال ایران شامل طبرستان، گیلان و گرگان) میشد یک فرمانده توانا و با کفایت بود و مش حسن صباح را در الموت حفظ کرد. و مرزهای دولت نزاری را وسعت بخشید و چندین قلاع دیگر را که بنام قلاع الدعوت یاد میشدند تسخیر کرد.

در سال ۵۳۲ هجری ق (۱۱۳۸ میلادی) کیا بزرگ امید در گذشت و پسرش بنام محمد در الموت جانشین او شد. روابط بین نزاریان و سلجوقیان درین دوره نیز ادامه یافت و نزاریان درین دوره توانستند مواضع خویش را در سرزمین های عمده تحکیم بخشند با همسایگان خود در قزوین، سیستان و دیگر مناطق در منزعات بودند.

درین دوره داعیان نزاری قهستان در مناطق غور، گرجستان، قفقاز و دیگر مناطق کار دعوت را انجام میدادند. همچنان پیروان مولانا المهتدی برای تجدید پیمان از هر طرف به خدمت او رسیدند. مولانا المهتدی کار سلطنت را به محمد پسر کیا بزرگ امید گذاشته بود و خودش در کار جماعت مصروف بود و جماعت نیز با صداقت و اخلاص خدمت میکردند.

محمد بن کیا بزرگ امید در دوره ملانا المهتدی تمام نواحی اسماعیلی را یکپارچه ساخت و بعضی از قلاع دیگر را در جوار گیلان اشغال کرد. اما سرزمین های نزاری که از یکدیگر فاصله زیاد داشتند ارتباط آنها با الموت دشوار بود و در هر سرزمین نزاری یک داعی کل که از طرف الموت منصوب میشد، اداره میگردد.

آنانیکه فوق العاده منضبط و در کار دعوت اسماعیلی متحد بودند رهبری عالیه الموت را قبول داشتند وبدون هیچگونه مخالفتی خط و مش رهبری الموت که در ابتداء توسط نماینده گان امام نزاری، سپس

توسط خودامامان طرح میشد، اطاعت میکردند نزاریان متحد خود را وقف مهیا ساختن زمینه برای حکومت کلی امام اسماعیلی نزاری نموده بودند.

یک تعداد مبلغین اسماعیلی در دوره مولاناالمهدی در زمان پادشاهی علاوالدین حسین غوری به غور دعوت شدند اما جانشینان او همه آنها را با طرفداران شان بقتل رسانیدند با وجود آنهم اسماعیلیان نزاری همبستگی خود را حفظ کردند و در کار دعوت خود متحد بودند. مولاناالمهدی در سال ۵۵۰ هجری ق (۱۱۵۷ میلادی) بعد از (۲۲) سال امامت رحلت کرد.

## ۲۲. مولانا القاهر

نام اصلی مولانا القاهر بنام القاهر بقوت الله بن مولاناالمهدی است که در سال ۵۲۰ هجری (۱۱۲۶ میلادی) در قلعه الموت تولدگردید بعد از رحلت پدرش در سال ۵۵۰ هجری ق (۱۱۵۷ م) طبق نص امامت، به امامت رسید. مولاناالقاهر ریاست قلعه الموت را خودش بدوش گرفت و محمد بن کیا بزرگ امید را وزیر خود مقرر نمود. جماعت، امراء، رؤسای ادارات بعداً دیگران به مولاناالقاهر بیعت کردند. مولاناالقاهر داعیان بزرگ را بخاطر تحکیم دولت اسماعیلی به کشورهای مختلف جهان فرستاد و یک مرکز قوی اسماعیلی را در کشورهای مختلف جهان بوجود آورد و دعوت اسماعیلی جاری بود. نزاریان درین دوره مواضع خود را در سرزمین های عمده تحکیم بیشتر بخشیدند و اسماعیلی نزاری رهبری عالیه الموت را قبول داشتند. و استقلال خود را در میان امپراتوری متخاصم سلجوقی نیز حفظ میکردند.

در دوره مولاناالقاهر امام اسماعیلیان نزاری و محمد پسر کیا بزرگ امید که وزیر او بود نهضتی در میان اسماعیلیان جوان بوجود آمد تا آنچه را که در حوزه های اسماعیلی نوعی آیین مردم محسوب میشد بار دیگر احیاء نمایند.

با اینکه این آیین را رهبری اسماعیلی از بین برده بودند. آیینی که قانون شریعت دیگر به آن افرادی که باطن یعنی مفهوم درونی آنها در میافتند اشاره نداشت ...

در پایان زمان وقتیکه امام، عدالت کامل را در جهان برقرار کرد یعنی روز قیامت که تعدادی از اسماعیلیان در حساب رسمی نهایی به بهشت موعود خواهند رسید شریعت از بین خواهد رفت ... وقتیکه محمد وزیر مولاناالقاهر دریافت که در میان جوانان افرادی هستند که متمایل به این دیدگاه میباشند که در واقع دیدگاه پسرش حسن بود و انتظار میرفت که جانشین او گردد اعمال سخت گیرانه را در پیش گرفت. محمد به تعداد (۱۲۵۰) نفر را به قتل رسانید و به تعداد (۲۵۰) نفر را تبعید ساخت و حسن هم اعلان کرد که امام نیست.

در دوره مولاناالقاهر دعوت اسماعیلی جاری بود و داعیان از نقاط مختلف به حضور مولاناالقاهر میآمدند و از مولاناالقاهر هدایات میگرفتند و هدایات مولاناالقاهر را دوباره به جماعت های اسماعیلی

میرسانیدند. درین دوره بین نزاریان الموت و سلجوقیان هیچ جنگی صورت نگرفت و سلطان سنجر سلجوقی در سال ۵۵۲ هجری ق (۱۱۵۷ م) با اسماعیلیان نزاری به یک نوع تفاهم رسیده بود و حکمرانان قهستان را از حملات سلجوقیان معاف ساخت ازینرو اسماعیلیان نزاری متحدان زیادی را در بین اردوی سلجوقی یافتند و روابط صلح آمیز بین شان برقرار بود. مردم زنده گی عادی داشتند.

مولانا القاهر در سال ۵۵۵ هجری ق (۱۱۶۲ میلادی) بعد از (۵) سال امامت رحلت نمود.

## ۲۳. مولانا علی ذکره السلام

نام اصلی مولانا حسن علی ذکرالسلام بنام حسن بن مولانا القاهر لقبش علی ذکرالسلام است که در سال ۵۳۹ هجری ق (۱۱۴۴ میلادی) در قلعه الموت تولد گردید. بعد از رحلت پدرش در سال ۵۵۵ هجری ق (۱۱۶۲ میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید او یک شخص بسیار مهربان، با سخاوت و شجاع بود. مولانا حسن علی ذکرالسلام در بین مردم محبوبیت زیاد داشت بعضی ها او را همان امامی میدانستند که حسن صباح وعده آمدنش را قبلاً به اسماعیلیان داده بود.

مولانا حسن علی ذکرالسلام از جمله خلفای مشهور و معروف فاطمیان است که علی سینا معاصر او است که در مذهب اسماعیلیه تصنیفات زیاد دارد و خواجه نصیرالدین طوسی و بابا افضل کاشانی در خدمت او تحصیل علوم نمودند و مردم را به مذهب اسماعیلیه دعوت میکردند.

درین دوره دولت سلجوقی و خلافت عباسی ضعیف شده بودند به همین سبب هیچ جنگی با اسماعیلیان صورت نگرفت. و مردم در امن و آرامش زنده گی کردند.

اعلام قیامت یا رستا خیز درین دوره مؤرخین ایران نوشته اند که حسن دانش بسیار داشت و از جمله بر تعالیم پیشین اسماعیلی، فلسفه و تصوف واقف و عالم بود و نیز بر تاویل اسماعیلی و کاربردهای آن استادی داشت.

مولانا حسن علی ذکرالسلام نماینده گان مختلف نزاری را به قلعه الموت فراخواند و بتاريخ ۱۷ رمضان سال ۵۵۹ هجری ق (۱۱۶۴ میلادی) در میدان مصلی، در پایان قلعه الموت مراسم باشکوهی ترتیب داد و پیامی را به حاضرین ابلاغ کرد که مدعی بود از جانب امام غایب به او رسیده است. و امام اینک دستور و فرامین جدیدی برای مومنان فرستاده است. او اعلام داشت که امام زمان درود و رحمت خویش را بر آنان فرستاده است و سپس به آواز بلند در حالیکه شمشیری بدست گرفته بود چنین ادامه داد که او شما را بنده گان خاص گزیده خویش خواند، بار تکلیف شریعت را از شما بر گرفته و شما را به قیامت رسانیده است. و بعداً خطبه ای به زبان عربی ایراد کرد و فرمود که سخنان امام است. محمد بستی سخنان و خطبه او را به زبان فارسی ترجمه نمود بنا بر مضمون آن حسن نه تنها مانند پیشینانش داعی و حجت امام در الموت بود، بلکه خلیفه امام نیز بود. امام همچنین به شیعه

خود نصیحت فرموده بود که در امور دینی و دنیایی مطیع و متابع حسن باشند و سخن او را سخن امام شناسند. حسن بعد از آنکه خطبه خود را به انجام رسانید، دو رکعت نماز عید را خواند و اعلام کرد که این روز تاریخی روز عید قیامت است بعداً افطار کردند و از آن زمان به بعد نزاریان هر سال روز (۱۷) رمضان را جشن می‌گرفتند.

در حدود (دو) ماه بعد بتاریخ ۱۷ ذوالقعدة سال ۵۵۹ هجری ق (۱۱۶۴ میلادی) مراسم مشابهی در قلعه مومن آباد قهستان بر پا شد پیام و خطبه را قبلاً در الموت ایراد شده بود رئیس مظفر، رئیس داعیان قهستان برای مردم آنجا خواند. در مورد مقام و مرتبه حسن اعلام شد که حسن در حقیقت خلیفه خدا در روی زمین است همانگونه که مولانا المستنصر بالله خلیفه و امام فاطمی قبلاً این مقام را داشت. که مراسم مشابهی در سام نیز دایر گردید.

در حقیقت اظهارات حسن برای اعلام قیامت آن روز واپسین که همه در انتظار آن هستند و در آن روز به حساب و اعمال آدمیان رسیده گی میشود و گروهی برای همیشه به بهشت و گروهی به دوزخ میروند، منجر گشت. اما از قیامت برای اسماعیلیان حی و زنده بر مبنای تأویلات اسماعیلی و به استناد تعلیمات و سنن و روایات قدیم اسماعیلی، کلاً تعبیری رمزی و روحانی پرداخته گشت. در واقع معنای این جز آن نبود که حقایق بدون پرده و در وجود شخص امام نزاری تجلی پیدا کرده بود. در راستای تعلیم قدیم اسماعیلی امامی که دور قیامت را آغاز مینهاد قایم القیام محسوب میشد و این مرتبه بود که در سلسله مراتب دینی دعوت اسماعیلی همیشه بالاتر از مرتبه امام معمولی بود، همچنانیکه رسالت او دعوت قیامت خوانده میشد.

چهارمین خداوند الموت، حسن که نزاریان با جمله دعایی علی ذکر السلام از او یاد کرده اند در ابتداء اعلام نمود که فقط خلیفه امام غایب یا قایم که قیامت را اعلام کرده بود، میباشد. اما بعداً مرتبه خلیفه به صراحت با خلیفه الله برابر دانسته شد و با مرتبه مولانا المستنصر بالله که امام بود، برابر نهاده شد. به عباره دیگر مولانا حسن علی ذکر السلام در (دو) مرحله مدعی شد که امام و امام قایم است. هر چند میگفت که به ظاهر او فرزند محمد بن کیابزرگ امید است که امام نبود، محسوب میشده است.

اعلام قیامت در سال ۵۵۹ هجری ق (۱۱۶۴ میلادی) داستان و مرحله بحث انگیزی را در تاریخ اسماعیلیان نزاری عرضه میدارد. اما چنین به نظر میرسد که اعلام قیامت در الموت و مومن آباد توجه دنیای خارج را به خود جلب نکرده است و تاریخ نگاران هم عصر اهل سنت نیز از آن زکری نکرده اند پس به خوبی معلوم میشود که در شیوه زنده گی نزاریان ایران در دور قیامت تغییرات شدید بوجود نیامده بود که دنیای خارج را به خود جلب میکرد. اما بعد از سقوط الموت یک قرن بعد تر مورخان ایران نوشته اند که حسن علی ذکر السلام در راستای آنچه از وقوع قیامت انتظار میرفت، شریعت را ملغی ساخت و قوم خود را از رعایت اوامر و نواهی آ معاف داشت. و دیگر در هیچ منابع نزاری و تاریخ نگاران مسلمان از هیچگونه تغییرات در اعمال و رفتار دینی نزاریان خبر نداده اند. در حقیقت هیچ شواهدی در دست نیست که بر طرفداری نزاریان دور قیامت از بی شریعتی آنها دلالت کند. حتی جوینی که همیشه در طعن و لحن نزاریان زبان گشاده دارد از این دور یاد نکرده است.

شکی نیست که دستگاه رهبری نزاری درین زمان بر باطن یعنی معنویت درونی دین، بیشتر از ظاهر یعنی رعایت معنای لفظی شریعت تاکید میکردند و از اینرو از مومنان دور قیامت انتظار میرفت که توجه بیشتر به کشف واقعیت باطنی و روحانی نهفته در پشت احکام اثباتی دین نشان دهند. نزاریان نزدیک به (هفت) دهه از نمایندگی اصلی امام یعنی حجت پیروی و اطاعت کرده بودند در حالیکه مشتاقانه در انتظار ظهور خود امام بودند اکنون انتظار آن به سر آمده بود معلم محقی که حسن صباح و عده آمدنش را داده بود اینک سر انجام خود را به مردم شناسانده بود. اکنون برای مومنان فرض بود که اوامر او را اطاعت و از تعالیم او پیروی کنند. قیامت دور جدیدی را در تاریخ دینی نزاریان نخستین گشود و آنان ازین پس به امام خویش مستقیماً دسترسی داشتند.

مولانا حسن علی ذکراسلام در سال ۵۶۱ هجری ق (۱۱۶۶ میلادی) بعد از (چهار) سال امامت به شکل مرموزی در قلعه لمسر به شهادت رسید.

## ۲۴. مولانا اعلا محمد

نام اصلی مولانا اعلا محمد بنام نورالدین محمد بن مولانا علی ذکراسلام لقبش اعلا است به همین جهت به اعلا محمد مشهور بود که در سال ۵۴۲ هجری ق (۱۱۴۷ میلادی) در قلعه الموت بدنیا آمد. و بعد از شهادت پدرش در سال ۵۶۱ هجری ق (۱۱۶۶ میلادی) مطابق نص امامت، به امامت رسید. بعد از رسیدن به امامت اولین کاریکه کرد قاتل پدرش را که شوهر همشیره پدرش از خاندان بویه بود به جزای اعمالش رسانید.

« مولانا امام در تعالیم خود تاکید بر نقش اساسی امام، به خصوص امام حاضر، امام زمان داشت. و تعالیم پدرش را از دو جنبه تغیر داد: یکی آنکه مدعی امامت پدرش شد و بنابراین خویشتن را امام به مفهوم کامل کلمه دانست. دوم آنکه امام، مخصوصاً امام حاضر نزاری را در کانون و مرکز عقیده ای قیامت قرار داد.»<sup>۵۵</sup>

اصل عقیده قیامت به صورتیکه مولانا اعلا محمد عرضه داشت متضمن استحاله و دیگرگونی های کامل شخصی نزاریان بوده که ازین پس میبایست امام را به واقعیت روحانی حقیقیش بشناسند. لازمه نیل به این شناخت، تعالی مابعدالطبیعی شخص امام بود به گونه که مومن را قادر سازد که حقیقت را بدون پرده مشاهده کند.

نظریه یا عقیده قیامت، که بنایش بر سنت های دینی پیشین بود، عنصر جدید دیگری را در تاریخ دور اسماعیلیان نزاری می افزود، آن شخص امام قایم بود در ادوار پیامبران پیشین نیز امامان قایم وجود داشت در هر دور امام قایم با پیامبر آن دور همزمان بود. یعنی امامی که دور قیامت را آغاز کرد مولانا اعلا محمد امام حاضر اسماعیلیان نزاری را با امام قایم عینیت داد، و در نتیجه هر امام نزاری را بالقوه یک امام قایم کرد.

<sup>۵۵</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۴۴۶، فرهاد دفتری

در دوره قیامت سلسله مراتب درجات و مقامات دعوت در تشکیل و سازمان ساده الموت از بین رفت در جهان روحانی قیامت، هنگامیکه مومنان میتوانند حقیقت روحانی امام قایم را بشناسند، دیگر نیازی به حدود و مرتبه ای که میان شخص امام و پیروانش واسطه میشدند، نبود. بنابراین در قیامت (سه) دسته آرمانی از مردم میتوانند وجود داشته باشند که نماینده (سه) سطح متفاوت از هستی در میان مردم عالم بودند و این ها بر حسب نسبت شان به امام نزاری تعیین میشدند که عبارت اند از :

1. اهل تضاد : اهل تضاد که شامل همه کسانی میشد که بیرون از جامعه نزاری بودند. اهل تضاد کسانی هستند که امام نزاری را به امامت نمیشناختند. یعنی مخالفان و دشمنان امام که این ها فقط در جهان ظاهر وجود دارند، ولی معنأ ناموجود هستند که در دور قیامت جایی ندارند.

2. اهل تربت : پیروان معمولی و عادی امام نزاری هستند که که اهل تربت خوانده میشوند. ایشان گزیده گان و نخبگان بشریت هستند. این نزاریان پوسته شریعت را شکافته و شناخت شان از معنی لفظی و ظاهری به معنی درون آن راه یافته است. اما اینها فقط به حقیقت جزیی دست یافته اند که هم ظاهر را می بینند و هم باطن را. زیرا که هنوز شناخت کامل از باطن ندارند. نزاریان عادی در قیامت زمینی فقط برای رستگاری جزیی میابند و به رستگاری کامل نمیرسند.

3. اهل وحدت : اهل وحدت امام را به وافعییت روحانی حقیقی اش شناخته اند. اینها به قلمرو یا جهان حقیقت رسیده اند یعنی به باطن نهفته در پشت باطن معمولی راه یافته اند. نه تنها به حقیقت جزیی بلکه به حقیقت کلی واصل گشته اند. تنها اهل وحدت هستند که رستاخیز یافته اند و در دور قیامت هستی روحانی دارند و بنا برین تنها آنها در حالت بهشت گونه که در جهان برای شان متحقق شده از رستگاری کامل بر خورداری یافته اند. و در بهشت ابدی هستی دارند.

نزاریان دور قیامت انتظار داشتند به هویت امامی که قیامت را آغاز کرده بود، پی ببرند چنانچه مولانا اعلاى محمد گفته بود که او نه تنها خلیفه ای امام ، بلکه خود امام است و به صراحت نزاری تبار بودن خود را تأیید کرد و بیان داشت که پدرش حسن علی ذکرا السلام در واقع به نسبت جسمانی هم امام بود، زیرا پسر یکی از اخلاف نزار بن مستنصر بالله بود که مخفیانه قبلاً به قلعه الموت پناه برده بود. و پسر محمد بن کیابزرک امید نبود. به این ترتیب (هفتاد) سال بعد از در گذشت مولانا نزار، سلسله ای امامان نزاری باز قدم به صحنه ظهور نهادند. و ازین زمان به بعد نزاریان خداوندان الموت را از حسن دوم به بعد امامان خویش میشناختند. و با اعلام قیامت دوره ستر، یعنی اختفا نیز به پایان رسید.

در زمان مولانا اعلاى محمد کار دعوت اسماعیلی جاری بود و داعیان اسماعیلی به سرزمین های مختلف فرستاده میشدند که از آن جمله بزرگترین داعی رشیدالدین بن سنان بن سلیمان بن محمد بود که نام اصلی اش ابوالحسن سنان بن سلیمان بن محمد بود که در نزدیک بصره در سال ۵۲۰ هجری ق (۱۱۲۶ میلادی) در یک خانواده شیعه امامی تولد گردید که بعداً به مذهب اسماعیلیه پیوست و به

الموت رفت تا مطالعات اسماعیلی خود را زیاد کند و در آن زمان مولانا حسن علی ذکرالسلام در سال ۵۵۷ هجری ق (۱۱۶۲ میلادی) سنان را به شام (سوریه) فرستاد. سنان مدتی در قلعه کُهِف توقف کرد و در بین نزاریان شام محبوبیت پیدا کرد و به ریاست نزاریان شام منصوب شد. او دعوت نزاریان شام را تقویت بخشید و قلاع نزاریان را مستحکم ساخت و یک گروه خاص فدائیان را تشکیل داد این ماموریت واقعی فدائیان نزاری بود که زمینه ساز داستان های خیالی یی شد که در محافل جنگجویان صلیبی در شرق میانه و شرق نزدیک و اروپا شیوع پیدا کرد. درین افسانه ها به سنان به عنوان (پیر مرد کوهستان)، (شیخ الجبل) اشاره میشد و این عنوان را بعدها مارکوپولو و دیگران بر خداوندان الموت هم اطلاق کردند. سنان در فنون جنگی مهارت داشت و در فن سیاست و دیپلماسی استاد بود و در شرایط دشوار استقلال جامعه نزاری شام را حفظ کرد. زمانیکه سنان در شام بقدرت رسید نزاریان شام قبلاً از طرف نورالدین زنگی و صلاح الدین (ایوبی) تهدید میشدند و صلیبیون نیز گاهی با آنها جنگ میکردند. در چنین شرایط سنان در ابتداء با صلیبیان و دولت لاتینی آنها روابط دوستانه برقرار نمود و در سال ۵۶۹ هجری ق (۱۱۷۳ میلادی) سفیری را به دربار آملریک اول پادشاه ممالک لاتینی اورشلیم فرستاد. درین موقع صلاح الدین (ایوبی) میخواست مناطق شام و دیگر سرزمین های نزاری را اشغال کند. درین وقت اهالی زنگیان موصل و حلب که از جاه طلبی صلاح الدین (ایوبی) ناراض بودند با سنان متحد شدند و در سال های ۵۷۰-۵۷۱ هجری ق (۱۱۷۴-۱۱۷۶ میلادی) (دو دفعه جنگ بین نزاریان و صلاح الدین (ایوبی) صورت گرفت و صلاح الدین قلعه مصیاف را محاصره کرد ولی بعداً بین شان صلح برقرار شد.

بعداً رابطه بین نزاریان و صلیبیان خراب شد نزاریان با صلیبیان وارد جنگ شدند در سال ۵۳۷ هجری ق (۱۱۴۲ میلادی) نزاریان قلعه صلیبیان را که بنام کرک دوشوالیه (حصن الاکراد) که در جنوب بهرا (جبل بهرا) واقع بود، گرفتند. در سال ۵۸۸ هجری (۱۱۹۲ میلادی) کنراد مونفری پادشاه لاتینی اوشلیم کشته شد که بخاطر بدنام ساختن سنان قتل او را به سنان نسبت دادند و حتی گفتند که سنان میخواست ریچارد اول پادشاه انگلستان که در آن وقت در سرزمین های قدس به سر میبرد، بقتل برساند. در حالیکه منابع دیگر مسلمانان نوشته اند که محرک اصلی این جنایات خود ریچارد بود.

سنان در سال ۵۸۹ هجری ق (۱۱۹۳ میلادی) در قلعه کُهِف (سوریه) بعد از (۳۰) سال خدمت گذاری در گذشت.

درین دوره در سال ۵۵۲ هجری ق (۱۱۵۷ میلادی) سلطان سنجر سلجوقی فوت کرد و دولت سلجوقی رو به سقوط گذاشت. و سلسله دیگر ترک بنام خوارزمشاهیان قلمرو سلجوقیان را گرفتند. منطقه خوارزم در جیحون سفلی را پایگاه خود ساختند آنها استقلال خود را تثبیت کردند و امپراتوری خود را توسعه دادند و سلجوقیان را بکلی سقوط دادند. زوال سلجوقیان موجب احیای خلافت عباسیان شد.

بین خوارزمشاهیان و نزاریان اختلافات پیدا شد. نزاریان با همسایگان خود در ایران و در ایالات دیگر بحر خزر اختلافات داشتند. نزاریان رودبار با مازندران درگیر بودند و در سال ۵۹۰ هجری (۱۱۹۴ میلادی) نزاریان قهستان درگیر جنگ با حکمرانان سیستان شدند و نزاریان را وادار به



تسلیم کرد و در سال ۶۰۲ هجری (۱۲۰۵ میلادی) یکی از سرداران خوارزم بنام میاجق یک تعداد از نزاریان الموت را بقتل رسانید و خود را طرفدار قزوینیان و دشمنان نزاریان قلمداد کرد و مرتباً بالای رودبار حمله میکردند. در حالیکه خواجه نصیرالدین طوسی و بابا افضل کاشانی در دوره مولانا اعلای محمد نیز مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت میکردند و صداقت خاص به مولانا اعلای محمد داشتند. همچنان نزاریان قهستان درین دوره بر خورد نظامی با غوریان و ملوک نصری سیستان پیدا کردند.

مولانا اعلای محمد بتاریخ (۱۰) ربیع الاول ۶۰۷ هجری ق (۱۲۱۰ میلادی) بعد از (۴۴) سال امامت و سلطنت دنیای فانی را وداع گفت و پسرش جلال الدین حسن طبق نص امامت، به امامت رسید.

## ۲۵. مولانا جلال الدین حسن

نام اصلی مولانا جلال الدین حسن بنام حسن بن مولانا اعلای محمد لقبش جلال الدین است که در سال ۵۶۲ هجری ق (۱۱۶۶ میلادی) در قلعه الموت چشم به جهان گشود و به جلال الدین مشهور است و بعد از رحلت پدرش در سال ۶۰۷ هجری ق (۱۲۱۰ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید. مولانا جلال الدین حسن (حسن سوم) که از انزوای جامعه نزاری از جهان خارج خسته شده بود روابط بهتری با مسلمانان اهل سنت و حکمرانان آنها برقرار کرد و به پیروان خود دستور داد که احکام و دستورهای شریعت را به روش اهل سنت مراعات کنند. سپس خداوند گار جدید الموت رسولان را به نزد خلیفه عباسی ناصر، محمد خوارزمشاه و دیگر حکمرانان اهل سنت فرستاد و آنها را از سیاست و خط و مش و اصلاحات دینی خود آگاه ساخت.

مولانا جلالالدین حسن میخواست علمای اهل سنت و دیگر مذاهب را متقاعد سازد که جامعه ای نزاری تعلیم و رسوم گذشته را به فراموشی سپرده است و نیز به آنها اجازه داد که هر کتابی را از زمره کتب (ضاله) میشمارند از کتابخانه الموت حذف کنند. در سال ۶۰۸ هجری ق (۱۲۱۱ میلادی) ناصر خلیفه عباسی تقرب رهبر نزاریان را به مذهب سنت تصدیق کرد و فرمان داد که حقوق جلال الدین حسن بر سرزمین های نزاری برای اولین بار رسماً از طریق خلیفه عباسی برسمیت شناخته شد. و همه نزاریان این اصلاح دینی جلال الدین حسن را پذیرفتند. زیرا که او را امامی میدانستند که امت خود را هدایت میکند و شریعت را با توجه به بافت اوضاع و احوال زمانه، تعبیر و تفسیر میکند و آنرا فرمان به اعمال تقیه که در دور قیامت از آنها برداشته شده بود، تلقی کردند.

« در چنین اوضاع و احوال به نظر میرسد که بسیاری از نزاریان از انزوا و گوشه گیری خسته شده بودند و آرزوی بازگشت به وضع طبیعی و تماس و پیوند متعاف با دیگر مسلمانان بودند جلال الدین نزاریان را با جهان خارج آشتی دادو برای اولین بار دولت نزاری را حکمرانان و سلاطین نامدار جهان اسلام برسمیت شناختند.»<sup>۵۶</sup>

<sup>۵۶</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۴۶۳، فرهاد دفتری

بر قراری روابط با اهل سنت بوسیله مولانا جلال الدین حسن خوبی های زیادی برای جامعه نزاری که چندین سال به عنوان (ملاحده) در حاشیه قرار داده شده بودند، داشت. او با قرار دادن جامعه خود در قلب امور معاصر مسلمانان، این وضع را به کلی تغیر داد که هم امنیت را در سرزمین خود و هم صلح و آشتی را میان نزاریان و دیگر مسلمانان بدست آورد. در نتیجه آن حملات غوریان بر ضد نزاریان قهستان خاتمه یافت. و در شام نیز وضعیت نزاریان بهتر گردید و امام نزاری با خلیفه عباسی متحد شد.

اهمیت نزاریان در ساختار منطقه قدرت ازینجا معلوم میشود که در سال ۶۱۰ هجری (۱۲۱۳ میلادی) مولانا امام نزاری شخصاً سپاهیان خود را برای الحاق به نیروهای مظفرالدین ازبک آخرین حکمران ایلدگری آذربایجان و یکی از متحدان عمده خلیفه عباسی ناصر، رهبری کرد. در آن هنگام مظفرالدین در گیر لشکرکشی بر ضد یک امیر سرکش بود و به عنوان تقدیر از نقش نزاریان درین لشکرکشی شهر های ابهر (مربوط شهر زنجان) و زنجان (در ایران) را به مولانا امام نزاری واگذار شد. و برای اهل سنت مفاد زیاد داشت که از آن جمله وقتیکه مغولان از دریا آمو گذشتند بسیاری از اهل سنت از خراسان و دیگر مناطق از ترس مغولان به شهر های نزاریان و به قلاع قهستان پناه برده بودند و نزاریان از آنها پذیرایی کردند.

مولانا جلال الدین حسن به خطر قریب الوقوع مغولان پی برده بود، اولین حکمران مسلمان بود که با آنها وارد مذاکره گردید. و در سال ۶۱۸ هجری ق (۱۲۲۱ میلادی) بعد از (۱۱) سال امامت رحلت نمود.

## ۲۶. مولانا علاوالدین محمد

مولانا علاوالدین محمد (محمد سوم) در سال ۶۰۹ هجری ق (۱۲۱۲ میلادی) در قلعه الموت چشم به جهان گشود و بعد از رحلت پدرش در سال ۶۱۸ هجری (۱۲۲۱ میلادی) به سن (۹) سالگی طبق نص امامت، به امامت رسید. او وزیر پدرش را در جایش گذاشت که امور دولت نزاری را با مولانا امام کمک کند. مولانا علاوالدین محمد روابط دوستانه خود را با خلافت عباسی حفظ کرد در ابتداء شریعت سنی را تاکید میکرد ولی به تدریج آنرا کمتر اجرا مینمود. درین دوره عقاید قیامت دوباره احیا گردید و دستگاه رهبری نزاری کوشش کردند که اظهارات عقیده تی مختلف و خط و مش دینی خداوندان الموت را توضیح دهند و برای مردم آشکار سازند یعنی این کوشش عقلانی و فکری بود که به سود جامعه نزاری صورت میگرفت.

زنده گی فکری و عقلانی جامعه اکنون از سیل پی در پی علمای خارجی که از ترس حملات مغولان میگریختند و به قلاع نزاریان پناه بردند، نیروی محرکه جدید یافته بود این دانشمندان با بهره گیری از کتابهای نزاریان و حمایت آنان از علم و دانش و آزادی در حفظ معتقدات مذهبی شان، بر

کوشش های عقلانی و فکری نزاریان افزودند. و در پرورش اندیشه های اسماعیلی نزاری دوران الموت سهم عمده گرفتند.

« عده ای از علماء و متکلمان غیر اسماعیلی نیز در اثر حملات مغول ها خویشتن را تحت حمایت نزاریان دانش دوست قرار دادند، نقش فعال در حیات فکری جامعه ای نزاری داشته اند. از میان این علماء که در فلاح نزاری رودبار و قهستان بناه برده بودند معروف ترین و بزرگترین همه، منجم و متکلم شیعی، نصیرالدین ابوجعفر محمد بن محمد طوسی بود که از فلاسفه ای طراز اول روزگار خویش محسوب میشد.»<sup>۵۷</sup>

از جمله علمای مسلمان یکی نصیرالدین طوسی بود که در سال ۵۹۷ هجری ق (۱۲۰۲ م) در یک خانواده شیعه ۱۲ امامی تولد گردید. و در جوانی در حدود ۶۲۴ هجری (۱۲۲۷ م) وارد خدمت ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور داعی نزاری قهستان شد و روابط دوستانه بین شان برقرار گردید و به پاس این دوستی (دو) کتاب بزرگ خود را در علم اخلاق یعنی اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی را بنام محذوم نزاری خود یعنی محتشم ناصرالدین تألیف کرد. خواجه نصیرالدین بعداً به الموت رفت و از سخاوت های کریمانه خود مولانا امام نزاری تا زمان تسلیم شدن الموت به مغولان برخوردار بود. نصیرالدین بعد از سقوط الموت مورد اعتماد فاتح مغول یعنی هلاکو قرار گرفت و به تحقیقات علمی و فلسفی خود ادامه داد و در سال ۶۷۲ هجری ق (۱۲۷۴ میلادی) در بغداد وفات کرد. نصیرالدین طوسی مدت (۳۰) سال در قلاع نزاری سپری کرد و رسالات زیاد در باره نجوم، الاهیات، فلسفه و دیگر موضوعات نوشته کرد روضه السلیم اثر عمده اسماعیلی او و سیر السلوک سرگذشت روحانی او را در بر دارند بیان میکند که چگونه به مقام قبول و تصدیق مرجعیت تعلیمی امام نزاری رسیده است. طوسی به اندیشه ها و تفکر نزاری روزگار خویش کمک شایانی نموده است.

خواجه نصیرالدین طوسی میگفت: « قیامت ضرورتاً یک رویداد معادی و آخر زمانی در تاریخ بشریت نیست، بلکه حالت وضعی گذرایی در زنده گی است، و آن موقعی است که پرده تقیه بر داشته میشود تا حقیقت بدون هیچ حجابی در دسترس قرار گیرد» به این ترتیب تعالیم حسن علی ذکر السلام را در مورد تقیه تأیید کرد.

در نتیجه الزام رعایت شریعت به شیوه ای اهل سنت بر جامعه نزاری بوسیله جلال الدین حسن بازگشت به تقیه یعنی پنهان داشتن عقیده ای دینی واقعی خود از باب احتیاط، و رجعت به دوره ای ستر، یعنی دوره ای که بار دیگر حقیقت در باطن نهفته میشود، تعبیر میگردد. و به دور جدیدی از ستر تلقی میشود که در حقیقت بار دیگر در باطن دین پنهان میگشت از نظر اصولی، امام حاضر نزاری میتواند حالت قیامت را هر زمان که بخواهد برای بشریت یا برای نخبگان و خاصان آن پدید آورد. زیرا که هر امامی بالقوه امام قائم نیز بود. در نتیجه حیات انسان میتواندست به اراده امام حالت متناوبی (جستجو - نوبت و متعادل) میان دوره قیامت، که در آن حقیقت آشکار بود و دوره ستر که در آن حقیقت پوشیده و مخفی بود، باشد.

<sup>۵۷</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۴۶۵، فرهاد دفتری

در تعالیم دورهٔ اخیر الموت، اصطلاح سترمعنی جدید پیدا کرد و به مفهوم پوشیده گی حقایق دینی و پوشیده بودن واقعیت روحانی حقیقی امام بکار میرفت، نه به معنی اختفا و غیبت جسمانی امام، چنانچه در دورهٔ پیش از فاطمیان و در اوایل دورهٔ الموت ازین واژه فهمیده میشد و این تعالیم آنها را با صوفیان نزدیک تر ساخت.

در دورهٔ مولانا علاوالدین محمد مغولان قوای خود را داخل سرزمین های اسلامی ساخت سمرقند و بخارا را گرفت و بخاطر تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه قوای خود را بطرف ایران فرستاد و رسال ۶۱۸ هجری (۱۲۲۱ میلادی) چنگیز از دریای آمو گذشت و بلخ را گرفت. و پسر خود تولی را بخاطر گرفتن خراسان فرستاد. او شهرهای مرو و نیشاپور را ویران ساخت و مردم را قتل عام نمود و تمام مناطق امپراتوری خوارزمشاهیان را مورد حملات خود قرار دادند. و در سال ۶۲۴ هجری ق (۱۲۲۷ میلادی) چنگیز فوت کرد مغولان مرو، نیشاپور و بیشتر مناطق خراسان را گرفتند و بسیاری از علماء و دانشمندان اهل سنت از ترس مغولان به شهرهای نزاریان و قلاع نزاریان قهستان پناه بردند ولی مغولان بالای نزاریان حمله نکردند بخاطریکه در سال ۶۱۸ هجری ق (۱۲۲۱ میلادی) سفیر مولانا علاوالدین محمد با چنگیز ملاقات کرده بود. و نزاریان امنیت مناطق خود را تامین میکردند و تجارت شان انکشاف کرده بود و نفوذ شان تا سیستان رسید با زوال امپراتوری خوارزم، نزاریان مناطق دامغان (در ایران) و قلعه های قومس، طارم و دیگر را در ایران گرفتند. و با خلافت بغداد روابط حسنه داشتند. در سال ۶۲۸ هجری ق (۱۲۳۱ میلادی) سلطان جلال الدین آخرین حکمران خوارزمشاهیان را بقتل رسانیدند. و خود را با نزاریان نزدیک ساختند.

در سال ۶۴۴ هجری ق (۱۲۴۶ میلادی) مولانا علاوالدین محمد سفیری را به مناسبت تخت نشینی گیوک خان بزرگ مغولان به مغولستان فرستاد تا پیام صلح و آشتی را به او برساند. اما گیوک که میخواست تمام ایران بگیرد به صلح دلچسپی نشان نداد.

در سال ۶۴۹ هجری ق (۱۲۵۱ میلادی) گیوک فوت کرد و منگوقا آن جانشین او گردید منگوقا آن میخواست فتوحات خود را در غرب آسیا تکمیل کند. الویت خود را به از بین بردن دولت اسماعیلیان نزاری و خلافت عباسی داد. در سال ۶۵۰ هجری ق (۱۲۵۲ میلادی) برادر خود هلاکو را وظیفه داد که ایران را بگیرد هلاکو بخاطر انجام این وظیفه به جمع آوری قوای پرداخت. و یک قوای مغولی تحت قیادت کیدبوقا مسیحی در سال ۶۵۱ هجری (۱۲۵۳ میلادی) بالای قلاع نزاری در قهستان حمله کردند و چند قلاع نزاری را ویران ساختند و با قوای پنج هزار نفری قلعهٔ گرد کوه را محاصره نمودند. و یک سردار خود بنام بوری را برای گرفتن قلاع شاهدز فرستاد و یک قوای دیگر به قلعه ای طارم روان کرد ولی تمام اسماعیلیان از خود دفاع کردند تا اینکه اختلافات در بین مولانا علاوالدین محمد و مشاوران او بوجود آمد که آنها خواهان تسلیم شدن به مغولان بودند و مولانا علاوالدین محمد به مرضی دچار گردید و خود را از رؤسای دیگر نزاری کناره کشید اکثر فرماندهان به جانشینی پسر مولانا امام یعنی رکن الدین خورشاه خوش بودند که ولیعهد در جایش بنشیند و با مغولان مذاکره کند که درین اختلافات بود که مولانا علاوالدین محمد در سال ۶۵۳ هجری ق (۱۲۵۵ میلادی) بعد از مدت (۳۴) سال امامت به شکل مرموزی در شیرکوه نزدیک الوت به شهادت رسید.

## ۲۷. مولانا رکن الدین خیرشاه (خورشاه)

مولانا رکن الدین خورشاه بن امام علاوالدین محمد است که در سال ۶۲۷ هجری ق (۱۲۳۰ میلادی) در قلعه الموت تولد گردید و بعد از شهادت پدرش طبق نص امامت در سال ۶۵۳ هجری ق (۱۲۵۵ میلادی) به امامت رسید.

« رکن الدین خورشاه (خیرشاه) پیش از آنکه با مغولان وارد مذاکره شود میخواست موقعیت خود را با دیگر مسلمانان مجاور خویش تثبیت کند نزاریان نخست لشکرکشی خود به مغرب دیلم را تکمیل کردند و قلعه ای را که در خلخال در محاصره داشتند، گرفتند و پس از آن نماینده های خود را به گیلان و دیگر نواحی مجاور فرستاد و حکمرانان آنجا را از مرگ پدرش و جلوس خودش آگاه ساخت و نیز کوشش کرد که رابطه ای خود را با آنها بهبود بخشد و به همه نزاریان دستور داد که اوامر شریعت را پیروی کنند.»<sup>۵۸</sup>

مولانا رکن الدین خیرشاه سفیری به نزد یسورنوبین فرمانده قوای مغول در همدان فرستاد و خواستار مذاکره شد ولی فرمانده جواب داد که با خود هلاکو ملاقات کند. در سال ۶۵۴ هجری (۱۲۵۶ میلادی) شهنشاه برادر مولانا رکن الدین خیرشاه با هلاکو ملاقات کردند هلاکو نماینده ای خود را با آنها به قلاع نزاریان فرستاد که خودشان قلاع ها را خراب کنند تا قوای مغول در سرزمین آنها خرابی نکنند. اما مغولان خواستار تسلیم شدن خود امام و قلعه های نزاری شدند. ولی مولانا امام مدت یک سال مهلت خواست و گفت که قلعه های الموت و لمسر ویران نشوند. مولانا امام بخاطری به تعویق انداخت که چاره کار را جستجو کند. و کوشش کرد که به یک تفاهم با مغولان قلاع نزاری را از ویران ساختن نجات دهد. نماینده های هلاکو در رودبار باقی ماندند تا از تخریب قلعه ها نظارت نمایند.

در شعبان ۶۵۴ هجری ق سپتامبر ۱۲۵۶ میلادی) هلاکو بر مقرر قدرت نزاریان حمله کرد و به تمام قوای مغول در ایران فرمان داد که در الموت جمع شوند و به رکن الدین خیرشاه پیام فرستاد که در دماوند نزد او بیاید و اگر در مدت پنج روز خودش نیامد پسرش خود را بفرستد. مولانا رکن الدین خیرشاه پسرش را بتاريخ ۱۷ رمضان (۸ اکتوبر) پسرش را فرستاد « هلاکو کودک را به عذر اینکه هنوز خیلی کوچک است باز گردانید و پیام داد که اگر خود خیرشاه آمده نمیتواند برادر دیگر خود را بفرستد. مولانا رکن الدین خیرشاه بتاريخ ۵ شوال ۶۵۴ هجری (۲۶ اکتوبر ۱۲۵۶ میلادی) برادر خود شیران شاه را با (سه صد) نفر فرستاد که دو روز بعد به دربار هلاکو رسیدند.»<sup>۵۹</sup>

درین هنگام هلاکو پیام دیگر فرستاد که خود خیرشاه قلعه ای میمون دز را ویران سازد و به ما بیاید. درین وقت قوای مغول از هر طرف بالای رودبار حمله کرد و خودش با قوای خود حرکت کرد و به بتاريخ ۱۸ شوال سال ۶۵۴ هجری ق (۸ نوامبر ۱۲۵۶ میلادی) بر فراز تپه ای که مقابل قلعه میمون بود و مولانا رکن الدین خورشاه در آنجا زنده گی مینمود، قرارگاه جور کرد و بالای نزاریان حملات

<sup>۵۸</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۴۸۲ ، فرهاد دفتری  
<sup>۵۹</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۴۸۵ ، فرهاد دفتری

خود را شروع کردند و درخت های نزاریان را از پیش روی قلعه قطع کردند مولانا امام سر انجام مجبور شد که تسلیم شود و بتاريخ ۲۹ شوال سال ۶۵۴ هجری ق (۹ نوامبر ۱۲۵۶ میلادی) مولانا امام به همراه نصیرالدین طوسی و وزیرش مویدالدین و دیگر بزرگان نزاری از قلعه میمون دژ به زیر آمدند. به این ترتیب دفتر دولت نزاریان ایران بسته شد.

مولانا رکن الدین خورشاه که در اسارت مغولان بود فرمانی برای همه فرماندهان خود صادر کرد که قلعه های نزاری را تسلیم کنند. و مغولان در حدود (چهل) قلعه را در منطقه رودبار گرفتند محافظان را اسیر کردند و قلعه ها را ویران ساختند. ولی فرماندهان قلعه های الموت، لمسر و گرد کوه تسلیم نشدند و فکر کردند که مولانا امام از روی مجبوری که تحت فشار قرار داشت چنین فرمانی داده است.

قلعه الموت در ذوالقعدة ۶۵۴ هجری ق (دسامبر ۱۲۵۶ میلادی) تسلیم شد و قلعه لمسر مددت یک سال دیگر مقاومت کرد و گرد کوه آخرین سنگر نزاریان در ایران بود که تسلیم شد. و محافظان آن سرانجام در سال ۶۶۹ هجری ق (۱۲۲۰ میلادی) بخاطر احتیاجات به جامه و لباس تسلیم شدند. جوینی که در مذاکرات صلح با نزاریان از طرف هلاکو نماینده گی میکرد از کتابخانه بزرگ و با ارزش قلعه الموت توصیف زیاد کرده بود که هزاران نوع کتاب در آن موجود بود.

مغولان تا زمانی که مولانا امام برای شان فایده داشت با او رفتار خوبی انجام میدادند. و پس از آنکه قلعه های نزاریان را گرفتند هلاکو به مذاکرات مولانا امام و خان بزرگ مغول موافقه کرد. و بتاريخ اول ربیع الاول ۶۵۵ هجری ق (۹ مارچ ۱۲۵۷ میلادی) مولانا امام نزاری عزم سفر کرد. و خان مغول (منگوقاآن) ظاهراً از پذیرفتن مولانا امام در قراقرم به بهانه اینکه هنوز قلعه های نزاری (لمسر و گرد کوه) تسلیم نشدند، امتناع ورزید و در وقت بازگشت در نزدیک مغولستان محافظین مغول مولانا را به شهادت رسانیدند و هزار نفر از نزاریان را در مناطق مختلف ایران بقتل رسانیدند. و دولت نزاری ایران را توسط حسن صباح با گرفتن قلعه ای الموت تاسیس گردیده بود بعد از ۱۶۶ سال توسط مغولان در سال ۶۵۴ هجری (۱۲۵۶ میلادی) سقوط داده شد.

علت سقوط دولت نزاریان این بود که در داخل الموت در بین اسماعیلیان اختلافات بوجود آمد یک تعداد از محافظه کاران مولانا رکن الدین خورشاه را به صلح و آشتی و تسلیم شدن تشویق میکردند و گروهی هنوز هم روح فداکاری و عدم انحراف از اصول نخستین اسماعیلیان با تسلیم شدن مخالف بودند و مغولان را به شکست مواجه ساختند.

مغولان با نیرنگ و دلجویی مولانا امام نزاری را متردد (دودل) ساختند مولانا امام فرزند خود را به مغولان به گروگان گذاشت اما به نسبت خورد سالی او را قبول نکردند و خود مولانا امام را خواستند که تسلیم شود مولانا امام تسلیم شد ولی در سال ۶۵۵ هجری (۱۲۵۷ میلادی) بعد از (یک) سال امامت به شهادت رسید. و پسرش مولانا شمس الدین محمد طبق نص امامت، به امامت رسید.

## نظر مختصری در مورد دوره الموت

حسن صباح که دعوت فاطمی را در قلمرو سلجوقیان در ایران تبلیغ میکرد تا سال ۴۸۷ هجری ق (۱۰۹۴ میلادی) بصورت رهبر اسماعیلیان ایران بود و از سیاست مستقل در مقابله با ترکان سلجوقی پیروی میکرد و در حقیقت گرفتن قلعه الموت در ۴۸۳ هجری ق (۱۰۹۰ میلادی) آغاز یک قیام آشکار بر ضد سلجوقیان بود. در چنین اوضاع بود که حسن صباح در مشاجره جانشینی مولانا المستنصر بالله، جانب نزار را گرفت. و روابط خود را با حکومت فاطمی و پایگاه مرکزی دعوت در قاهره که از مستعلی برادر نزار طرفداری میکردند، قطع نمود و خود را وقف نهضت نزاری ساخت. سلجوقیان نتوانستند نزاریان را از سنگرهای کوهستانی شان بیرون سازند.

حسن صباح و (دو) جانشین او در الموت به عنوان داعی دیلم یا حجت حکومت کردند:

- ۱ - حسن صباح از ۴۸۳ تا ۵۱۸ هجری ق ( ۱۰۹۰ تا ۱۱۲۴ میلادی ).
- ۲ - کیا بزرگ امید از ۵۱۸ تا ۵۳۲ هجری ق ( ۱۱۲۴ تا ۱۱۳۸ میلادی ).
- ۳ - محمد بن کیا بزرگ امید از ۵۳۲ تا ۵۵۷ هجری ق ( ۱۱۳۸ تا ۱۱۶۲ میلادی ).

ایشان نماینده گان تام الاختیار ائمه نزاری که دسترسی به آنها برای پیروان شان میسر نبود ، بودند. و بعد از آنها با حکومت حسن علی ذکراسلام ائمه نزاری در الموت ظاهر شدند. و امور دولت و جامعه خود را بدست گرفتند که ( ۵ ) نفر بودند، عبارت اند :

۱. حسن علی ذکراسلام از ۵۵۷ تا ۵۶۱ هجری ق ( ۱۱۶۲ تا ۱۱۶۶ میلادی ).
۲. نورالدین محمد از ۵۶۱ تا ۶۰۷ هجری ق ( ۱۱۶۶ تا ۱۲۱۰ میلادی ).
۳. جلال الدین حسن از ۶۰۷ تا ۶۱۸ هجری ق ( ۱۲۱۰ تا ۱۲۲۱ میلادی ).
۴. علاوالدین محمد از ۶۱۸ تا ۶۵۳ هجری ق ( ۱۲۲۱ تا ۱۲۵۵ میلادی ).
۵. رکن الدین خورشاه از ۶۵۳ تا ۶۵۴ هجری ق ( ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۶ میلادی ).

به این ترتیب دولت و جامعه نزاری در دوره الموت بوسیله (سه) داعی یا حجت و (پنج) امام رهبری میشد که عموماً در منابع و مأخذ فارسی از آنها به عنوان خداوندان الموت یاد میشود. شرایط نزاریان الموت با دولت فاطمی فرق داشت. اسماعیلیان نزاری از همان آغاز به یک جنگ انقلابی و زنده ماندن در یک محیط خصمانه می اندیشیدند و به عوض متکلمان و فقه های دانشمند، فرماندهان نظامی تربیت میکردند.

نهضت نزاری از همان آغاز با تحولات عقیده تی همراه بود و عقاید خود را در مواجهه با اوضاع و احوال دگرگون شونده تکامل بخشیدند. نزاریان ایران آثار خود را با زبان فارسی نوشته میکردند و نقش مهم در حیات فرهنگی داشتند و کتابخانه های بزرگی را بوجود آوردند ولی این آثار و کتابها در اثر جنگ ها و تهاجمات سلجوقیان و مغولان از بین رفت و قلعه های آنها را به خاک هموار ساختند.

حسن صباح در سال ۴۲۸ هجری ق (۱۰۳۴ میلادی) در شهر قم در یک خانواده شیعی بدنیاء آمد پدرش علی بن محمد بن صباح کوفی بود که در شهر قم زنده گی میکرد. و در سن (۱۷) سالگی بوسیله امیرحزاب یکی از داعیان اسماعیلی در شهرری (تهران امروزی) با عقاید اسماعیلی آشنایی یافت. و بعداً به مذهب اسماعیلی در آمد و در ۴۶۴ هجری ق (۱۰۷۲ میلادی) عبدالملک بن عطاش رئیس دعوت اسماعیلی در ایران به شهر ری آمد و به حسن صباح توجه کرد. چون از استعداد او آگاه شد در سال ۴۶۹ هجری ق (۱۰۷۶ میلادی) حسن صباح به توصیه ابن عطاش به پایتخت فاطمیان به مصر رفت و مدت (سه) سال در مصر ماند و درس های مهمی فرا گرفت و قتیکه به ایران آمد به مسافرت ها در ایران شروع کرد که مدت (۹) سال طول کشید و قدرت سلجوقیان را درین دوره ارزیابی نمود و تا سال ۴۸۰ هجری ق (۱۰۸۷ میلادی) توجه خود را به دیلم (شمالی ایران) معطوف داشت زیرا که این منطقه از مرکز قدرت سلجوقیان دور بود. و در جستجوی یک مرکز مناسب شد و سرانجام قلعه الموت که در منطقه رودبار دیلم قرار داشت انتخاب کرد. قلعه الموت بر صخره بلند در کوه البرز واقع است که قرارگاه سلجوقیان بود. حسن صباح پایگاه خود را در مازندران ایجاد کرد برای گرفتن این قلعه یک تعداد از داعیان از قبیل اسماعیل قزوینی، محمدجمال رازی، ابوالقاسم لاریجانی و دیگران را به اطراف قلعه الموت فرستاد تا اهالی آنجا را به مذهب اسماعیلی در آوردند.

از فعالیت حسن صباح، دولت سلجوقیان خبر شد خواجه نظام الملک وزیر قدرتمند آنها و سلاطین بزرگ سلجوقی آلپ ارسلان و ملک شاه که از اسماعیلیان نفرت داشتند دستور دادند که حسن صباح را دستگیر کنند ولی موفق به این کار نه شدند و حسن صباح مخفیانه از مسیر کوهستانی به قزوین رفت و قلعه ای الموت درین وقت در دست مهدی علوی یکی از حکمرانان ملکشاه سلجوقی بود. داعیان اسماعیلی بعضی از سپاهیان مهدی علوی را به کیش اسماعیلی در آوردند. حسن صباح خودش ابتداء به منطقه ای اشکور و بعداً به انجروود که در پهلوئی قلعه ای الموت بودند رفت و سرانجام در روز چهارشنبه مؤرخ 6 رجب سال 483 هجری (4 سپتامبر 1090 میلادی) مخفیانه به قلعه الموت داخل شد و تحت نام مستعار (دهخدا) خود را معلم معرفی کرد و به کودکان محافظین قلعه الموت درس میداد و بسیاری از محافظین قلعه به مذهب اسماعیلی در آمدند و ایرانیان را برای بر انداختن ترکان سلجوقی تشویق میکردند و دست به قیام زدند و قلعه الموت را گرفتند. تسخیر قلعه الموت بدست حسن صباح مرحله جدید در فعالیت اسماعیلیان ایران بود. زیرا که سلجوقیان در ایران بیگانه بودند و حکومت شان مورد نفرت ایرانیان بود و همچنان حسن صباح زبان فارسی را به عنوان زبان دینی اسماعیلیان جانشین زبان عربی ساخت.

حسن صباح و قتیکه در قلعه الموت مستقر شد به استحکامات آن پرداخت و آنرا بصورت قلعه تسخیرناپذیر درآورد که در مقابل حملات و محاصره طولانی مقاومت کرده بتواند. و بعداً دایره نفوذ خود را در سراسر منطقه رودبار و نواحی دیلم گسترش داد و قلاع دیگری را نیز تصرف نمود. در سال ۴۸۴ هجری ق (۱۰۹۱ میلادی) حسن صباح حسین فائینی را که یک داعی مقتدر و با کفایت بود به زادگاهش، به منطقه قهستان (جنوب شرق خراسان) فرستاد او در آنجا دعوت اسماعیلی را شروع کرد و مردم قهستان که از ظلم و ستم سلجوقیان به تنگ آمده بودند دست به قیام زدند و سلجوقیان را عقب راندند که بعد از رودبار، قهستان دومین سرزمین اسماعیلیان ایران شد.



در سال ۴۸۵ هجری ق (۱۰۹۲ میلادی) سلطان ملک شاه و وزیرش نظام الملک یک قواء را بخاطر تسخیر قلاع الموت، رودبار و قهستان فرستاد قوای سلجوقی برهبری ارسلانتاش در رودبار حسن صباح را با (هفتاد و دو) نفر از یارانش محاصره کرد حسن صباح از یکی از داعیان بنام ابوعلی اردستانی که در قزوین مشغول دعوت بود کمک خواست او (سه صد) نفر را به کمک فرستاد و قوای سلجوقیان را از بین بردند. که این عملیات به مرگ ملک شاه تمام شد با مرگ ملک شاه جنگ های داخلی در امپراتوری سلجوقیان شروع گردید. درباریان پسر (چهارده) ساله ای ملکشاه که محمود نام داشت به سلطنت رسانیدند ولی سلطان برکیارق که مدعی تاج و تخت سلطنت سلجوقیان بود با برادر ناتنی خود مصروف جنگ بود در سال ۴۸۷ هجری (۱۰۹۴ میلادی) محمود فوت کرد و برکیارق بقدرت رسید و در سال ۴۹۸ هجری ق (۱۱۰۵ میلادی) برکیارق فوت کرد و سلطان محمد تپربقدرت رسید و برادرش سلطان سنجر به عنوان نایب او در خراسان و بلخ بود. اسماعیلیان ازین اختلافات سلجوقیان استفاده کرده فعالیت های خود را در بخش شمال شرقی کوه البرز گسترش دادند قلعه های دیگری را از قبیل دژ منصوره کوه و مهرین (مهرنگار) را در شمال دامغان و قلعه ای استوناوند را در منطقه ای دماوند ایران گرفتند و گردکوه یکی از مهم ترین قلعه ها در ایالات قومن در (پانزده) کیلومتری شمال غبی ایران را گرفتند که یکی از قلعه های مستحکم نزاریان ایران گردید که رئیس آن موید الدین مظفر بود که مخفیانه به مذهب اسماعیلی گرویده بود و سلجوقیان خبر نداشتند بعداً اسماعیلی بودن خود را آشکار ساخت و برضد سلجوقیان جنگ کرد و تحت رهبری حسن صباح فعالیت میکرد. بعداً قلاع دیگری در ارجان که منطقه مرزی بین فارس و خوزستان (در شمال ایران) بود بدست آوردند که رئیس دعوت اسماعیلی در آنجا داعی ابو حمزه بود.

در سال ۴۸۶ هجری (۱۰۹۳ میلادی) اسماعیلیان قصبه ای انجروود را گرفتند و قوای (ده هزار) نفری سلجوقیان را به فرماندهی ابومحمد زعفرانی شکست دادند. و راه را برای گرفتن قلعه های دیگر هموار ساخت. حسن صباح در ۴۸۹ هجری (۱۰۹۶ میلادی) کیابزرگ امید را با سه نفر دیگر رؤسای اسماعیلی (کیا ابوجعفر، ابوعلی و گرشاسپ) برای گرفتن بسیار مهم در غرب الموت، بنام لمسرکه بنام تبسر نیز خوانده میشد فرستاد که این قلعه توسط کیابزرگ امید گرفته شد. حسن صباح قلعه را با استحکامات قوی بازسازی کرد و کیابزرگ امید بیش از بیست سال در قلعه ای لمسر که دومین قلعه ای مهم در سلسله قلاع اسماعیلی در دیلم بود. سپری نمود.

اسماعیلیان نزاری بعد ازین پیروزی به مرکز قدرت سلجوقیان یعنی اصفهان متوجه شدند که رهبری اسماعیلیان را درین منطقه احمد بن عبدالملک بن عطاش به عهده داشت در سال ۴۹۴ هجری ق (۱۱۰۰ میلادی) قلعه شاهدز را در اصفهان تصرف کرد و به تعداد (سی هزار) نفر را به مذهب اسماعیلی در آورد. و قدرت سلجوقیان را ضعیف ساخت. فرماندهان قلعه های مستحکم از طرف الموت مقرر میشدند و عموماً از عمل و ابتکار منطقه خود آزاد بودند. هر سرزمین اسماعیلی تحت رهبری یک رئیس قرار داشت.

«در سال ۴۹۴ هجری (۱۱۰۱ میلادی) برکیارق و سلطان سنجر برای از میان برداشتن اسماعیلیان با هم توافق کردند و فرمان قتل عام اسماعیلیان اصفهان را صادر نمودند. و نزاریان را به نام های توهین آمیزی یاد میکردند.»<sup>۶۰</sup>

اسماعیلیان با وجود چنین تهدیدات و درگیری ها فعالیت های خود را برهبری احمد بن عبدالملک بن عطاش در اصفهان و دیگر مناطق شدت بخشیدند. احمد خود را بنام معلم کودکان در پایگاه نظامی سلجوقیان در قلعه ای شاهدز (دزکوه) معرفی کرد و بسیاری از محافظان پایگاه را به مذهب اسماعیلی در آورده بود. و قلعه ای شاهدز را اسماعیلیان گرفتند. با گرفتن قلعه ای شاهدز فعالیت اسماعیلیان زیاد تر شد و یک تعداد از امیران و سپاهیان سلجوقیان نیز مذهب اسماعیلیه را قبول کردند. حسن صباح و جانشینان او در الموت تا زمانیکه امامان نزاری خود عملاً زمام امور جامعه و دعوت اسماعیلی و دولت خود را در دست گرفتند، حجتان امام غایب محسوب میشدند درین وقت اسماعیلیان نزاری ایران دعوت جدیدی را در ایران آغاز کردند که به زبان فارسی بود.

در سال ۵۰۰ هجری ق (۱۱۰۷ میلادی) سلطان محمد تپر پادشاه سلجوقیان قلعه شاهدز را محاصره کرد داعی احمد بن عبدالملک بن عطاش شجاعانه از خود دفاع نمود ولی دستگیر گردید. سلجوقیان او را زنده پوست کردند و پسر احمد را نیز بقتل رسانیدند و سرهای آنها را به نزد مستظهر خلیفه ای عباسی فرستادند. و در سال ۵۰۱ هجری (۱۱۰۸ میلادی) سلطان محمد تپر گرفتن قلعه ای ارجان را به عهده ای فخرالدین چاولی گذاشت و این قلعه را ویران کرد. و درین سال یک قوار را تحت قیادت وزیرش ضیاء الملک پسر نظام الملک به قلعه ای رودبار فرستاد. با نزاریان جنگ شدید صورت گرفت سلجوقیان قلعه رودبار را تصرف کردند. ولی به گرفتن قلعه ای الموت موفق نشدند.

در سال ۵۰۳ هجری (۱۱۰۹ میلادی) کار تسخیر قلعه ای الموت را به انوشنگین شیرگیر حکمران ساوه گذاشتند شیرگیر فکر میکرد که حمله ای مستقیم بالای الموت فایده ندارد بران شد که نزاریان را از راه خسته ساختن و فرسودن آنها را ضعیف سازد. بعداً سلجوقیان مدت ( ۸ ) سال پی در پی قلعه الموت و دیگر قلعه ها را تحت حملات خود قرار دادند و محصولات کشاورزی را سوختاندند ولی موفق به گرفتن قلعه ها نه شدند. نزاریان مقاومت کردند.

حسن صباح در پایان عمر خود کیابزرگ امید را که در قلعه لمسر حکمران بود به قلعه الموت خواست و خودش در سال ۵۱۸ هجری ق ( ۱۱۲۴ میلادی ) در اثر مرضی فوت کرد. اسماعیلیان نزاری به حسن صباح به دیده قدر مینگریستند و او بنام سیدنا میخواندند او مدت ( ۳۰ ) سال در الموت مصروف کتابت و دعوت نزاری بود و در رعایت قوانین شرع بسیار دقیق بود و اجرای آنها در جامعه اسماعیلی سخت گیر. جانشین حسن صباح ، کیابزرگ امید نام داشت که از مردم دیلم بود نیز یک فرمانده توانا و شجاع بود خط و مش حسن صباح را تعقیب میکرد.

در سال ۵۲۰ هجری ق ( ۱۱۲۶ میلادی) سلجوقیان برای آزمایش توانایی فرمانده جدید الموت، بالای قلاع رود بار و قهستان حمله کردند ولی نزاریان متحداً از خود دفاع کردند و حتی چند قلاع دیگر را نیز در رودبار از سلجوقیان گرفتند و همچنان قلعه دیگر را در حومه الموت بنام قلعه میمون

<sup>۶۰</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلی، صفحه ۴۰۷ ، فرهاد دفتری

دژ جدیداً اعمار ساختند. بناءً سلجوقیان امید خود را در گرفتن قلعه های نزاری از دست دادند. سلطان محمد(دوم) و سلطان سنجر سلجوقی با نزاریان اسماعیلی صلح کردند که ازینرو اسماعیلیان نزاری متحدان بیشتری در اردوی سلجوقیان بدست آوردند. و در سال ۵۲۶ هجری ق (۱۱۳۲ میلادی) نزاریان ایران، ابوهاشم «علوی» را که مدعی امامت زیدیه بود و پیروانی در خراسان نیز داشت در دیلم شکست دادند. اسماعیلیان نزاری یک نیروی قوی شدند.

تا پایان دوره ای بزرگ امید نزاریان بطور واضح دولت مستقلی برای خود تشکیل داده بودند سرزمین های پراکنده ای قلمرو این دولت در اساس مرکب بود از دو منطقه در ایران یعنی رودبار ناحیه ای وسیع در قهستان و بخش جنوبی جبل بهراء در شام(سوریه). پایتخت این دولت معمولاً قلعه ای الموت و گاهی بصورت اتفاقی یکی از قلاع رودبار بود. قلمرو نزاریان در قهستان وسیع بود اما پیوسته بهم نبود و چندین شهر و قلعه را شامل میگردید. نزاریان که قلعه های خود را در شرق کوه البرز از دست دادند اما قلعه های دیگر در قومس و گردکوه در دست داشتند و گردکوه آخرین قلعه بود که به مغولان تسلیم شد. در شام نزاریان منطقه ای جبل بهراء تحت تسلط خود داشتند و رئیس شان در منطقه ای مصیاف و یا کھف مستقر بود که از طرف الموت منصوب میشد. با وجودیکه سرزمین های نزاریان به مسافت زیاد از یکدیگر دور بودند ولی همبستگی و وحدت باهم داشتند.

در سال ۵۳۲ هجری ق (۱۱۳۸ میلادی) کیابزرگ امید در گذشت و پسرش بنام محمد در الموت جانشین او شد. روابط بین نزاریان و سلجوقیان درین دوره نیز خوب بود و اسماعیلیان نزاری مواضع خود را تحکیم بیشتر بخشیدند. حتی نزاریان قهستان کوشش کردند که دعوت اسماعیلی را در غور (افغانستان مرکزی)، گرجستان و دیگر مناطق ماوراء قفقاز گسترش دهند و استقلال خود را در مقابل سلجوقیان حفظ کردند. و در دعوت اسماعیلی متحد بودند و رهبری الموت را قبول داشتند.

«حسن صباح و دو جانشین بعدی او از هیچ یک از امامان بعد از مولانا نزار نامی نبردند. چنین مینماید که با نبودن امامی حاضر و ناظر حسن صباح که ریاست عالییه ای دعوت نزاری را بر عهده داشت، سر انجام، به عنوان حجت امام شناخته شد. اصطلاح حجت از قبل برای یکی از مراتب بالای تشکیلات دعوت فاطمی بکار رفته بود. و اکثریت اسماعیلیان اولیه رهبران مرکزی نهضت اسماعیلی را حجت های امام مستور، مولانا محمد بن اسماعیل میگفتند و عقیده برین بود که در زمان غیبت و اختفای امام حجت یا نماینده ای اودر میان مردم است.»<sup>۶۱</sup>

در سال ۵۵۷ هجری ق (۱۱۶۲ میلادی) محمد بن کیابزرگ امید در گذشت حسن جانشین او گردید که در بین نزاریان محبوبیت زیاد داشت. حسن شخصی است که حسن صباح وعده آمدنش را داده بود. یعنی مولانا حسن علی ذکرالسلام بن مولانا القاهر است. مولانا حسن اولین امام نزاری است که علناً خود را در الموت آشکار ساخته بود مؤرخان میگویند که : « حسن در هر زمینه دانش زیاد داشت، بر فلسفه و تصوف واقف بود و بر تأویل اسماعیلی و کاربردهای آن استادی داشت.

<sup>۶۱</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۴۰۲ ، فرهاد دفتری

مولانا حسن بتاریخ (۱۷) رمضان سال ۵۵۹ هجری ق (۱۱۶۴ میلادی) دستور داد که در مصلاهی عمومی الموت منبری که روی به جانب مغرب داشت نهادند و چهار علم بزرگ به چهار رنگ مختلف (سفید، سرخ، زرد و سبز) بر چهار ستون منبر نصب کنند و نماینده گان مختلف سرزمین های نزاری را به قلعه الموت دعوت کرد نزاریان رودبار و دیلم در مقابل منبر جای داده شدند، آنانی که از خراسان و قهستان آمده بودند در دست راست منبر، نزاریانی که از مرکز و غرب ایران آمده بودند در سمت چپ منبر جای گرفتند و مولانا حسن که جامه ای سفید پوشیده بود به منبر بالا شد و به حاضرین مجلس سلام و تهنیت گفت و بعداً با صدای بلند پیامی را که چنین می نمود از امام مستور مخفیانه به او رسیده است و متضمن دستورهای تازه برای پیروان او است بیان داشت:

« امام زمان شما را درود و ترحم فرستاده است. و بنده گان خواص گزیده ای خویش خوانده و بار تکلیف شریعت از شما بر گرفته و شمارا به قیامت رسانیده است. آنگاه خطبه ای به زبان عربی ایراد کرد به این اسم که عین سخن امام است و فقیه محمدبستی را که عربی میدانست بر پای منبر داشت تا خطبه را به زبان فارسی برای حاضرین ترجمانی کند. در خطبه حسن نه تنها داعی و حجت، بلکه خلیفه ای امام خوانده شده بود، با اقتدار بیشتر و مرتبه ای بالاتر. امام همچنان از پیروان خود خواسته بود که شیعیانش در امور دینی و دنیوی مطیع و تابع حسن باشند و حکم او را محکم دارند و قول او را قول امام بشناسند و بعد از ایراد خطبه از منبر پایین آمد و دو رکعت نماز خواند و مردم را به افطار دعوت کرد و گفت امروز عید قیامت است و مردم به جشن و شادی مشغول شدند و از آن روز باز نزاریان هفدهم رمضان را هر سال جشن میگیرند.»<sup>۶۲</sup>

بعد از گذشت (دو) ماه مراسم مشابهی در قلعه مومن آباد قهستان دایر گردید و خطبه که در الموت ایراد شد، رئیس مظفر رئیس داعیان قهستان برای مردم خواند. در حقیقت اظهارات مولانا حسن در الموت و مومن آباد به اعلام قیامت، آن روز واپسین که همه در انتظار آن هستند و در آن روز به حساب اعمال آدمیان رسیده گی میشود و گروهی برای همیشه به بهشت و گروهی به دوزخ میروند، منجر گشت. دستگاه رهبری نزاریان درین زمان بر باطن یعنی معنویت درونی دین، بیشتر از ظاهر یعنی معنای لفظی شریعت تاکید میکردند. ازینرو از مومنان در دور قیامت انتظار میرفت که توجه بیشتری به کشف و واقعیت باطنی و روحانی نهفته در پشت احکام اثباتی دین شان دهند.

نزاریان که مدت (هفت) دهه از نماینده اصلی امام یعنی حجت پیروی و اطاعت کرده بودند مشتاقانه در انتظار ظهور خود امام بودند که اکنون آن انتظار به سر آمده بود. حسن صباح که وعده آمدنش را داده بود اینک سر انجام خود را به مردم شناسانده بود.

در سال ۵۶۱ هجری ق (۱۱۶۶ میلادی) مولانا حسن علی ذکر السلام به شکل مرموز در قلعه لمسر به شهادت رسید و پسرش نورالدین محمد به امامت رسید. مولانا نورالدین محمد ملقب به اعلاهی محمد در تعالیم خود تاکید بر نقش اساسی امام، بخصوص امام حاضر، امام زمان، داشت. اصل عقیده قیامت به صورتی که مولانا اعلاهی محمد عرضه میداشت متضمن استحاله و دگرگونی کامل شخصی نزاریان بود که ازین پس باید امام را به واقعیت روحانی حقیقیش بشناسند.

<sup>۶۲</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۴۴۱، فرهاد دقتری

در سال ۶۰۷ هجری ق (۱۲۱۰ میلادی) مولانا اعلائی محمد رحلت نمود و پسرش مولانا حسن ملقب به جلال الدین به امامت رسید مولانا جلال الدین حسن که از انزوای جامعه نزاری از جهان خارج خسته شده بود تمایل داشت که روابط خوب را با تمام مسلمانان برقرار کند. به پیروان خود دستور داد که احکام شرع را به روش اهل سنت بکار برند. بعداً سفیران خود را نزد ناصر خلیفه عباسی و محمد پادشاه خوارزم و دیگر حکمرانان فرستاد و آنها را از سیاست و خط و مش خود آگاه ساخت و خلافت عباسی حکومت مولانا جلال الدین حسن را برسمیت شناخت. مولانا جلال الدین حسن در سال ۶۱۸ هجری (۱۲۲۱ میلادی) رحلت نمود و پسرش علاوالدین محمد به امامت رسید او نیز روابط خو را مانند پدرش حفظ کرد.

## ۲۸. مولانا شمس الدین محمد

نام اصلی مولانا شمس الدین محمد بنام محمد لقبش شمس الدین است که در سال ۶۳۲ هجری ق (۱۲۳۴ میلادی) در قلعه الموت تولد گردید. و در سال ۶۵۴ هجری ق (۱۲۵۶ م) مقارن حملات مغول بالای اسماعیلیان به علت خرابی اوضاع دشوار به دستور پدرش بعد از نص امامت به آذربایجان انتقال داده شد و در منزل شخصی نزاری قهستانی شاعر اسماعیلی بنام سعدالدین که یکی از داعیان امام بود زنده گی اختیار کرد و بعد از شهادت پدرش مولانا امام رکن الدین خورشاه در سال ۶۵۵ هجری ق (۱۲۵۷ میلادی) به امامت رسید. به روایت نزاری، گروهی از بزرگان اسماعیلی پیش از سقوط الموت پسر خود سال مولانا رکن الدین خورشاه که شمس الدین نام داشت پنهانی به آذربایجان برده بودند او در آنجا به عنوان درزی گر مخفیانه زنده گی میکرد و نام مستعار زر دوز داشت.

مولانا شمس الدین محمد در شهر زردوز آذربایجان برای دعوات یک مرکز تاسیس کرد که از شمشر مغولان نجات یافته بود و بعد از مدتی ارتباط خود را با پیروانش برقرار ساخت. اگرچه اکثریت اسماعیلیان نزاری در اثر حملات مغولان کشته شدند و تمام خزاین نزاریان را مغولان گرفتند و قلاع نزاریان را ویران ساختند. نزاریانی از قتل عام مغولان نجات یافته بودند به افغانستان، سند، پنجاب و دیگر بخش های هند رفتند و نزاریان رودبار مجدداً متشکل شدند و بعد از کمتر از بیست سال بعد از سقوط الموت یک قدرت نظامی را بوجود آوردند و دوباره بالای مغولان حمله بردند و قلعه های الموت، قهستان و گردکوه را دوباره تصرف کردند. و به حملات متقابل مغولان مواجه شدند.

در تاریخ اسماعیلیان (سه) شمس وجود داشت که عبارت اند از :

1. شمس تبریز : - شمس تبریز فرزند امام علاوالدین محمد یعنی کاکای امام شمس الین محمد است. از اینکه از تبریز بود بنام تبریزی یاد میشود او استاد صوفی مشهور اسلام مولانا جلال الدین محمد بلخی بود.

2. امام شمس الدین محمد : - اما شمس الدین محمد فرزند مولانا رکن الدین خورشاه است که بعد از رحلت پدرش طبق نص امامت ، به امامت رسید.

3. پیر شمس الدین سبزواری : - پیرشمس الدین سبزواری که یکی از اولاده مولانا امام جعفر صادق میباشد که در زمان مولانا قاسم شاه پسر امام شمس الدین محمد به حیث پیر به هندوستان فرستاده شد.

گروهی از اسماعیلیان معتقد اند فلاسفه و علمای بزرگ از جمله شمس الدین محمد تبریزی، حسام الدین محمد و مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز درین دوره زنده گی میکردند . فرو ریختن دولت نزاریان ایران، نزاریان شام را نیز تکان داد. و چندی بعد آنها نیزمورد تهاجم مغولان قرار گرفتند و درسال ۶۵۶ هجری ق ( ۱۲۵۸ میلادی) خلافت عباسی را سقوط دادند و متوجه شام شدند ودرسال ۶۵۸ هجری ق ( ۱۲۶۰ میلادی) وارد دمشق مرکز شام شدند دیری نگذشت که بیبرس از سلاطین ممالیکی مصر مغولان را از شام خارج ساخت و نزاریان نیز همراه سلاطین ممالیکی مصر همکاری کردند اما سلاطین ممالیکی نزاریان شام را سقوط دادند.

مولانا شمس الدین محمد در سال ۷۱۰ هجری ق ( ۱۳۱۰ میلادی) بعد از (۵۳) سال امامت در آذربایجان رحلت نمود.

## ۲۹. مولانا قاسم شاه

مولانا قاسم شاه پسر مولانا شمس الدین محمد در سال ۶۶۰ هجری ق ( ۱۲۶۲ میلادی) در شهر آذربایجان تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در ۷۱۰ هجری ق ( ۱۳۱۰ میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید. اما به علت ادعای محمد شاه برادر مولانا امام وضع دشوار شد و سلسله امامان نزاری به (دو) شاخه تقسیم شدند یکی بنام قاسم شاهی و دیگری بنام محمد شاهی. که این جدایی نزاریان به دو شاخه ضربه دیگری بود که بر اسماعیلیان نزاری وارد کرد.

سلسله محمد شاهی در ابتداء در بخش های شمال ایران و آسیای مرکزی اهمیت یافتند و در قرن (دهم) هجری ق (شانزدهم میلادی) مقر آن به هند انتقال یافت و در آخر قرن ( دوازدهم ) هجری ق ( هجدهم میلادی) این سلسله از امامان نزاری از بین رفت. و شاخه قاسم شاهی تا حال دوام دارد و تمام جمعیت اسماعیلیان نزاری جدید را شامل میشود که بر نص امامت مولانا قاسم شاه معتقد بودند.

مولانا قاسم شاه در امور مهاجرین اسماعیلی در هند، افغانستان، شام، ملتان و پامیر توجه زیاد نمود زیرا که بعد از سقوط الموت یک تعداد اسماعیلیان که زنده ماندند به این مناطق مهاجر شدند و جامعه پراکنده اسماعیلی را در چنین شرایط به تقیه در آورد و بعد از الموت نزاریان ایران به عنوان بخشی از روش ها به جامعه غیر در آمدنی خویش را در زیر خرقه صوفیان پنهان ساختند. چنانچه اولین شاعر نزاری بعد از الموت سعدالدین قهستانی اندیشه های خود را برای پنهان داشتن از اسماعیلیه به صوفیان بیان داشت. بدون آنکه رابطه با طریقه صوفیان داشته باشد. این کار او سرمشق برای بسیاری از نویسندگان بعدی نزاری در ایران، افغانستان و آسیای مرکزی شد.

نزاریان بعد از ویران ساختن قلاع اسماعیلی در قهستان، حکومت آنجا را به خانواده آل کرت که مذهب سنی داشتند سپردند. مولانا قاسم شاه داعیان را به مناطق مختلف فرستاد که داعی شاه نزار را به هند، بهاولدین ذکریا را به بدخشان، تبت و کشمیر، شمس الدین علی را نیز به هند و برادر خود مومن شاه را به فارس، خراسان و قزوین فرستاد. آنها مذهب اسماعیلیه را تبلیغ میکردند و بسیاری از مردم مذهب اسماعیلیه را قبول کردند. و تعداد اسماعیلیه زیاد گردید.

مولانا شمس الدین سبزواری را که در سبزواری ایران زنده گی میکرد و از اولاده مولانا جعفر صادق میباشد لقب پیر داد و جهت تبلیغ به هند فرستاد که درین دوره در نقاط مختلف بدخشان، کشمیر، ملتان، سند، ایران و کراچی بسیاری از مردم به مذهب اسماعیلیه گرویدند و خود مولانا قاسم شاه در شهر آذربایجان بطور مخفی زنده گی میکرد و پیروان او نیز به شیوه صوفیانه به جامه مریدان آنها بیرون می آمدند. صوفیان نیز سنت باطنی خویش را که مبتنی بر تمایز نهادن میان ابعاد ظاهر و باطن دین، یعنی میان شریعت و معنی درونی آن بود، داشتند.

درین دوره بعد از تهاجم مغولان در الموت سلسله های مختلف بوجود آمدند و برای نزاریان فرصت مناسب پیدا شد و دوباره در دیلم جمع شدند از آن جمله کیا سیف الدین در سال ۷۷۰ هجری ق ( ۱۳۶۸ میلادی) سلطه خود را بر نواحی دیلم گسترش داد و از اسماعیلیان طرفداری کرد ولی به سلسله محلی زیدی رو برو گردید و جنگ بین شان صورت گرفت و سیدعلی مؤسس سلسله زیدیه بر نواحی آن مسلط گردید.

مولانا قاسم شاه در سال ۷۷۰ هجری ق ( ۱۳۷۰ میلادی) بعد از ( ۶۰ ) سال امامت در گذشت و پسرش بنام اسلام شاه طبق نص امامت، به امامت رسید.

### ۳۰. مولانا اسلام شاه

نام اصلی مولانا اسلام شاه بنام سید احمد لقبش اسلام شاه است که در ۷۴۵ هجری ق ( ۱۳۴۴ میلادی) در قایم آباد تولد گردید. وبعد از رحلت پدرش در ۷۷۰ هجری ق مطابق سال ۱۳۷۰ میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید. مولانا اسلام شاه در ابتداء در آذربایجان زنده گی میکرد ولی بعداً به شهر بابک و کهک ( کرمان ایران ) سکونت اختیار کردند و از ایران به اسماعیلیان شام و ایران هدایت داد که بطور مخفی زنده گی کنند و مخفیانه مردم را به مذهب اسماعیلیه دعوت کنند و در کار دعوت از احتیاط کار بگیرند. به این ترتیب اسماعیلیان ایران و امامان شان در کار تقیه بعد از سقوط الموت موفق بودند و اطلاعات در مورد امامان بسیار اندک و ناچیز است. در زمان مولانا اسلام شاه مقر مرکزی امامان اسماعیلیان قاسم شاهی در انجدان که در نزدیک یک کوه کم ارتفاع در مرکز ایران در حوالی محلات و قم واقع است انتقال یافت و در مدت (دو) قرن مقر امامان قاسم شاهی باقی ماند.

مولانا اسلام شاه داعیان اسماعیلی را به مناطق مختلف افغانستان، بدخشان، هونزه چنرال، کابل، یارقند (در سینکیانگ چین)، کاشغر، چین و دیگر مناطق فرستاد. «یکی از نخستین داعیان که سید ملنگ شاه نام داشت حکمرانی و وظایف خود را در شغنان یکی از نواحی بسیار عمده بدخشان مستقر ساخت. و به دنبال او داعی (دومی) بنام میر سید حسن شاه خاموش به آن منطقه فرستاده شد. این داعیان اسماعیلی سلسله پیران و میران تشکیل دادند که بر شغنان، روشان و نواحی مجاور در بدخشان تا روزگار جدید حکومت کردند تمام مناطق آسیای مرکزی که کوه های پامیر و هندوکش آنرا محافظت میکردند، از خطر حملات مغول ها مصوون ماند.»<sup>۶۳</sup>

اما در نیمه قرن (نهم) هجری ق (پانزده میلادی) جزء امپراتوری تیموری در آمد. بعد از تیموریان، بدخشان را از یک ها گرفتند. ولی سلسله های محلی مختلف از آن جمله سلسله تیموریان محلی و میران اسماعیلی شغنان پیوسته در برابر حکومت آنها مقاومت میکردند و مردم را به مذهب اسماعیلیه دعوت میکردند. و مردم به مذهب اسماعیلی پایبند بودند.

در دوره امامت مولانا اسلام شاه کار دعوت در مناطق مختلف جاری بود. مولانا اسلام شاه درین دوره پیر صدرالدین سبزواری پسر پیر شمس الدین سبزواری که در سال ۶۷۹ هجری ق (۱۳۰۰ میلادی) در سبزواری تولد گردیده بود تعلیمات اسلامی را فرا گرفته بود، به ایران خواست و بخاطر دعوت اسماعیلی به هند و پاکستان فرستاد در اثر کار و فعالیت پیر صدرالین بود که که قسمت های زیادی در سند، پنجاب، گجرات و دیگر مناطق به مذهب اسماعیلی گرویدند و مولانا امام لقب پیر را به او داد. و مسلمانان مذاهب دیگر بخاطر پاکدامنی و صداقت او، او را لقب خواجه دادند که معنی خواجه عزیز و صاحب خانه است. پیر صدرالدین در هند در مناطق سند، پنجاب، کشمیر و دیگر مناطق جماعتخانه ها ساخت و اولین جماعتخانه را در کوته مکان (پنجاب) ساخت و مکی را در آن مقرر کرد و نزرانه جماعت را به مولانا امام آورد و دعا و برکات را از طرف مولانا امام برای شان داد.

مولانا اسلام شاه معاصر امیر تیمور گرگان (تیمور لنگ) بود و نخسین امام سلسله قاسم شاهی بود که در انجدان ایران زنده گی میکرد و زنده گی فقیرانه داشت و مردم را مخفیانه به مذهب اسماعیلی دعوت مینمود. درین دوره امنیت در ایران خوب بود و حکومت خورد و محلی در مناطق مختلف بوجود آمده بودند.

« امامان نزاری در آغاز دوره ای انجدان مانند رهبران و پیشوایان بعضی از جوامع و نهضت های مذهبی دیگر از تغیر اوضاع و احوال وجود دینی ایران، که از مشخصات آن تفرقه ای سیاسی، شیوع جانبداری از آل علی و گرایش های و تمایلات شیعی از طریق برخی از طریقت های صوفیانه بود، استفاده کردند. در چنین اوضاعی، امامان نزاری با آنکه هنوز هویت خود را مخفی میداشتند، دعوت خویش را از نوسازمان دادند.»<sup>۶۴</sup>

<sup>۶۳</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۲۲۳، فرهاد دفتری  
<sup>۶۴</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۲۳۱، فرهاد دفتری



در نزد نزاریان قاسم شاهی دوره ای انجدان امام حاضر نقش و مقام اصلی و مرکزی را در اعتقادات نزاری داشت. امام حاضر را در حقیقت روحانی واقعی او، به عنوان تجلی کلمه ای الهی، مشاهده کرد. و رسیدن بدان دانش آرزوی نهایی هر مومن بود. و در راس سلسله مراتب تشکیلاتی دعوت نزاریان قاسم شاهی در دوره ای انجدان، شخص امام قرار داشت که حاضر و ناظر بود و کوشش میکرد که با پیروان خود تماس مستقیم داشته باشد.

در سال ۷۹۵ هجری ق (۱۳۹۲ میلادی) مطابق ۷۷۲ هجری شمسی امیر تیمور گرگان بالای مازندران، فارس و سیستان حمله کرد که اسماعیلیان نیز در آن مناطق زنده گی میکردند آنها بعد از اشغال الموت توسط هلاکو نواسه چنگیز از قتل عام هلاکو نجات یافته بودند و در آن مناطق زنده گی داشتند توسط امیر تیمور گرگان به شهادت رسیدند به این ترتیب دفعه دوم قتل عام اسماعیلیان صورت گرفت.

مولانا اسلام شاه در سال ۸۲۴ هجری ق (۱۴۳۴ میلادی) بعد از (۵۴) سال امامت رحلت نمود و پسرش محمد طبق نص امامت، به امامت رسید.

### ۳۱. مولانا محمد ابن اسلام شاه

مولانا محمد بن اسلام شاه در سال ۷۷۳ هجری ق (۱۳۷۲ میلادی) در شهر کهک (بابک) کرمان تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال ۸۲۴ هجری ق (۱۴۳۴ میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید. مولانا محمد با پیروی از پدرش داعیان اسماعیلی را به مناطق مختلف فرستاد و در شهرها و مراکز اصول اسماعیلی تدریس را بقاء نهاد.

حسن کبیرالدین پسر پیر صدرالدین حجت مولانا محمد بن اسلام شاه در هند بود حسن کبیرالدین در سال ۷۹۵ هجری ق (۱۴۱۶ میلادی) بعد از وفات پدرش به حیث داعی تعیین شده بود که قبلاً همراه پدرش به دیدار مولانا اسلام شاه مشرف شده بود و قتیکه هنوز پدرش نیز زنده بود مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت میکرد. بعداً لقب پیر را به جای حجت و لقب ملاو آخند را به جای داعی قرار داد و در سازمان جدید پیر نایب امام گردید و از نزدیک ترین مقام به امام بود که در بیشتر مناطق این پیران به شکل موروثی باقی ماندند مانند: بدخشان، بعضی مناطق آسیای مرکزی، هند، افغانستان و دیگر مناطق اسماعیلی.

مولانا محمد بن اسلام شاه توسط تعلیق و خطوط با مریدان خود ارتباط داشت و همیشه حالت جماعت را پیرسان میکرد و پیران را جهت تبلیغ مذهب اسماعیلی به مناطق مختلف فرستاد. امامان نزاری در آغاز دوره انجدان مانند رهبران و پیشوایان نهضت های مذهبی دیگر از تغیر اوضاع و احوال دینی ایران که از مشخصات آن تفرقه سیاسی، شیوع جانبداری از آل علی و تمایلات شیعی از

طریق بعضی از طریقه های صوفیان استفاده کردند. امامان نزاری با وجودیکه هنوز هویت خود را مخفی میداشتند دعوت خویش را از نو سازمان دادند تا ازین طریق نفوذ خود را گسترش دهند رهبری این جوامع بعد از سقوط الموت در دست پیرها و میرها بود که به عنوان داعیان وظایف خود را انجام میدادند و خود را در زیر خرقه صوفیان پنهان میساختند.

صوفیان نیز تاویل و تعالیم باطنی را که بیشتر به اسماعیلیان منسوب بود، بکار میبردند که درحقیقت یک نوع به هم آمیختگی و اختلاط میان تصوف ایران و اسماعیلیان نزاری که (دو) سنت باطن گرای مستقل در عالم اسلام بودند، پدید آمده بود. و فرصت بیشتری برای فعالیت های نزاریان بوجود آورد یکی ازین نمونه های قدیمی تعامل میان تصوف و پدرش در سال ۸۶۸ هجری ق ( ۱۴۶۳ میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید. اسماعیلی گری رساله صوفی مشهور گلشن راز از محمود است.

مولانا محمد بن اسلام شاه با سیده خدیجه بی بی دختر سید عالم شاه ازدواج کرد احتمالاً درین دوره اسماعیلیان برای بقای خود از میراث تصوف استفاده نمودند و در لوای صوفیه زنده گی میکردند. در دوره مولانا محمد بن اسلام شاه بسیاری از اسماعیلیان به صنایع روی آوردند و به خصوص در هنر زرگری پیشرفت زیاد نمودند. و مذهب اسماعیلیه رو به ترقی بود درین دوره حکومت تیموریان ضعیف گردیده بود و امنیت در ایران خراب شد ولی اسماعیلیان در امن زنده گی میکردند بخاطریکه انجدان از مراکز اصلی سلسله های سنی مذهب که بر ایران حکومت میکردند به دور بود. و در نزدیکی شهرهای قم و کاشان که از مراکز سنتی تعالیم شیعی در ایران بود، قرار داشت.

مولانا محمد بن اسلام شاه در سال ۸۶۸ هجری ق ( ۱۴۶۴ میلادی) بعد از مدت ( ۴۰ ) سال امامت رحلت نمود و پسرش مستنصر بالله (دوم) طبق نص امامت به امامت رسید.

## ۳۲. مولانا مستنصر بالله ( دوم )

نام اصلی مولانا مستنصر بالله دوم بنام حیدر علی بن مولانا محمد بن اسلام شاه است که در سال ۸۰۶ هجری ق ( ۱۴۰۲ میلادی) در شهر بابک کرمان بدیا آمد و بعد از رحلت پدرش در سال ۸۶۸ هجری ق ( ۱۴۶۴ میلادی) مولانا مستنصر بالله دوم به شاه قلندر نیز معروف بود و در بین مردم محبوبیت داشت طبق نص امامت، به امامت رسید.

مولانا مستنصر بالله دوم علم مروجۀ دوران خود را تحصیل کرده بود که نمونه آن نخستین آثار بعد از الموت بزبان فارسی بوسیله ابو اسحق قهستانی و خیرخواه هراتی که از جمله نویسندگان پر کار و یکی از داعیان اسماعیلی در غرب افغانستان بود، پدید آورده شده است. نزاریان انجدان درین دوره یک سازمان تشکیلات عمومی را ایجاد کردند که نقش اساسی در اثبات و در بیان و اظهار هویت آنان داشت. او نخستین امام نزاری قاسم شاهی است که به طور قطع و یقین با انجدان ارتباط داشت و این محل تا قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) مقر امامان قاسم شاهی بود.

ظهور امامان و دسترسی داشتن جامعه به آنها از طریق میانجی گری نماینده گان و کار گزاران معتمد یا داعیان از وسایل اساسی این تحول جدید بود. قبل از دوره احیای انجdan و حتی مدتی بعد از آن بسیاری از گروه های نزاری از هم متلاشی شدند. و به علت عدم تماس با امام خود یا نماینده او، هویت های جدید کسب کرده بودند. اما نزاریان در ایران که اکثریت اهالی آن سنی مذهب بودند هنوز به کار داشتن تقیه را یک امر ضروری میدانستند و خویشتن را به جامه صوفیان در آوردند. ازینرو امامان نزاری درین دوره مانند مشایخ صوفیه کلمات چون شاه و علی بر نام خود می افزودند و اصطلاحات مرشد و مرید صوفیان را بکار میبردند و از نظر خارجییان، امام نزاری که در انجdan زنده گی میکردند یک مرشد صوفی یا پیر یا شیخ بود. و نیز آنها را سادات پارسامنش علوی و از اعقاب پیامبر (ص) میشمردند. نزاریان عادی همچون مریدان امام عمل میکردند.

« در بافت رابطه صوفی - نزاری در اوایل دوران انجdan، شواهد گران بهایی در کتابی بنام پندیات جوانمردی، در باره نصایح و اندرزهای مولانا امام مستنصر بالله دوم باقیمانده است. این خطابات برای مومنان حقیقی و کسانی که در جستجوی یافتن معیارهای عالی سلوک و اخلاق و فتوت روحانی هستند تقدیر شده است. خواجه های نزاری این کتاب را به زبان گجراتی ترجمه کردند و عقیده دارند که این پندیات را امام وقت برای رهنمایی و هدایت شان فرستاده است. نزاریان بدخشان، هونزه و نوایی شمال پاکستان این پندیات را حفظ کردند. در کتاب پندیات جوانمردی به نزاریان با اصطلاح صوفیان اهل حق و اهل حقیقت اشاره شده است و امام نیز پیر، مرشد و قطب خوانده شده است.»<sup>۶۵</sup>

نزاریان درین دوره دارای یک سازمان دعوت سری بودند که در رأس شان امام حی وزنده قرار داشت که بعد از امام، حجت که در پایگاه دعوت با امام قرار داشت رئیس اجراییه سازمان دعوت و دستیار امام بوده است. در مرتبه پایانتر از حجت، داعی قرار داشت که مسؤل باز رسی مختلف در جوامع مختلف بوده و دادن گذارش از وضعیت آنها به پایگاه مرکزی دعوت و بردن دستور از امام و حجت به رهبران محلی بود. مرتبه پایین تر از داعی، معلم قرار داشت که فعالیت او مربوط به یک منطقه خاص بود که از طرف حجت به تأیید امام مقرر میشد و هر معلم را (دو) ماذون یاری میکردند ماذون اکبر و ماذون اصغر. ماذون اکبر اجازه داشت عقاید را بیاموزد و هر کس را به مذهب اسماعیلی دعوت کند و نوکیشان را بنام مستحب یاد میکردند و ماذون اصغر این کار را به اجازه معلم میتوانست انجام دهد.

در دوران امامت مولانا مستنصر بالله دوم اسماعیلیان آزادانه و بدون تقیه در تمام مناطق رفت و آمد میکردند و از احترام پادشاهان، امراء و حکام بر خوردار بودند ولی تمام مسعی را در تقیه بنیه مالی اسماعیلی صرف کرد و برای حمایت از پیشه وران، تجار، دهقانان، متخصصین و غیره تخصیص مالی نمودند و بعد از بهبود زندهگی مالی شان دوباره قرض خود را به خزانه اسماعیلی تحویل نمودند.

<sup>۶۵</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۲۳۳، فرهاد دفتری

مولانا مستنصر بالله دوم توجه خاص به علوم و ترقی جماعت داشت در مبانی دعوت تجدید نظر نمود و مجلس مناظره بین اسماعیلیان و علمای دعائی بر قرار نمود. داعیان توانا را به مناطق مختلف فرستاد که از آن جمله نواسه پیر حسن کبیرالدین بنام نوربخش در کشمیر، تبت و داعی نورصابربن حسن را به افغانستان، پیر شمس الدین دوم را به سند و داعی سید کمال الدین دوم را به پنجاب فرستاد که در نتیجه آن بسیاری از مردم به مذهب اسماعیلی گرویدند. حسن کبیرالدین فرزند پیر صدرالدین که جانشین پدرش بود عده زیادی از مردم هند را به مذهب اسماعیلیه درآورده بود به حضور مولانا امام آمده بود. همچنان پیر تاج الدین پسر پیر صدرالدین برادر حسن کبیرالدین که از طرف مولانا محمد بن اسلام شاه جهت دعوت به هند و پاکستان فرستاده شده بود به دیدار مولانا مستنصر بالله دوم و نذرانه مردم اسماعیلیه هند و پاکستان را با خود آورد که مورد قبول مولانا امام قرار گرفت که در جمله آن نذرانه یک کالای دوخت مردم اسماعیلی هند و پاکستان بود، مولانا امام کالا را به طور تحفه به پیر تاج الدین داد و مردم شک کردند که پیر کالا را به امام نداده است و خودش پوشیده است لذا پیر از غم و غصه در سال ۸۴۶ هجیری ش (۸۷۲ هجری ق) مطابق ۱۴۶۷ میلادی وفات کرد و مولانا امام مستنصر بالله بعد از وفات تاج الدین بخاطر شک کالای مردم هند و پاکستان داعی دیگر را به آنجا فرستاد. ولی بعد از وفات پیر تاج الدین یکی از پیران حسن کبیرالدین بنام امام الدین عبدالرحیم مشهور به به امام شاه کوشش کرد که در سند به مقام پیری برسد اما موفق نشد. زیرا که پیران حسن کبیرالدین از جانشینی کاکای خود تاج الدین خوش نبودند و به مخالفت برخاستند.

«مولانا امام که اختلافات و منازعات بلاانقطاع پسران پیر حسن کبیرالدین بر سر ریاست به تنگ آمده و خسته شده بود و در عین حال میخواست سلطه ای مستقیم خود را بر جامعه ای خوجه ها تثبیت کند، تصمیم گرفت دیگر پیری به آنجا نفرستاد و در عوض یک کتاب را بنام پندیات جوانمردی به آنها فرستاد که این کتاب اندرزها و رهنمودهای مولانا امام مستنصر بالله دوم انجدانی را در بر دارد جای (۲۶مین) پیرا، بعد از تاج الدین گرفت.»<sup>۶۱</sup> و مولانا امام هدایت داد که مطابق آن کتاب عمل کنند و مولانا مستنصر بالله دوم در سال ۸۸۵ هجری ق (۱۴۸۰ میلادی) بعد از مدت (۱۲) سال امامت رحلت نمود و پسرش مولانا عبدالسلام به امامت رسید.

### ۳۳. مولانا عبدالسلام

مولانا عبدالسلام فرزند مولانا مستنصر بالله دوم است که در سال ۸۱۴ هجری ق (۱۴۱۰ میلادی) و به روایت دیگر در سال ۸۲۶ هجری ق (۱۴۲۲ میلادی) در شهر بابک کرمان ایران بدنیا آمد و بعد از رحلت پدرش در سال ۸۸۵ هجری ق (۱۴۸۰ میلادی) مطابق نص امامت، به امامت رسید. نام دیگر مولانا امام عبدالسلام بنام محمود پسر مولانا مستنصر بالله است که در شهر انجدان مربوط اصفهان ایران زنده گی میکرد و گاهی به شهر بابک میرفت.

<sup>۶۱</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۲۴۴، فرهاد دفتری

در دوره امامت مولانا عبدالسلام هیأت از تمام منطق اسماعیلی برای دیدار و بیعت با مولانا عبدالسلام میآمدند و جشن ها برپا کردند. شاعر اسماعیلی بنام خاکی خراسانی به این مناسبت قصیده را به زبان فارسی قرائت نمود :

یا صاحب الزمان نظری کن مرا به حال در لطف خود نگر نگر منگر در افعال

درین جشن مولانا عبدالسلام تغییرات جدید را در دعوت و وظایف دینی اعلان نمودند که کلمه (مکی) را به (کامریا) تبدیل کرد. اسماعیلیان به مناسبت جشن جلوس امام هدایا و اموال را به امام تقدیم نمودند و دستور صادر کردند که خمس و ذکات که از زمان های گذشته به امام تقدیم مینمودند در مراسم جلوس امام تقدیم کردند. درین دوره اسماعیلیان اکثراً به تجارت و صنعت روی آوردند.

مولانا عبدالسلام کتابی را بنام پندیات جوانمردی برای خواجه های هند نوشته کرد که سراسر پند و اندرز است که از جمله پندیات آن یکی این است :

1. مومن آن است که زبانش حق باشد.

2. مومن آن است که سخنش یکی باشد.

کتاب دیگری بنام مدائن الاسرار است که از عقاید اسماعیلی و امور وحی الهی بحث میکند. همچنان کتاب عقاید اسلام درین دوره برای اسماعیلیان که در سرزمین های جدید پراکنده بودند، فرستاد. در کتاب پندیات پیوسته وظایف مومنان را در شناخت و اطاعت از امام حاضر خاطر نشان میسازد و تاکید میورزد که هیچ نوع از خود گذشتگی در مورد سفر به دیدار امام نیست و همچنان تاکید مشابهی از وظیفه مومنان برای پرداخت دیون مذهبی بویژه عشریه (ده یک) (دو) در (صد) از درآمد سالانه به امام است.

کار دعوت درین دوره جاری بود کار دعوت را در کشمیر نواسه پیرحسن کبیرالدین که نوربخش اولیاء علی نام داشت، پیش میبرد که از کشمیر به به جمو میرفت و از آنجا به بدخشان، گلگت، یارقند و دیگر جهت دعوت به مذهب اسماعیلی میرفت و نام او در کشمیر بسیار مشهور گردید و او را پیر مطها میگفتند در کار دعوت به مذهب اسماعیلی (دو) پسر او بنامهای سید شمس الدین دوم و سید اسماعیل شاه با ایشان کمک کردند و بعد از پیر مطها پسرش سید شمس الدین دوم داعی کشمیر مقرر گردید و کار دعوت را پیش میبرد. در روره تبلیغ سید شمس الدین دوم حاکم کشمیر بالای اسماعیلیان ظلم و ستم شروع کردند و در کشمیر یک قوم بنام (چک) اسماعیلی بودند که اکثریت آنها را حاکم کشمیر به شها دت رسانید و یک تعداد شان مخفیانه به پنجاب و ملتان رفتند.

مولانا عبدالسلام به شهر کرمان سفر کرد و کار دعوت به مذهب اسماعیلیه را در آنجا منظم ساخت و با اسماعیلیان سند، کشمیر، پنجاب و هند تعلقات مستحکم ساخت و به اسماعیلیان بدخشان نیز فرمان صادر کرد و ارتباط خود را با آنها مستحکم ساخت.

مولانا عبدالسلام در سال ۸۹۹ هجری ق (۱۴۹۴ میلادی) بعد از ( ۱۹ ) سال امامت در شهر انجدان رحلت نمود که در قبرش آیه مبارکه « آ من الرسول بما انزل الیک » نوشته شده است و در قسمت پایین صندوق قبرش این نوشته شده است :

آستان درت ای شاه از روی تحقیق      قبله گاه همه عالم شده در شرع و طریق

### ۳۴. مولانا غریب میرزا

نام اصلی مولانا غریب میرزا بنام عباس بن محمود شاه (عبدالسلام) لقبش غریب میرزا است که در سال ۸۲۵ هجری ق (۱۴۲۱ میلادی) در شهر بابک کرمان ایران تولد گردید که بعد از رحلت پدرش در سال ۸۹۹ هجری ق (۱۴۹۴ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید و به مدت ( ۵ ) سال بمناسبت تخت نشینی اش از نقاط مختلف اسماعیلیان جمع شدند و مدت (دو) هفته را مراسم بر پا داشتند ولی بعد از رسیدن به امامت مقر امامت را به انجدان کاشان انتقال داد. بخاطریکه مولانا امام وقت کم را صرف کارهای دنیوی میکرد مردم او را غریب میرزا میگفتند که در شهر انجدان ایران زنده گی فقیرانه داشت. انجدان یک شهر کوهستانی است و از مرکز ( ۳۴ ) میل فاصله دارد ازینکه حالت سیاسی ایران به علت هجوم ترکمنان نا امنی و اغتشاش بروز کرده بود وضعیت ایران خراب شد برای اسماعیلیان منطق کوهستانی جای امن بود.

مولانا غریب میرزا بخاطر خرابی اوضاع سیاسی ایران مخفیانه در لباس درویش برای دیدار مریدانش به افغانستان، بلوچستان، پامیر و دیگر مناطق اسماعیلی سفر کرد و از آنجا به هند رفت و مدت (یک) سال در سند و پنجاب اقامت گزید. در روره امامت مولانا غریب میرزا، یک برادرش بنام نورالدین در نزدیکی انجدان یک شهر را بناء نهاد که نامش را نورآباد گذاشت که درین شهر اسماعیلیان از هندوستان، پاکستان و دیگر مناطق میآمدند و نذرانه خود را به مولانا غریب میرزا تسلیم نمودند و دوباره فرامین و هدایات مولانا امام را به تمام جماعت مناطق خود میرسانیدند. وقتیکه این تعلیقات به جماعت اسماعیلی میرسید از خوشحالی جشن میگرفتند.

درین دوره کار دعوت به مذهب اسماعیلی جاری بود و داعیان به مناطق مختلف جهت تبلیغ مذهب اسماعیلیه فرستاده میشدند. یکی ازین داعیان و دانشمندان این دوره بنام ابو اسحاق قهستانی بود که کتابی را بنام (هفت باب) و کتاب دیگری را بنام (تاریخ قهستانی) نوشته کرد که در آن احوالات امامان را بیان کرده است و کتاب (هفت باب) در باره شناخت امام زمان و اصول دین بود.

مولانا غریب میرزا همیشه مردم را به راه نیک و با سعادت رهنمایی میکرد او مانند اجداد خود در سخاوت، اخلاق و جوانمردی بی مثال بود و در سال ۹۰۴ هجری ق مطابق ( ۱۴۹۸ میلادی) بعد از ( سه ) سال امامت در شهر انجدان رحلت نمود و پسرش بنام ابوذر علی به امامت رسید.

نام اصلی مولانا ابوذری علی بنام محمد نورالدین فرزند عباس (غریب میرزا) لغبش ابوذری علی است که در سال ۸۴۳ هجری ق (۱۴۴۰ میلادی) در شهر بابک کرمان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال ۹۰۲ هجری ق (۱۴۹۶ میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید. تمام کوشش های خود را مصرف کمک های مادی و معنوی به پیروانش نمود مریدان او از هند، پاکستان و دیگر مناطق اسماعیلی به دیدار مولانا امام میآمدند و هدایات میگرفتند و فرامین و هدایات مولانا امام را دوباره به مردم میرسانیدند. مولانا ابوذری علی داعیان با کفایت را در هر منطقه مقرر کرد و ترک تقیه را اعلان نمود و دستور داد که نسبت به فرقه ها و مذاهب دیگر که در مناطق شان زنده گی میکنند رفتار سوء (رفتار نامناسب) نداشته باشند و به مذاهب دیگران احترام بگذارند تا ارزش و احترام مذهب شان حفظ گردد و بین شان مناسبات نیک برقرار شود.

در دوره امامت مولانا ابوذری علی در ایران بعد از وفات امیر تیمور گرگان که در سال ۸۰۷ هجری ق (۱۴۰۵ میلادی) فوت کرده بود بد امنی بوجود آمد و در هر جا حکومت های خورد و کوچک تشکیل گردید و امنیت بکلی خراب شد. ولی با بقدرت رسیدن مولانا ابوذری علی بمقام امامت در ایران انقلاب بوجود آمد یعنی شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۵ هجری ق (۱۴۹۹ میلادی) حکومت صفوی را در ایران اساس گذاشت. شجره شاه اسماعیل صفوی به امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق میرسید. افراد صفوی در گیلان و مازندران درجه صوفی داشتند و مریدان زیاد از آنها پیروی کردند. شاه اسماعیل صفوی شهر تبریز را پایتخت خود قرار داد و امنیت را در تمام مناطق تامین کرد. اجداد شاه اسماعیل صفوی، صوفی بودند ولی خودش مذهب اثنی عشری را در سال ۹۰۷ هجری ق (۱۵۰۱ میلادی) مذهب رسمی ایران اعلان کرد که فرصت های خوبی برای فعالیت نزاریان و دیگر نهضت های شیعی بوجود آورد.

درین دوره هویت دینی نزاریان ایران برای اولین بار در دوره بعد از الموت، بهتر شناخته شد. ولی صفویان بعد از استحکام قدرت به آزار و اذیت مذاهب دیگر شروع کردند نزاریان که سرگرم فعالیت های علنی تری بودند توجه سلاطین صفوی و علمای آنها را به خود جلب کردند و چند ملای متعصب صفوی ها اسماعیلیان را مورد آزار و اذیت قرار دادند. اما مولانا ابوذری علی با شاه اسماعیل صفوی رابطه برقرار کرد. پادشاه به مولانا امام بسیار احترام میکرد و از پرهیزگاری و دیانت مولانا ابوذری علی، شاه اسماعیل صفوی بسیار خوش شد و دخترش صابره خاتون را به مولانا ابوذری علی به نکاح در آورد که ثمره این ازدواج امام مراد میرزا است. پادشاه ایران شاه اسماعیل صفوی به مولانا ابوذری علی لقب (امیرالامراء) داد و اسماعیلیان درین دوره در امن زنده گی میکردند و اسماعیلیان هند و پاکستان نیز به دیدار مولانا امام به ایران میآمدند و هدایات مولانا ابوذری علی را به مناطق شان میرسانیدند. اما شاه اسماعیل صفوی پادشاه ایران، شاه طاهر حسین امام نزاری سلسله محمد شاهی را مورد آزار و اذیت قرار داد شاه طاهر حسین یک دانشمند بود و محبوبیت زیاد داشت دولت صفوی ایران او را متهم به توطئه برضد پادشاه صفوی ساختند و دستور قتل او را صادر کردند ولی شاه طاهر در سال ۹۲۶ هجری ق (۱۵۲۰ میلادی) به هند فرار کرد. اما نزاریان قاسم شاهی در امن و امان زنده گی میکردند.

مولانا ابوذرعلی در سال ۹۱۵ هجری ق (۱۵۰۹ میلادی) بعد از ( یازده) سال امامت در انجدان رحلت نمود و پسرش مولانا مراد میرزا طبق نص امامت، به امامت رسید.

### ۳۶. مولانا مراد میرزا

نام اصلی مولانا مراد میرزا بنام علی شاه فرزند مولانا ابوذرعلی، لقبش مراد میرزا است و بنام مرا علی هم مشهور است. که در سال ۸۶۸ هجری ق (۱۴۶۳ میلادی) در شهر انجدان ایران چشم به جهان گشود و بعد از رحلت پدرش در سال ۹۱۵ هجری ق (۱۵۰۹ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید. بعد از رسیدن مولانا مراد میرزا به امامت هیأت بزرگی از تمام مناطق اسماعیلیه نشین به حضور مولانا امام رسیدند که بزرگترین آنها از شام بود. این هیأت تحایف و هدایاء زیادی را به مولانا امام تقدیم داشتند که از آن جمله یک کتاب خطی بود که از زمان امام مستور مولانا وفی احمد مانده بود که مولانا امام ازین تحایف بسیار خوش شد و شاعر اسماعیلی خراسانی در مدح مولانا مراد میرزا چنین گفته است :

علی در جامعه مولا مراد است خداوند زمین و عرش و آسمان است

مولانا مراد میرزا رابطه خوب با شاه اسماعیل صفوی پادشاه ایران بر قرار کرد که در بعضی از موضوعات باهم مصلحت میکردند. اسماعیلیان درین دوره شان و شوکت پیدا کردند و کار دعوت به مذهب اسماعیلی جاری بود و مولانا مراد میرزا داعیان را به مناطق مختلف هند، پنجاب، گجرات، سند، ملتان، افغانستان و دیگر مناطق فرستاد. داعیان مردم را به راه راست هدایت میکردند و از مناطق مختلف نذرانه جمع آوری نمودند و به وقت و زمانش به مولانا امام میآوردند و از حضور مولانا امام هدایات و فرامین را به اسماعیلیان مناطق خود میرسانیدند و تعداد اسماعیلیان درین دوره رو به افزایش بود. مولانا مراد میرزا به پیروان خود دستور میداد که اسماعیلیان از سیاست دوری نمایند و به تجارت، صنعت و کشاورزی اشتغال ورزند که بعد از مدتی بهترین صنعت گران و غنی ترین تاجران گردیدند.

درین دوره اولین پادشاه صفوی ایران که شاه اسماعیل صفوی نام داشت در سال ۹۰۵ هجری ق (۱۴۹۹ میلادی) بقدرت رسیده بود در دوره مولانا ابوذرعلی اسماعیلیان قاسم شاهی در آرامش زنده گی میکردند درین دوره به آزار و اذیت نزاریان قام شاهی پرداخت مولانا مراد میرزا از قرار معلوم فعالیت های سیاسی داشت و از جنبش نقطویه که یک جنبش دینی - سیاسی مرتبط با مذهب شیعه و شاخه از حروفیه بود، حمایت میکرد صفویان گروه حروفیه را سرکوب کردند. مولانا امام که پیروان زیاد در ایران، سند، هند و دیگر مناطق داشت از طرف حکومت صفوی دستگیر گردید و در سال ۹۲۰ هجری ق (۱۵۱۴ میلادی) بعد از ( ۵ ) سال امامت رحلت نمود و به روایتی در سال ۹۸۱ هجری ق (۱۵۷۴ میلادی) توسط حکمرانان صفوی بقتل رسید.



نام اصلی مولانا ذوالفقار علی بنام خلیل الله فرزند مولانا علی شاه (مرادمیرزا) و لقبش ذوالفقار علی است که در سال ۸۸۶ هجری ق (۱۴۸۱ میلادی) در شهر انجدان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال ۹۸۲ هجری ق (۱۵۷۴ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید که در مراسم بیعت لقب ذوالفقار علی را انتخاب کرد و مطابق روش پدرش رفتار نمود و با دولت صفوی ایران روابط نزدیک برقرار کرد. در دوره مولانا ذوالفقار علی نیز در ایران شاه اسماعیل صفوی که در سال ۹۰۷ هجری ق (۱۵۰۱ میلادی) قدرت خود را استحکام بخشیده بود، در رأس قدرت بود و ایران در نظم و آرامش قرار داشت. و صفویان ایران اسماعیلیان را آزار و اذیت نمی‌کردند و مولانا امام با یک خانم صفوی ازدواج کرد.

چون دولت صفوی ایران در دوره امامت مولانا ذوالفقار علی به اوج قدرت خود رسیده بود نزاریان از تکتیک دوم استفاده کردند گروه خاص اسماعیلیان را انتخاب کردند و از میان آنها فرماندهان و افراد را برگزیدند و به نگهداری و پاسداری در مناطق اسماعیلیه نشین و مراکز اداری اسماعیلیان مقرر کردند. مدارس برای دعوت تاسیس گردید که استادان و مدرسین عالی قدر مقرر شدند و به جمع آوری کتب علوم مختلف از چهار گوشه جهان اقدام نمود. مولانا ذوالفقار علی بر عبادت و نماز پایدار بود روز (۱۵) هر ماه را برای شنیدن شکایات معین نمود و خود ناظر بر قضایای عمومی و خصوصی بود درین دوره نیز محمد رضا بن سلطان حسین غوریانی هراتی معروف به خیر خواه هراتی شاعر و نویسنده پرکار که مسئول دعوت در بدخشان نیز بود کتابهای زیادی نوشته کرد که یکی بنام دیوان غریبی نام داشت که در بیان شناخت امام زمان و محبت امام بود، درین دوره نوشته شد.

درین دوره اسماعیلیان بخاطر نجات از تعقیب دولت صفوی ایران به جامعه مذهب اثنی عشری که از طرف شاه اسماعیل صفوی در ایران در سال ۹۰۷ هجری ق (۱۵۰۱ م) مذهب رسمی دولت ایران اعلان شده بود، در آمدند که به علت داشتن میراث علوی و سنن شیعه امامی مشترک با (دوازده) امامیان این کار را کردند به همین سبب در انجدان یک کتیبه یافت شد که در آن نزاریان را شیعیان یاد کرده اند.

مولانا ذوالفقار علی مانند اجداد خود یک شخص مهربان، سخاوتمند و با انصاف بود که در سال ۱۰۴۴ هجری ق (۱۶۳۴ میلادی) بعد از (۶۰) سال امامت در انجدان رحلت نمود و طبق نص امامت پسرش مولانا نورالدین علی به امامت رسید.

نام اصلی مولانا نورالدین علی بنام نورالدهر یعنی نور زمانه فرزند مولانا ذوالفقار علی ، لقبش نورالدین علی است که در سال ۸۹۳ هجری ق (۱۴۸۷ میلادی) در شهر انجدان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال ۱۰۴۴ هجری ق (۱۶۳۴ م) طبق نص امامت به امامت رسید. و با یک دختر از خاندان صفوی ازدواج کرد ازینکه خانمش از خاندان صفوی ایران بود لذا با دولت صفوی ایران رابطه بسیار خوب داشت درین دوره امنیت در ایران خوب بود اسماعیلیان زنده گی خوب داشتند ولی در سال ۹۳۰ هجری ق (۱۵۲۴ میلادی) شاه اسماعیل صفوی بعد از (۲۴) سال پادشاهی فوت کرد و پسرش بنام شاه طهماسب به سن (۱۰) سالگی پادشاه شد که بخاطر خورد سالی او امنیت داخلی در ایران خراب شد.

در دوره پادشاهی شاه طهماسب صفوی در ایران یک شاعر اسماعیلی بنام قاسم امیری زنده گی میکرد که ملاهای متعصب ایران او را کافر میگفتند و به پادشاه معرفی نمودند و پادشاه ایران این شاعر را کور ساخت و به شیراز فرستاد این شاعر با وجود ظلم و ستم دولت صفوی ایران باز هم در مورد مولانا امام و اسماعیلیان شعرها میگفت.

در دوره امامت مولانا نورالدین علی کار دعوت به مذهب اسماعیلیه جاری بود که کار دعوت در بدخشان به شکل نورمال جریان داشت. اما در قسمتی از هند، کشمیر، پنجاب و سند وفاداری خود را درست نشان ندادند. لیکن در گجرات که سید امان شاه که نام اصلی او امام الدین – عبدالرحیم یکی از پسران حسن کبیرالدین که به امان شاه مشهور بود نسبت به دیگر برادران خود به مولانا امام نورالدین علی وفادار بود و در سال های قبل از مولانا نورالدین علی نیز به امامان قاسم شاهی وفادار بود. چنانچه قبلاً گفتیم که مولانا مستنصر بالله دوم بعد از وفات پیر تاج الدین دیگر پیروی به آن مناطق روان نکرد و یک کتاب بنام (پندیات جوانمردی) فرستاد. یک تعداد به امامان نزاری وفادار ماندند و به دیدار امامان شان میآمدند ولی یک تعداد دیگر از جامعه نزاری خواجه های هند جدا شدند. چنانکه بعد از مرگ امان شاه پسرش بنام نورمحمد خود را از جامعه نزاری جدا ساخت و فرقه مستقل را بنام امام شاهی به اسم پدرش تاسیس کرد و مدعی امامت برای خود شد ولی اکثریت خواجه های گجرات قبول نکردند و به امام نزاری وفادار ماندند و بعد از مرگ نورمحمد در سال ۹۴۰ هجری ق (۱۵۳۳ م) فرقه شاهی به چندین گروه تقسیم گردید و رابطه خود را با امام نزاری قطع کردند و به مذاهب مختلف پیوستند به همین سبب مولانا امام نزاری بر علاوه پندیات جوانمردی یک پیر دیگر بنام دادو به آنجا فرستاد تا از بر گشت خواجه های نزاری به مذاهب دیگر جلوگیری کند این شخص با خواجه ها رابطه خود را قایم کرد.

مولانا نورالدین علی با بر پا کردن مجالس درس به بحث و مذاکره و تنظیم امور اسماعیلیان پرداخت و تمام وقت خود را در پیشرفت و ترقی اسماعیلیان صرف کرد و از سیاست دور بود. در دوره امامت مولانا نورالدین علی اوضاع داخلی ایران خراب گردید و در مناطقی مختلف اغتشاشات بوجود آمد و بر ضد مولانا نورالدین علی یک توطئه ساخته شد و او را دستگیر کردند و در سال ۱۰۸۲ هجری ق (۱۶۷۱ میلادی) بعد از مدت (۴۵) سال امامت رحلت نمود. در مورد رحلت او مورد

دیگری هم است که میگویند مولانا نورالدین علی توسط یک شخص بنام عبدالرحمن بقتل رسیده است و همسرش در دربار صفویان ایران چنین وانمود کرد که شوهرش جزء فدائیان دربار طهماسب بود و در همان راه کشته شد و در انجدان دفن گردیده است.

### ۳۹. مولانا خلیل الله علی (دوم)

مولانا خلیل الله علی دوم فرزند مولانا نورالدین علی است که در سال ۹۳۲ هجری ق (۱۵۲۶ میلادی) در شهر انجدان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال ۱۰۸۲ هجری ق (۱۶۷۱ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید. زمانی که مولانا خلیل الله علی دوم بر مسند امامت نشست جمع کثیری از اسماعیلیان از مناطق مختلف برای بیعت به حضور مولانا اما میآمدند و بعد از گرفتن هدایات و فرامین از حضور مولانا امام دوباره به مناطق شان میرفتند.

مولانا خلیل الله علی دوم در وضع اجتماعی اسماعیلیان و دعوت به مذهب اسماعیلی نوآوری نمود و اسماعیلیان اهمیت و اعتبار زیاد پیدا کردند. مولانا امام آخرین امام نزاریان قاسم شاهی بود که در شهر انجدان زنده گی میکرد از انجدان مهاجرت نمود و در محلات کهک (بابک) شهر کرمان ایران اقامت گزید و از آنجا اسماعیلیان را رهبری میکرد. و کار دعوت به مذهب اسماعیلی درین دوره جاری بود و تعداد زیادی از داعیان را به هند فرستاد تا مزارع و دهات ایجاد کنند غذا و لباس به ساکنین آنجا کمک نمایند که این عمل باعث شد که هزاران نفر در آنجا تحت لوای شان در آمدند و کار دعوت طبق معمول در ایران، شام و دیگر مناطق نیز جریان داشت. در دوره مولانا خلیل الله علی دوم در منطقه بدخشان یک داعی مشهور بنام محمد رضا بن سلطان حسین غوریانی هراتی معروف به خیرخواه در خدمت مولانا امام بود و کتابهای یک دانشمند مشهور اسماعیلی بنام ابواسحاق قهستانی را جمع آوری کرد و برای اسماعیلیان تعلیم میداد و خودش نیز چندین کتاب را به زبان فارسی نوشته کرد و اسماعیلیا را نصیحت مینمود که مورد پسند مردم قرار داشت.

در دوره امامت مولانا خلیل الله علی دوم در ایران شاه طهماسب اول در سال ۹۳۰ هجری ق (۱۵۲۴ میلادی) پادشاه شده بود در خراسان، یزد و کرمان بی امنی بوجود آمد و دولت امنیت داخلی را تامین کرده نتوانست در چنین اوضاع خراب بود که در سال ۹۹۶ هجری ق (۱۵۷۶ میلادی) شاه طهماسب اول صفوی توسط یکی از زنان خود مسموم گردید که با قتل او بین پسرانش خانه جنگی ها شروع شد. و بسیاری از مردم دین جنگ ها کشته شد تا اینکه نواسه اش بنام شاه عباس اول پسر محمد خدابنده در سال ۹۹۶ هجری ق (۱۵۸۸ میلادی) بقدرت رسید که یک شخص شجاع و دلاور بود دشمنان صلح را از بین برد و امنیت داخلی را در ایران تامین کرد.

مولانا خلیل الله علی دوم در سال ۱۰۹۰ هجری ق (۱۶۸۰ میلادی) بعد از (۳۵) سال امامت رحلت نمود.

نام اصلی مولانا شاه نزار اول بنام شاه نزار فرزند مولانا خلیل الله علی دوم لقبش نزار است و بنام عطاالله نیز یاد میشود که در سال ۹۷۳ هجری ق (۱۵۶۵ میلادی) در شهر انجدان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال ۱۰۹۱ هجری ق (۱۶۸۰ میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید. و بعد از رسیدن به امامت مولانا نزار گروهی از اسماعیلیان از مناطق مختلف جهان برای بیعت به حضور مولانا امام آمدند. مولانا نزار علم دوست و دانش طلب بود در قصرش انجمن ادبی تاسیس کرد که علماء، فقه ها و فلاسفه برای بحث، مذاکره و منظره علمی در آن جمع شدند و خود مولانا نزار نیز به شعر دست رسی داشت که این چند بیت از اشعار او است:

تانیست چمن لایق پر رشحه تبارم      تا نیست صدف قابل در قطره نریزم  
در انجمن اهل خرد تشنه فیضم      اندر سرغفلت زده گان رنج خارم  
امروز به من ره نبردغافل و فردا      سجاده امید کند لوح مزارم

مولانا نزار دوم در شهر کهک زنده گی میکردند.

«مولانا نزار پایگاه و مرکز دعوت را از شهر انجدان به شهر کهک که در نزدیکی انجدان بود انتقال داد و به این ترتیب به دوران اجدان در امامت اسماعیلی نزاری خاتمه داد.»<sup>۶۷</sup>

و اسماعیلیان مناطق دیگر به حضور مولانا امام میآمدند و بعد از گرفتن هدایات و فرامین دوباره به مناطق شان میرفتند. درین دوره اسماعیلیان ایران در شهر کهک مشغول کارهای زراعت بودند و در نزدیک این شهریک باغ را تیار کردند که در داخل باغ انواع میوه جات بود و در داخل باغ یک تخت از سنگ مرمر جور کردند که مولانا امام در بالای آن تخت می نشست و پیروان خود را هدایت میداد و رهنمایی میکرد. و همچنان درین دوره اسماعیلیان در خراسان، یزد و کرمان نیز زنده گی میکردند. در کرمان یک گروه صوفی بنام عطاالله شاه مشهور بود که مولانا نزار دوم را پیر خود قبول کرد و حضرت مولانا امام نزار دوم در بین شان بنام عطاالله مشهور بود و بسیاری از اسماعیلیان از خراسان به کرمان میآمدند و در آنجا سکونت اختیار کردند مولانا نزار دوم یک قصیده صوفیانه را نوشته کرده بود که اسماعیلیان آنرا میخواندند. درین دوره یک شاعر اسماعیلی بنام قاسم امیری که قبلاً در دوره مولانا نورالدین علی از طرف صفویان کور ساخته شده بود، قصاید و شعرهای زیاد در مورد اسماعیلیه نوشته کرده بود که در سال ۹۹۹ هجری ق (۵۹۱ میلادی) از طرف صفویان به شهادت رسید.

همچنان درین دوره یک داعی بزرگ اسماعیلی بنام عبدالنبی ناصر زنده گی میکرد که مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت میکرد و قصاید زیادی را در مورد اسماعیلیه نوشته کرده بود. درین دوره چنانچه قبلاً گفتیم که بعد از مرگ پیر تاج الدین امامان نزاری پیر دیگری را به هند فرستادند و کتاب پندیات جوانمردی را فرستادند که یک تعداد به امامان نزاری وفادار ماندند و کتاب مذکور را هدایات

<sup>۶۷</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۲۶۲، فرهاد دفتری

و رهنمایی امام دانستند ولی یک تعداد دیگر از مذهب اسماعیلیه به مذاهب دیگر برگشتند لذا مولانا نورالدین علی یک شخص را بنام دادو به آنجا فرستاد که از برگشت اسماعیلیان به مذاهب دیگر جلوگیری کند. این شخص در دوره امامت مولانا نزار دوم در سال ۱۰۰۱ هجری ق (۱۵۹۳ میلادی) فوت کرد. دادو در تحکیم و روابط میان خواجه های هند و پایگاه دعوت نزاری در انجمن ایران نقش بسیار زیاد داشت. و اوضاع را کنترل میکرد. بعد از مرگ او مولانا نزار دوم خودش خواجه های هند را تحت کنترل قرار داد و سلسله پیری را پایان داد و مولانا نزار دوم با خواجه های هند همیشه در تماس بود.

درین دوره کار دعوت به مذهب اسماعیلی در شهرهای خراسان، کرمان، فارس، ایران و دیگر مناطق جریان داشت و مرکز دعوت شهر کهک بود. مولانا نزار دوم در سال ۱۱۳۵ هجری ق (۱۷۲۲ میلادی) بعد از (۴۳) سال امامت در کهک در گذشت و پسرش مولانا سید علی طبق نص امامت، به امامت رسید.

#### ۴۱. مولانا سید علی

نام اصلی مولانا سید علی بنام اسماعیل فرزند مولانا شاه نزار (نزار دوم) و لقبش سیدعلی است که در سال ۱۰۱۵ هجری ق (۱۶۰۵ میلادی) در شهر کهک تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال ۱۱۳۵ هجری ق (۱۷۲۲ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید و بعد از رسیدن به مقام امامت ملقب به سیدعلی شاه گردید. مولانا سیدعلی نظربه خرابی اوضاع داخلی ایران و حمله افغانها بالای صفویان ایران مقردعوت امامت را از شهر کهک به شهر بابک کرمان ایران انتقال داد و بخاطر بهبود وضع زنده گی اسماعیلیان کوشش زیاد به عمل آورد اسماعیلیان که در مناطق مختلف زنده گی میکردند آرام باشند و بخاطر آرامی اسماعیلیان کوشش کرد که اعتماد شاه عباس دوم که در سال ۱۰۵۲ هجری ق (۱۶۴۲ میلادی) پادشاه ایران شده بود بدست آورد و از جمله مقربان پادشاه ایران گردید.

در دوره امامت مولانا سیدعلی اسماعیلیان که در جنگ آوری و نبرد صاحب نظر بودند در داخل در داخل قوای ایران شامل شدند. ازینکه اکثریت باشندگان شهر کرمان ایران مذهب اسماعیلی داشتند و مردم صوفی بودند مولانا امام سیدعلی را پیر خود میگفتند هیچکس حاضر نبود که والی کرمان شود و هر کسیکه والی تعیین میشد امنیت را تامین کرده نتوانست لذا از طرف دولت ایران مولانا سیدعلی به حیث والی کرمان مقرر گردید امنیت را تامین کرد و جنگ ها پایان یافت و اسماعیلیان بسیار ترقی و پیشرفت کردند اگرچه بعضی ملاحی متعصب میخواستند که امنیت این منطقه را خراب سازند ولی نتوانستند.

در دوره امامت مولانا سیدعلی مریدان از بدخشان، چین، هند، پاکستان و دیگر مناطق اسماعیلی با هدایا و تحایف به حضور مولانا امام میآمدند و هدایات و فرامین را دوباره به مناطق شان میرسانیدند.

مولانا امام شعراء و نویسندگان را مورد تشویق فرار میداد در خراسان یک شاعر مشهور اسماعیلی بنام امام قلی که معنی قلی در زبان ترکی غلام است یعنی غلام امام که شهرت زیاد داشت و راجع به امام و خاندان او قصاید زیاد نوشته کرده بود و یک دیوان او بنام خاکی خراسانی نام داشت. ولی این شاعر مشهور اسماعیلی توسط شاه عباس دوم پادشاه ایران به زندان انداخته شد مولانا امام سیدعلی با استفاده از نفوذ سیاسی که داشت از نزد سلطان عثمانی در خواست نمود که اسماعیلیان شام و دیگر مناطق تحت قلمرو عثمانی آزادی بیشتر داشته باشند.

مولانا سیدعلی در شهرهای بابک و سرجان ایران که مربوط کرمان بودند زمین های زیاد داشت و در آن زنده گی میکرد. و در سال ۱۱۴۹ هجری ق (۱۷۳۶ میلادی) بعد از مدت (۱۴) سال امامت در اثر مریضی رحلت نمود.

## ۴۲. مولانا حسن علی

نام اصلی مولانا حسن علی بنام باقرشاه فرزند مولانا اسماعیل (سیدعلی) و لقبش بنام حسن علی است که در سال ۱۰۴۲ هجری ق (۱۶۳۲ میلادی) در شهر کهک کرمان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال ۱۱۴۹ هجری ق (۱۷۳۶ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید و بنام سید حسن نیز یاد میشد که گاهی در شهر کهک کرمان ایران و گاهی هم در شهر بابک زنده گی میکرد. ( در کتاب اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ نوشته ای عبدالستار «نجات» رحلت مولانا سیدعلی و شروع امامت مولانا حسن علی در سال ۱۰۷۱ هجری ذکر گردیده است.)

« مولانا حسن علی مقر امامت خود را از شهر کهک به شهر بابک که در ۱۸۰ کیلومتری کرمان واقع است انتقال داد که علت و انگیزه ای اصلی آن توجه امام به امنیت زایرین نزاری هندی بود که به ایران میآمدند زیرا که بابک به بنادر خلیج فارس و مسیر پیروان زایرین هندی او نزدیکتر بود.»<sup>۶۸</sup> مولانا حسن علی روش پدر خود را در مورد روابط نزدیک با شاه عباس دوم پادشاه ایران ادامه داد و جایگاه خود را در دربار صفویان ایران بدست آورد. حتی شاه عباس دوم پادشاه ایران را با قبول استقلال داخلی اسماعیلیان در شهر کرمان متقاعد ساخت و خودش بر امورات آنجا نظارت میکرد. با درگذشت شاه عباس دوم در سال ۱۰۷۸ هجری ق (۱۶۶۷ میلادی) و بقدرت رسیدن پسرش شاه سلیمان صفوی رابطه حسنه یی که بین اسماعیلیان و صفویان ایران وجود داشت رو به ضعف و سردی گذاشت زیرا که دشمنان اسماعیلیان به پادشاه ایران گفتند که گسترش و نفوذ اسماعیلیان برای مملکت ما خطر است.

مولانا حسن علی داعیان را به نقاط مختلف فرستاد و همه را به پیر ملقب نمود. پیر علی اصغریک را به هند، محراب بیگ را به خراسان، علی اکبریک را در ایران، پسر شمس الدین را نیز به هند و میرزا شاه باقری را که از بزرگترین شخصیت ها بود که در دربار صفویان نیز مقام

<sup>۶۸</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۵۷۰، فرهاد دفتری

خوبی داشت در کرمان تعیین نمود. داعیان همه وقت خود را در خدمت مولانا امام و مریدان سپری میکردند و وظیفه دعوت به مذهب اسماعیلی را بصورت درست انجام دادند.

در دوره امامت مولانا حسن علی بعد از مرگ شاه عباس دوم پادشاه ایران، امنیت در ایران خراب شد و فساد اداری در دولت ایران شروع گردید. وقتیکه در سال ۱۱۰۶ هجری ق ( ۱۶۹۴ میلادی) شاه اسماعیل صفوی فوت کرد و پسرش شاه حسین صفوی پادشاه ایران گردید جنگ های داخلی آغاز شد تعصبات مذهبی نیز بوجود آمد. خزانه دولت خالی گردید و به مامورین خود عوض پول، زمین میداد و معاش وجود نداشت که باعث خراب شدن امنیت در ایران گردید. اما در کرمان شاه حسین صفوی پادشاه ایران، مولانا حسن علی را والی تعیین کرده بود امنیت را در آن منطقه تامین کرد و وضع امنیتی اسماعیلیان درین دوره خوب بود و زمین های زیادی را خریداری نمودند و زنده گی شان خوب شد. و شهر بابک به یکی از مراکز عمده و مهم نزاریان تبدیل گردید. مولانا حسن علی در سال (۱۱۶۰ هجری ق) ( ۱۷۴۷ میلادی) بعد از مدت (۳۴) سال امامت در کرمان رحلت نمود. پسرش مولانا قاسم علی طبق نص امامت به امامت رسید.

### ۴۳. مولانا قاسم علی

نام اصلی مولانا قاسم علی بنام سیدجعفر علیشاه فرزند مولانا باقرشاه (حسن علی) است که در سال ۱۰۹۰ هجری ق (۱۶۸۰ میلادی) در شهر کهک کرمان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش در سال (۱۱۶۰ هجری ق) (۱۷۴۷ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید که در شهر ضلع کرمان زنده گی میکرد در حالیکه دیگر خاندان او در شهرهای کهک و بابک کرمان ایران زنده گی میکردند. مولانا قاسم علی در سیاست داخلی ایران نقش مهم داشت با وجودیکه دولت ایران درین دوره ضعیف گردیده بود باز هم مولانا قاسم علی را والی کرمان تعیین نمود او اوضاع سیاسی و اداری کرمان را بهتر ساخت و خدمات مهمی در امور فرهنگی انجام داد و به ادباء و فلاسفه کمک زیاد نمود.

مولانا قاسم علی بطور دایم در محلات مقیم بود و با دختر شاه طهماسب دوم، پادشاه ایران که سرمین نام داشت ازدواج کرد که این وصلت نشانه نزدیکی و ارتباط بین اسماعیلیان و صفویان میباشد. درین دوره علماء و فلاسفه اسماعیلی منصب مهمی در دربار ایران بدست آوردند و به اغلب شاعران و استادان اسماعیلی به همکاری علماء و فلاسفه اثنی عشری قوانین شیعه را که از فقه جعفری استنباط و تدوین نمودند و در محاکم و مؤسسات حقوقی و قانونی ایران مورد استفاده قرار گرفت.

در دوره امامت مولانا قاسم علی دولت افغانستان از ضعف دولت صفوی ایران استفاده کرده بالای ایران حمله کرد و به مردم ایران خسارات زیاد رسانیدند خصوصاً در مرکز ایران شهر (اصفهان) و مناطق شرقی ایران این خسارات و تلفات زیادتیر بود. همچنان درین دوره کار دعوت به مذهب اسماعیلی جاری بود و داعیان به مناطق مختلف جهت تبلیغ مذهب اسماعیلیه فرستاده میشدند و مریدان

نیز از مناطق مختلف به دیدار مولانا امام میآمدند هدایات و فرامین مولانا امام را دوباره به مناطق شان میبردند. و درین دوره در بین جماعت اسماعیلیه مکی و کامریا مقرر شدند که به حضور مولانا امام نذرانه میآوردند و در وقت آوردن نذرانه مریدان تکالیف زیاد را متحمل شدند رفت و آمد به ایران مشکل بود و حتی درین سفرها وفات میکردند زیرا که هم در داخل ایران امنیت خوب نبود و هم در سرحدات ایران رفت و آمد دشوار بود ولی باز هم وظیفه خود را بصورت درست انجام دادند. مولانا قاسم علی در سال (۱۱۴۳ هجری ق) (۱۷۳۰ میلادی) بعد از (۹) سال امامت در شهر کرمان ایران رحلت نمود. وپسرش مولانا ابوالحسن علی به امامت رسید.

#### ۴۴. مولانا ابی الحسن علی

مولانا ابوالحسن علی فرزند مولانا سید جعفرعلیشاه ( قاسم علی ) بنام های سید محمد حسن شاه،حسن بیگ و ابوالحسن علیشاه نیز یاد میشود که درسال ۱۱۱۵ هجری ق (۱۷۰۴میلادی) در شهر بابک کرمان ایران تولد گردید و بعد از رحلت پدرش درسال(۱۱۷۰ هجری ق ) ( ۱۷۵۶ میلادی) طبق نص امامت به امامت رسید. که در شهر کرمان زنده گی میکرد و مریدان و پیروان او از مناطق مختلف به دیدار شان میآمدند تعلیقه مبارک را برای شان قرائت میکردند هدایات و تعلیقات مبارک را دوباره به مناطق خود میبردند و برای مردم ابلاغ مینمودند.

اولین اقدام مولانا ابوالحسن علی این بود که اعلان کرد تمام اموالیکه پیروانش به مناسبت جلوس شان آورده بودند در اعمار شهر جدید که در آن عده زیادی از نخبگان فرهنگ و دانش اسماعیلی ساکن خواهند شد، بکار خواهند رفت و ساختمان کهنه را ویران نمود. مولانا امام ساختمانهای زیادی را اعمار کرد که در آنها انواع مختلف درخت از مناطق شام آورده غرس نمود. مولانا ابوالحسن در کرمان از لحاظ سیاسی قدرت و اهمیت خاص پیدا کرد و به حیث والی کرمان وظیفه اجراء مینمود و با نادرشاه قلی (نادرافشار) که درسال ۱۱۴۹ هجری ق (۱۷۳۶میلادی) طهماسب دوم را بر طرف ساخت و خودش را پادشاه ایران اعلان کرده بود روابط برقرار کرد و حتی روابط شان به خویشاوندی تبدیل گردید و به همراه نادرشاه قلی به هندوستان سفرکرد و در هند از جماعت اسماعیلی دیدن نمود و دوباره به کرمان آمد و با صوفیان برجسته ایران که قبلاً با اسماعیلیان روابط داشتند رابطه خود را مستحکم ساخت.

نادرشاه قلی (نادرافشار) دراخیرسلطنت خود خراسان (مشهد) را پایتخت خود قرار داد و بالای مردم شیعه و مردم صوفیان به ظلم وستم شروع کرد مردم از او ناراض شدند و از طرف سرداران خوددرسال ۱۱۶۰ هجری ق (۱۷۴۷میلادی) بقتل رسید و اوضاع داخلی ایران خراب گردید و اولاده نادرشاه بین خود جنگ میکردند تا اینکه در سال ۱۱۶۴ هجری ق (۱۷۵۱میلادی)کریم خان(زند)ملوک الطوایفی را ازبین بردخودش بقدرت رسید و امنیت را تامین کرد و مولانا ابوالحسن را دوباره والی کرمان تعیین نمود. روابط بین شان دوستانه بود مولانا ابوالحسن در سیاست محلی کرمان نقش مهم داشت و بعد از درگذشت کریم خان زند نیز درکرمان خود مختارانه حکومت کرد



و بر علاوه ای کرمان بعضی مناطق دیگر را نیز تحت فرمان مولانا ابوالحسن علی قرار داشت. مولانا امام در رفاه و آرامش پیروان خود کوشش کرد. و محبوبیت او در بین مردم بیشتر گردید.

« در مخالفت هایی که بعد از مرگ کریم خان زند بر سر جانشینی در ایران بوجود آمد مولانا امام از صادق خان برادر کریم خان پشتبانی کرد خود مولانا ابوالحسن علی یک فرمانده ای مقتدر و با کفایت بود و قتیکه اعظم خان یکی از امیران کندهار بالای کرمان حمله نمود ابوالحسن علی شخصاً فرماندهی قواء را به عهده داشت قوای اعظم خان را شکست داد و چندین مناطق دیگر را گرفت.»<sup>۶۹</sup>

مولانا ابوالحسن علی در کار دعوت تعدیلات آورد و داعی را لقب (وکیل) میداد. مولانا ابوالحسن علی در سال ۱۲۰۷ هجری ق (۱۸۱۷ م) بعد از (۳۶) سال امامت در محلات ایران رحلت نمود و در نجف دفن گردید.

#### ۴۵. مولانا خلیل الله علی (سوم)

مولانا خلیل الله علی سوم فرزند مولانا ابوالحسن علی است که در سال ۱۱۵۳ هجری ق (۱۷۴۰ میلادی) در کرمان تولد گردید و به سن (دو) سالگی به محلات ایران نزد کاکای خود میرزا محمدباقر فرستاده شد و بعضی اوقات به کرمان و شهر بابک و شهر کهک کرمان ایران میرفت بعداً با دختر کاکای خود محمدصادق خان که بی بی سرکار نام داشت ازدواج کرد که (دو) سال خوردرتر از مولانا خلیل الله علی سوم بود. ثمره ازدواج آنها یک پسر بنام حسن علی شاه میباشد این ازدواج در شهر یزد ایران صورت گرفته بود. مولانا خلیل الله علی سوم شخص شجاع و فیاض بود همیشه به سواری اسب در محلات، کهک و بابک شهر کرمان سفر میکرد و مردم او را میدیدند و احساس خوشی میکردند.

مولانا خلیل الله علی سوم بعد از رحلت پدرش در سال ۱۲۰۷ هجری ق (۱۷۹۲ م) طبق نص امامت، به امامت رسید و مقر امامت را از شهر کرمان به شهر کهک انتقال داد مریدان از شام، ایران، هند و دیگر مناطق به دیدار مولانا امام میامند و نذرانه خویش را پیشکش مینمودند بعضی اوقات مریدان خود را تدریس میکرد تعداد اسماعیلیان درین دوره در شهرهای کهک، بابک، یزد و دیگر مناطق ایران نیز زیاد گردید. برای مریدان تعلیقات و فرامین مبارک را قرائت میکردند و دوباره به مناطق شان میرفتند هدایات و فرامین را با خود به مناطق شان میبردند.

کار دعوت به مذهب اسماعیلیه درین دوره بر حسب معمول به شکل محتاطانه در هر جا از طریق وکیل ها صورت گرفت. مولانا امام زمین های زیادی را خریداری کرد و برای مریدان خود توزیع نمود و خودش نیز محل رهايشی ساخت و در آن سکونت اختیار میکرد در دوره امامت مولانا خلیل الله علی سوم در ایران خاندان زندیه در رأس قدرت بود و خاندان قاجاری نیز در حال قدرتمند شدن بودند و بین ای (دو) خاندان اختلافات موجود بود.

<sup>۶۹</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۵۷۱، فرهاد دفتری

آقامحمد قاجار در سال ۱۲۰۸ هجری ق (۱۷۹۴ میلادی) لطف علی آخرین حکمران خاندان زندیه را بقتل رسانید و عوض آن دولت قاجاری را تاسیس کرد و به قتل عام خاندان زندیه شروع نمود و بعداً اسماعیلیان را نیز مورد ظلم و ستم قرار داد. مولانا خلیل الله علی سوم به نسبت ناآرامی و بی ثباتی از کرمان به کهک رفت که مدت (۲۰) سال در آنجا زنده گی میکرد و در سال ۱۲۳۰ هجری ق (۱۸۱۵ میلادی) در شهر یزد ایران اقامت گزید که این شهر در سر راه سند و بلوچستان بود که برای زائرین هندی که از آن مناطق میآمدند از لحاظ امنیت خوب بود زیرا که پیروان مولانا امام همه ساله از هند به دیدار مولانا امام میآمدند. وقاجاریان حتی کاکای مولانا امام را نیز گرفتار کردند.

در سال ۱۲۱۰ هجری ق (۱۷۹۶ میلادی) فتح علیشاه قاجار در ایران به پادشاهی رسید او همراه اسماعیلیان روابط خوبی برقرار کرد. مولانا خلیل الله علی سوم نیز با فتح علیشاه قاجار پادشاه ایران روابط خوب داشت اما مولانا امام قربانی یک توطئه شد طوریکه منازعه بین طرفداران مولانا امام و دکانداران محل در شهر یزد ایران صورت گرفت نزاریان به خانه مولانا خلیل الله علی سوم پناه بردند و بیرون نمیآمدند. ملاحسین یزدی که یکی از علویان شیعه اثنی عشری بود یک تعداد مردم را جمع کرد و بالای خانه مولانا امام حمله کردند. مولانا خلیل الله علی سوم را با یک تعداد از یارانش در سال ۱۲۳۲ هجری ق (۱۸۱۷ میلادی) بعد از (۲۵) سال امامت به شهادت رسانیدند و خانه او را چور و چپاول نمودند. فتح علیشاه قاجار پادشاه ایران به حکمران یزد که زمان خان نام داشت دستور داد که ملاحسین و همه همدستانش را برای مجازات به تهران مرکز ایران بفرستند. میگویند که فتح علیشاه قاجار مخفیانه به مذهب اسماعیلیه درآمده بود. لذا ملاحسین را به چوب بست و موی ها و ریش هایش را بر کند اما کسی را قصاص نکرد. و جسد مولانا امام را به نجف عراق بردند و در آنجا دفن کردند و پسرش مولانا آقاحسن علیشاه طبق نص امامت به امامت رسید.

#### ۴۶. مولانا شاه حسن علی

مولانا شاه حسن علی فرزند مولانا خلیل الله علی سوم است که در سال ۱۲۲۰ هجری ق (۱۸۰۴ میلادی) در شهر کرمان ایران تولد گردید. و بعد از شهادت پدرش در سال ۱۲۳۲ هجری ق (۱۸۱۷ میلادی) در سن (۱۳) سالگی طبق نص امامت به امامت رسید. مادرش محترمه بی بی سرکاره غرض شکایت و داد خواهی برای شوهر و فرزندش به دربار فتح علیشاه قاجار رفت فتح علیشاه قاجار به حاجی زمان حکمران یزد ایران دستور داد که ملاحسن و همدستانش را به تهران بفرستند. در تهران ملاحسن را بسته کردند و موی ها و ریشش را کردند.

فتح علیشاه قاجار پادشاه ایران املاک و اموال مولانا امام را به خانواده اش استرداد کرد و علاوه بر املاک خودش یک اندازه زمین و املاک را در محلات نزدیک شهر قم برایش بخشش نمود و بخاطر دلجویی آن حضرت دختر خود را بنام (کریمه بانو) معروف به (سروجهان) را به مولانا شاه حسن علی نکاح کرد و نیز مولانا امام را به حکومت قم منصوب نمود و لقب افتخاری (آقاخان) را

به او اعطاء کرد. که بعد از آن به آقاخان محلاتی معروف شد و این لقب در خاندان مولانا شاه حسن علی به میراث ماند.

« مولانا حسن علی شاه (آقاخان اول) چهل و ششمین امام نزاری اسماعیلی در دربار فتح علیشاه قاجار از احترام خاص برخوردار بود و زنده گی آرام را در ایران سپری میکرد و یک نیروی نظامی را در محلات جمع آوری کرده بود. در سال ۱۲۵۰ هجری ق (۱۸۳۵ میلادی) فتح علیشاه قاجار فوت کرد و پسرش بنام محمد شاه جانشین او گردید مولانا امام با این نیروی نظامی خود جهت تبریگی و ادای احترام به پادشاه جدید (محمدشاه) رفت و مورد احترام پادشاه جدید قرار گرفت و در سال ۱۲۵۱ هجری ق (۱۸۳۵ میلادی) مولانا امام را به حیث حکمران کرمان تعیین کرد. زیرا که کرمان در آن وقت به علت حملات افغانها، بلوچها و بعضی شهزادگان قاجاری نا آرام بود مولانا امام به زودی نظم و آرامش را در کرمان باز آورد. این کار به حمایت قبایل محلی خراسانی و عطاالله هی از جمله پیران کرمان صورت گرفت که مولانا حسن علیشاه را امام خود میدانستند و به او کمک زیاد کردند.»<sup>۷۰</sup>

آقاخان اول به موقع گذارش پیروزی خود را به تهران فرستاد اما انتظار او برای دریافت عوض و جوهی که خرچ کرده بود بیهوده شد. دوران حکومت او کوتاه بود زیرا که در سال ۱۲۵۲ هجری ق (۱۸۳۷ میلادی) به تحریک مرزاشاه آقاسی صدراعظم آن وقت قاجاری مولانا امام از حکومت کرمان برطرف گردید و مرزا نصرت الدوله برادر محمدشاه قاجار عوض او حکمران کرمان تعیین شد. بخاطریکه صدراعظم مذکور دختر مولانا امام را به پسر خود خواستگاری کرده بود ولی مولانا امام قبول نکرد. بین مولانا امام و صدراعظم دشمنی بوجود آمد و برطرفی مولانا امام (آقاخان اول) باعث جنگ ها بین اسماعیلیان و قاجاریان گردید.

« آقاخان اول برطرفی خود را قبول نکرد برادر خود را سردار ابوالحسن که مشغول تامین امنیت بود و برادر دیگرش سردار محمد باقرخان را خواست و به دفاع در مقابل قوای دولتی که تحت فرماندهی سهراب خان بخاطر سرکوبی آقاخان اول فرستاده شده بود، آماده گی میگرفت. مولانا امام مدت (۱۴) ماه تحت محاصره قاجاریان بود و برادرش محمدباقر زخمی و اسیر گردید و بالاخره در اثر میانجیگری فریدون میرزا حکمران فارس برادر زوجه مولانا امام، جنگ آرام شد.»<sup>۷۱</sup>

وقتیکه مولانا امام از ارگ بیرون شد قوای دولتی او را گرفتند و اموالش را غارت نمودند و او را با خانواده اش به کرمان انتقال دادند در حالیکه محل بودوباش مولانا امام در محلات بود و در کرمان مدت (۸) ماه در اسارت قوای دولتی قرار داشت. بعداً محمدشاه پادشاه ایران مولانا امام را عفو کرد و دوباره به اموال خودش به محلات رفت مدت (دو) سال در آنجا آزاد زنده گی کرد ولی دشمنان مولانا امام افواها پخش کردند که (آقاخان اول) برضد حکومت قاجاری آماده گی جنگ میگردد. در سال ۱۲۵۶ هجری ق (۱۸۴۰ میلادی) محمد شاه پادشاه قاجاری ایران به بهانه شکار به نزدیک محلات رفت تا از فعالیت های (آقاخان اول) معلومات بدست بیاورد شخصی را به نزد مولانا

<sup>۷۰</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۲۶۴، فرهاد دفتری

<sup>۷۱</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۵۷۷، فرهاد دفتری

امام فرستاد ولی مولانا امام در همین موقع به شکار رفته بود و به ملاقات پادشاه نرسید پادشاه ناراض شد. وقتیکه مولانا امام از دولت خواست که به ادای فریضه حج برود به او اجازه دادند اما راه ها توسط افراد نظامی بسته گردید و به فرماندهان مخفیانه دستور دادند که مواد خوراکی را به (آقاخان اول) تهیه نکنند و نفرشوند. اما مولانا امام ازین پلان دولت خبر نداشت یک تعداد متعلقات خود را به زیارت اماکن مقدسه به نجف (عراق) فرستاد و در ماه رجب سال ۱۲۵۶ هجری ق (۱۸۴۰ میلادی) خودش جهت ادای فریضه حج سفر کرد که درین سفر به تعداد (پنجصد) نفر اعم از برادران، برادرزاده گان و دیگر متعلقات مولانا امام و مریدانش همراه بودند وقتیکه در مرز یزد رسیدند قوای دولتی بالای آنها حمله کرد. مولانا امام با پیروان خود به دفاع برخاست و به تعداد (چهار هزار) نفر دولت را شکست داد و در حدود (چهارصد) اسب و مقدار زیاد اسلحه و مهمات دولتی بدست مولانا امام رسید. مولانا امام با پیروان خود بطرف شهر بایک که قلعه موروثی مولانا امام بود حرکت کرد. قبل از آمدن مولانا امام سرداران کندهاری (سردار کندل خان، رحمدل خان، مهر دلخان و دیگران) در قلعه موروثی مولانا امام سکونت اختیار کرده بودند با آمدن مولانا امام دروازه قلعه را بسته کردند و اجازه داخل شدن به مولانا امام ندادند. افراد مولانا امام قلعه را محاصره نمودند اما سرداران کندهاری معذرت خواستند مولانا امام معذرت آنها را قبول کرد و بطرف فارس حرکت کرد در فارس از طرف فضل الله خان استقبال گردید.

در سال ۱۲۵۷ هجری ق (۱۸۴۱ میلادی) مولانا امام به طرف کرمان عزیمت نمود و میخواست که به بندر عباس برود یک قوای (چهار هزار) نفری دولتی به قوماندانی اسفندیار با مولانا امام مقابل شد. و جنگ سخت صورت گرفت درین جنگ اسفندیار کشته شد و قوای دولتی شکست خورد و یک تعداد به مولانا امام تسلیم گردیدند. درین سال در منطقه زنجان ایران یک قوای ایرانی به قوماندانی عبدالله بالای مولانا امام حمله نمود و جنگ آغاز گردید و عبدالله تحت محاصره قرار گرفت و در مناطق نیز برضد مولانا امام به تحریک صدراعظم ایران آماده گی جنگ گرفته شده بود. بنابراین مولانا امام جنگ را با دولت ایران بی فایده دانست و تصمیم گرفت که به بندر عباس برود و ازان طریق به به عربستان و یا هندوستان برود. مولانا امام و پیروان او ازین جنگ ها خسته شدند درین وقت (دو) نماینده از کرمان آمدند و از مولانا امام دعوت به کرمان کردند اما مولانا امام تصمیم خود را به آنها نگفت و آنها را رخصت نمود ولی در باطن پلان رفتن به افغانستان را داشت که این نشانه پایان دادن امامت اسماعیلی در ایران بود.

مولانا امام با پیروان خود بعد از (هفت) روز راه پیمایی به سرحد افغانستان رسید و به طرف افغانستان حرکت کرد و بعد از عبور از مرز ایران به منطقه لاش جوین افغانستان رسید که از طرف شاپسندخان حکمران آنجا استقبال گردید مولانا امام از مهمان نوازی و خدمت گذاری شاپسندخان اظهار سپاس کرد و از آنجا به طرف کندهار حرکت نمود و در سال ۱۲۵۷ هجری ق (۱۸۴۱ میلادی) با جمع کثیری از متعلقات و پیروان خود رسید که از طرف بزرگان و خانهای کندهار استقبال شدند. و شهزاده تیمور والی کندهار جای مناسب بودو باش را برای مولانا امام تعیین نمود. و راولینسن نماینده ای سیاسی انگلستان در کندهار که قبلاً آقاخان اول را در ایران دیده بود و از نفوذ او اطلاع داشت وعده ای همکاری داد. مردم کابل، قطغن، بدخشان، بلخ، بخارا، پشاور، ملتان، سند و دیگر مناطق که از آمدن مولانا امام به کندهار خبر شدند سران اسماعیلی از مناطق متذکره به دیدار مولانا امام به

کندها آمدند مولانا امام آنها را به حضور پذیرفت و جوامع اسماعیلی این مناطق با امام خود تماس مستقیم برقرار کردند.

وقتی که مولانا امام (آقاخان اول) در کندهار بود انگلیس ها هم در کندهار بودند از محبوبیت مولانا امام خبر شدند با او رابطه برقرار ساختند و امنیت راه های کراچی را به اسماعیلیان دادند. و در سال ۱۲۵۸ هجری ق (۱۸۴۲ میلادی) مولانا امام به سند رفت و در آنجا یک سواره نظام را تنظیم نمود و تماس خود را با خواجه های نزاری که از پیروان او بودند، دوباره احیاء کرد. خواجه های نزاری اولین بار بود که امام خود را میدیدند و رابطه شان برقرار گردید.

« آقاخان اول در سال ۱۲۵۹ هجری (۱۸۴۳ میلادی) بخاطر فتح بلوچستان با انگلیس ها همکاری نمود و برادرش محمدباقر با قوای سوره نظام خود شیرخان حکمران بلوچستان را شکست داد و این کمک ها بخاطری بود که انگلیس ها وعده کردند که امنیت بازگشت او را به ایران ترتیب دهند. و برادر دیگرش ابوالحسن خان در بلوچستان ایران پیروزی زیاد بدست آورد و مدت دو سال بخش های مختلف بلوچستان را در دست داشت. ولی در سال ۱۲۶۲ هجری (۱۸۴۶ میلادی) در جنگ با قاجاریان اسیر گردید و قاجاریان او را به تهران بردند ناصرالدین شاه قاجار پادشاه ایران سخت تحت تاثیر مهارت های نظامی و ورزیده گی او قرار گرفت و او را عفو نمود و جزء خاصان خود قرار داد و دختر خود را که مهرجهان نام داشت به او نکاح کرد. و سردار ابوالحسن تا آخر عمر خود در محلات خود در ایران سپری نمود.»<sup>۷۲</sup>

در سال ۱۲۶۰ هجری ق (۱۸۴۴ میلادی) مولانا امام (آقاخان اول) سند را ترک کرد و به گجرات رفت و با پیروان خود در آنجا زنده گی میکرد و در سال ۱۲۶۲ هجری ق (۱۸۴۶ میلادی) از گجرات به بمبئی رفت و در آنجا نیز از طرف خواجه ها نزاری مورد احترام قرار گرفت. و از آنجا میخواست که به زادگاه خود ایران برود انگلیس ها نیز بخاطر بازگشت مولانا امام میانجیگری نمودند ولی به جایی نرسید. مولانا امام مورد تعقیب ایرانی ها قرار داشت و محمدشاه قاجار پادشاه ایران در جستجوی او بود به همین سبب مدت کوتاهی به کلکته و در سال ۱۲۶۵ هجری ق (۱۸۴۸ میلادی) برای همیشه در بمبئی زنده گی اختیار کرد که آغاز دوره جدید در تاریخ اسماعیلیان نزاری است ازینکه بمبئی در آن وقت بندر جهانی بود. محمدشاه قاجار پادشاه ایران از مولانا امام اطلاع یافت بالای انگلیس ها اعتراض کرد که چرا به آقاخان اول پناه داده اند.

مولانا امام (آقاخان اول) نخستین امام اسماعیلی از سلسله خود بود که در هند زنده گی اختیار کرد خواجه های نزاری که برای چندین قرن نماینده یک جامعه بزرگ اسماعیلی بودند، سرانجام توانستند امام خود را در میان خود پذیرفتند. مولانا امام (آقاخان اول) به زودی پایگاه و محلات رهائشی رادر بمبئی، پونا و بنگلور بنیاد نهاد در ایام خاص مذهبی در بزرگترین جماعتخانه بمبئی حضور میافت و در اقامت گاه خود که تالار آقا نام داشت بطور منظم با پیروان خود ملاقات میکرد و پیروان نیز برای گرفتن دعا و برکات به دیدار مولانا امام میآمدند. و در طول (۳۰) سال اقامت خود در بمبئی نه تنها نزاریان هند را که چندین سال بدون رهبر و یا نماینده ای از جانب امام بسر بردند، تحت اقتدار خود آورد بلکه ارتباطات خود را با اسماعیلیان کاشغر، بخارا، ایران، یمن، شام و اطراف افریقا و سایر

<sup>۷۲</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۵۸۳، فرهاد دفتری

علاقه جات دور افتاده و عقب مانده تامین نمودند و در چنین شرایط مشکل اسماعیلیان توانستند از مذهب خود دفاع نمایند و در اجرای مراسم مذهبی خود آزاد بودند. حتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که تحت تسلط روس بودند ولی مراسم مذهبی خود را آزادانه انجام میدادند.

مولانا امام (آقاخان اول) به عنوان پیشوای روحانی یک جامعه مسلمان از حمایت انگلیس ها در هند برخوردار بود که این امر باعث تثبیت و تقویت مقام او شد که در آغاز برای تثبیت اقتدار و مرجعیت مذهبی خود به مشکلات زیاد مواجه گردید. خواجه های نزاری هند برای مدت زیادی بدون پیر مانده بودند و اسماعیلیان (ست پنت) تحت تاثیر عناصر هندو قرار گرفتند. (ستپنت) سرآغاز تکامل اولیه آن صورت خاص از کیش اسماعیلی است که منعکس کننده اوضاع و احوال تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی معین در نیم قاره هند بوجود آمده بود. طریقه (ست پنت) بر مفاهیم و مضمون های بومی بیشماری که در بافت اسلامی هندی شبه قاره شایع بود، بنیان گرفته بود.

خواجه های نزاری مجبور بودند برای حفظ جان خود روزگاردرازی تظاهر به «غیر» کنند و خود را سنی و یا شیعه دوازده امامی بنمایانند خواجه های نزاری برای حل و فصل امور قضایی خود را مانند دیگر مسلمانان هند اغلب متوسل به آداب، رسوم و عرف هندوان میشدند. نه مقررات احکام اسلامی، این امر بخصوص در امور مربوط ارث صادق بودند. و گروه های جدایی طلب به نوبت سر بر آوردند و برای جامعه خواجه ها ادعای میراث سنی یا اثنی عشری میکردند.

در چنین اوضاع و احوال بود که مولانا امام (آقاخان اول) دست به اقدامی برای تعیین و تجدید هویت دینی خاص برای پیروان خواجه خود زد و در سال ۱۲۷۷ هجری ق (۱۸۶۱ میلادی) مولانا امام سندی را که معتقدات و اعمال دینی اسماعیلیان نزاری را مشخص میکرد، انتشار داد و از خواجه های پیرو خود خواست آنرا امضاء کنند و از امضاءکننده گان خواسته شد که به وفاداری و ایمان خویش به امام و مذهب شیعه اسماعیلی بنا بر تفسیر و تعبیر او، پیمان بندند. این سند که شاخصی در تأیید هویت اسماعیلی نزاری بود در بمبئی و جاهای دیگر پخش شد. اکثریت خواجه های اسماعیلی آنرا پذیرفتند. اما گروه کوچک جدایی طلب استاده گی کردند و مرجعیت (آقاخان اول) را به چالش خواندند و هویت اسماعیلی جامعه خواجه ها را انکار کردند. و در سال ۱۲۸۲ هجری ق (۱۸۶۶ میلادی) دعوی خود را در دادگاه عالی بمبئی مطرح ساختند که به دادگاه مولانا امام (آقاخان اول) اسناد و مدارک مختلف در باره تاریخ جامعه اسماعیلی و قیمویت پیشوایی خویش را به دادگاه ارایه کرد و دادگاه دعوا را به نفع مولانا امام صادر کرد. و (آقاخان اول) را به پیشوایی روحانی آن جامعه و وارث تبار امامان الموت شناخت.

مولانا امام (آقاخان اول) به تدریج موفق شد نظارت خود را از طریق سازمان سنتی جامعه خواجه های نزاری بر همه آنها بگستراند. شخصاً رؤسای جماعت خانه های عمده خواجه های نزاری را مقرر میکرد. این صاحب منصبان عبارت بودند از: مکی که معمولاً رئیس مذهبی و اجتماعی هر جامعه محلی خواجه بود، و دستیار او کامریا بود که هر جماعت خواجه، هر اندازه که بود مکی و کامریای خود را با وظایف معین و معلوم از جمله جمع وری وجوه دیون مذهبی، نظارت و سرپرستی بر مراسم دینی در جماعت خانه ها داشت اسماعیلیان نزاری هنوز برطبق این ساختار

سنتی سازمان یافته اند. اصطلاح مکی و کامریا از سانسکریت گرفته شده اند و جماعت خانه به مرور ایام در میان جوامع اسماعیلی نزاری غیر خواجه پذیرفته آمد. مولانا اما ( آقاخان اول) تجدید فعالیت های ادبی را نیز در بین اسماعیلیان تشویق کرد. در بین این پیشگامان احیای ادبی مقدم از همه، نوۀ بزرگ او، شهاب الدین شاه بود که رسالات چندی را به زبان فارسی در باره وجوه اخلاقی و عرفانی تعالیم نزاری نوشته کرده بود. مولانا امام شاه حسن علی ( آقاخان اول ) در سال ۱۲۹۸ هجری ق ( ۱۸۸۱ میلادی) بعد از (۶۴) سال امامت در بمبئی رحلت نمود. و پسرش مولانا شاه علیشاه طبق نص امامت، به امامت رسید.

### ۴۷. مولانا شاه علیشاه

مولانا شاه علیشاه فرزند مولانا شاه حسن علی ( آقاخان اول ) است که در سال ۱۲۴۶ هجری ق ( ۱۸۳۰ میلادی) در محلات ایران تولد گردید و بنام آقاخان دوم نیز یاد میشود. و در ابتدای قیام آقاخان اول شاه علیشاه را به عراق بردند و مدت چند سالی با مادر خود در عراق زنده گی میکرد و در آنجا زبان های عربی، فارسی و عقاید نزاری را آموخت. بیشترین دوران جانی خود را در ایران سپری نموده بود و بعداً به بمبئی رفت و بعد از رحلت پدرش در سال ۱۲۹۸ هجری ق ( ۱۸۸۱ میلادی) طبق نص امامت، به امامت رسید. مادرش سروجهان دختر پادشاه قاجاری ایران بود.

مولانا امام (آقاخان دوم) در زمان حیات پدرش به عنوان ولیعهد مرتباً از جوامع مختلف خواجه ها در گجرات و سند بازدید میکرد و جماعتخانه های آنها را سازمان میداد و پیروان او نیز از نقاط مختلف به دیدار مولانا امام میآمدند و هدایات و فرامین را به مناطق شان میبردند.

مولانا امام (آقاخان دوم) مدتی به شهر کراچی پاکستان رفت و در آنجا زنده گی اختیار کرد و روابط حسنه ای پدرش را با انگلیس ها حفظ کرد. و جیمز فرکیسن حکمران بمبئی آقاخان دوم را عضو شورای قانون گذاری بمبئی منصوب نمود. و بیشترین وقت خود را در پیشرفت تعلیم تربیه و معیارهای رفاهی نزاریان صرف کرد و در بهبود زنده گی خوجه های نزاری توجه ای زیاد داشت. و چندین مدرسه را برا کودکان آنجا تاسیس کرد.

«آقاخان دوم به خانواده های بی بضاعت کمک میکرد و با پیروان خود در خارج از هند ارتباط میگرفت و به خصوص به پیروان خود در نواحی دریای آمو، برما و شرق افریقا توجه ای خاص داشت.»<sup>۷۳</sup>

آقاخان دوم بخاطر توجه به رفاه و آسایش پیروان خود در هند محبوبیت و اعتبار زیاد داشت و او را به ریاست انجمن ملی محمدی تعیین کردند او درین مدت بر تاسیسات آموزشی و بشر دوستانه برای رفاه مسلمانان هند افزود. او مانند پدرش به طریقه ای نعمت الله هی ارتباط نزدیک داشت. صفی علی

<sup>۷۳</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۵۹۰، فرهاد دفتری

شاه مؤسس یکی از شاخه های مهم این طریقه از جمله ای بزرگان نعمت الله هی بود در هند از مهمان نوازی آقاخان دوم برخوردار شد و یک اثر صوفیانه ای خود را بنام زیده الاسرار به خواهش آقاخان اول نوشته کرد و به چاپ رسانید.

« آقاخان دوم نظر به تصویب یک تعداد از علماء اثنی عشری با شمس الملوک دختر میرزا علی محمد از خاندان فتح علیشاه ازدواج کرد که سومین همسر علی شاه بود که ثمره ای از دواج آنها پسری بنام سلطان محمدشاه بود که جانشین او گردید و دو پسر دیگرش از همسر قبلی او پیش از پدر در گذشتند.»<sup>۷۴</sup>

همچنان مولانا امام برای گردآوری گینان ها (قصیده ها) که در جامعه در جریان بود کوشش خاص مبذول داشت و گروهی از پیروان خود را ماموریت داد که دست نویس های مربوطه را پیدا و جمع آوری کنند. مولانا امام شاه علیشاه ( آقاخان دوم) ورزشکار و شکارچی ماهر بود در سال ۱۳۰۳ هجری ق ( ۱۸۸۵ میلادی) به بیماری ذات الریه (کیسه هوایی سینه) که در یک روز شکار در نزدیک پونا عارض او شده بود بعد از (چهار) سال امامت رحلت نمود و در نجف دفن گردید.

#### ۴۸. مولانا سلطان محمد شاه

مولانا سلطان محمدشاه مشهور به ( آقاخان سوم ) فرزند مولانا شاه علیشاه ( آقاخان دوم ) است که در سال ۱۲۹۴ هجری ق ( ۱۸۷۷ میلادی) در شهر کراچی پاکستان تولد گردید. و بعد از رحلت پدرش در سال ۱۳۰۳ هجری ق ( ۱۸۸۵ میلادی) طبق نص امامت طی مراسم خاصی به امامت رسید که در آن وقت (هشت) ساله بود که تحت سرپرستی و مراقبت مادرش (شمس الملوک) نوۀ فتح علیشاه قاجار پادشاه ایران که زن قابل و کار دان بود بزرگ شد. و در عین حال کاکای او آقای جنگی شاه به عنوان سرپرست او تعیین گردید

مولانا سلطان محمدشاه ( آقاخان سوم) تحصیلات خود را در بمبئی به پایان رسانید و از جمله زبان عربی و فارسی و نیز زبان و ادبیات انگلیسی را آموخت. مولانا امام در سال ۱۳۱۶ هجری ق ( ۱۸۹۸ میلادی) دعوت اسماعیلی برای اولین بار در اروپا دیدن کرد. و بعدها مقر دایمی خود را در آنجا قرار داد و در طول زنده گی روابط نزدیک با انگلیستان داشت و القاب و نشان های متعدد از آن حکومت دریافت کرد. این روابط او منافع بسیاری برای پیروان او در هند و افریقا که تحت مستعمره انگستان بودند به بار آورد و به آرامی زنده گی میکردند.

مولانا سلطان محمد شاه ( آقاخان سوم) توجه خود را به امور اتباع خویش معطوف داشت و در سال ۱۳۱۷ هجری ق ( ۱۸۹۹ میلادی) برای نخستین بار به دیدار پیروان خود به شرق افریقا رفت. درین دوره مهاجرت خواجه ها و دیگر آسیائیان به زنگبار (در تانزانیا) افزایش یافت و تا جنگ اول جهانی ماندگارهای خواجه های نزاری حتی در بسیاری از مراکز شهری شرق افریقا از جمله

<sup>۷۴</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۵۹۱، فرهاد دفتری



مومباسا، دارالسلام نایروبی و کامپالا وجود داشت. و در سال ۱۳۲۳ هجری ق (۱۹۰۵ میلادی) هنگامیکه مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) در شرق آفریقا بود عرض حالی برضد او در دادگاه عالی بمبئی مطرح شد که این شکایت را بعضی اعضای خانواده او به دادگاه برده بودند حکم دادگاه علیه مدعیان که در رأس شان دختر کاکای مولانا امام یعنی حاجی بی بی قرار داشت، موقعیت امام را در میان خانواده و جامعه اش مجدداً تثبیت کرد. و این حکم هویت اسماعیلیان را نیز مشخص ساخت. ازین پس مولانا امام (آقاخان سوم) کوشش های اصولی و منظمی به جای آورد تا هویت متابعان و پیروان خود را از شیعه دوازده امامی و سنیان جدا سازد. به این ترتیب سیاست دینی او برای مدتی بر مدار تثبیت و تأیید هویت اسماعیلی نزاری پیروانش متمرکز بود و در عین حال، پیروانش را ملزم به احترام گذاشتن به سنن و آداب دیگر مسلمانان میساخت. این هویت در قانون اساسی که مولانا امام برای پیروانش در مناطق مختلف انتشار داد، تعریف شده بود که نخستین قانون اساسی ۱۳۲۳ هجری ق (۱۹۰۵ میلادی) در زنگبار منتشر شد. این خط و مش شقاق های اتفاقی را که بعضی از گروه های تجزیه طلب پیش میآوردند و جذب شدن اسماعیلیان به جوامع دیگر متوقف ساخت.

« مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) توجه بیشتر خود را به خط و مش ها و سیاست های معطوف میکرد که نه تنها برای پیروانش بلکه برای همه مسلمانان سودمند و فایده بخش باشد و برای اصلاحات متعدد در آموزش و پرورش اقدام کرد نقش اصلی در تغیر کالج انگلیسی به یک دانشگاه پیشرو داشت و نیز یکی از پایه گذاران دانشگاه مسلم لیک مولانا امام (آقاخان سوم) است.»<sup>۷۵</sup>

مولانا سلطان محمدشاه در همان حال پایش به امور هند کشیده شد و بطور مؤثر در بحث هایی که منجر به استقلال هند و پاکستان از حکومت انگلیستان گشت، شرکت میکرد و در طی جنگ جهانی اول مولانا امام اندیشه های خود را در باره آینده هند در کتابی نوشت و بعداً در سال ۱۳۴۸ هـ ق (۱۹۳۰ م) به نمایندگی از مسلمانان هند در کنفرانس میز گرد لندن شرکت کرد و با دیگر شرکت کنندگان برجسته مانند مهاتما گاندی و محمد علی جناح موسس دولت پاکستان به بحث و گفتگو در باره سرنوشت هند نشست. « مداخله و درگیری مولانا امام (آقا خان سوم) در امور بین المللی، هنگامیکه در سال ۱۳۵۵ هـ ق (۱۹۳۷ م) بریاست جامعه ملل در ژنیو برای یک دوره انتخاب شد، به اوج خود رسید. تا آن زمان مولانا امام اسماعیلی سالگرد طلایی (۵۰ سال امامت) خود را در سال ۱۳۵۲ هـ ق (۱۹۳۵ م) جشن گرفته بود.»<sup>۷۶</sup>

مولانا سلطان محمد شاه همزمان با تحریف و تجدید هویت اسماعیلی پیروان خود، با جدیت برای تحکیم موقعیت و سازمان دهی مجدد پیروانش به صورت یک جامعه متجدد اسلامی با معیار های بالای تعلیم و تربیت، بهداشت و رفاه اجتماعی کوشید. چنانچه قبلاً گفتیم در سال ۱۳۲۳ هـ ق (۱۹۰۵ م) سلطان محمد شاه یک رشته قوانین و قواعد مکتوب صادر کرد که نخستین قانون اساسی جامعه اسماعیلی را در شرق آفریقا بوجود آورد این قانون و قوانین که بعداً به مناطق دیگر صادر گردید در عین حال قوانین شخصی و فردی جامعه را در باره موضوعات مانند: ارث، ازدواج، طلاق،

<sup>۷۵</sup> - مختصری تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۲۷۰، فرهاد دفتری

<sup>۷۶</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه، صفحه ۲۷۰، فرهاد دفتری

قیمومیت، و امثال آنرا معین میساخت. قانون اساسی ۱۳۲۳ هـ ق (۱۹۰۵ م) که آغاز گر تعیین خط مشی های تاسیسی و تجدد گری مولانا سلطان محمد شاه بود، یک سازمان اداری جدید را نیز بصورت شورایی مبتنی بر سلسله مراتب برای اسماعیلیان نزاری شرق افریقا پیش بینی میکرد. بعد از آن قانون اساسی مشابه با نظام های اداری شورایی برای جوامع اسماعیلی هند و پاکستان نیز بوجود آمد. صاحب منصبان در این نظام شورایی از طرف مولانا امام برای دوره محدود و معین منصوب میشوند و حقوق دریافت نمیداشتند، و خدمات داوطلبانه بود و پیروان خود را تشویق میکرد. در سال ۱۳۲۸ هـ ق (۱۹۱۰ م) مولانا امام تغییرات در آئین و اعمال مذهبی پیروان خود پدید آورد که بر امور روحانیت، مفهوم و معنی باطنی آن تاکید کرد این تغییرات باعث شد که تمایز بیشتری میان اسماعیلیان نزاری و شیعیان دوازده امامی، در ایران و هند که در آنجا اسماعیلیان در اثر بکارداشتن تقیه و یا خود را جامه اثناعشری درآورده بودند پدید آورد. این اقدامات به تامین و مصون ماندن هویت جداگانه اسماعیلیان نزاری که در امان حال تجرید گرایی را تجربه میکردند کمک کرد.

مولانا سلطان محمد شاه در اصلاحات خود به احکام صادره دادگاه عالی بمبی توجه داشت که بر طبق آن پیروان خواجه او جدا از خواجه های بودند که به جوامع سنی یا اثناعشری پیوسته بودند. این حکم در عین حال موضع مولانا امام را نسبت به ر پیروانش، دارایی ها، املاک و عایدات جامعه آنها را روشن ساخت. وابستگی و صمیمیت اسماعیلیان به امام شان زیاد بود که او را «مولانا حاضر امام» خطاب میکردند و همه اصلاحات او را در مورد تغییر آئین مذهبی شان پذیرفتند. شخص امام به عنوان پیشوا مذهبی و رئیس تشکیلات اداری جامعه در کانون و مرکز همه قانون های اساسی اسماعیلی قرار داشت. او یگانه کسی بود که قانون اساسی را تغییر دهد و در آنها تجدید و اصلاح کند. تعلیم و تربیه اسماعیلیان چه زن و چه مرد در تمام سطوح تحصیلی و معیار های بهداشتی آنها و نیز شرکت زنان در امور جامعه در برنامه اصلاحات او از اولولیت های خاص بر خوردار بودند. مولانا سلطان محمد شاه وجوه دیون مذهبی و نذوراتی و پول ها که در جشن های سالگرد امامت جمع آوری شده بود برای تامین مصرف سیاست های تجدد گرانه خود بکار میبرد و نهاد ها و تاسیسات مختلف را بوجود آورد که مفاد آنها تنها به مردم اسماعیلیه نبود بلکه به غیر اسماعیلیان نیز میرسید مدارس، موسسات آموزشی، عرفه یی، کتابخانه ها، باشگاه های ورزشی و تفریحی و شفاخانه ها را در افریقا، هند، پاکستان و دیگر مناطق اعمار نمود. در شام اسماعیلیان نزاری که بیشتر به شاخه محمد شاهی پیوسته بودند و خبری از امام خود نداشتند در سال ۱۳۰۴ هـ ق (۱۸۸۷ م) به شاخه قاسم شاهی پیوستند از مولانا سلطان محمد شاه تابعیت کردند این اسماعیلیان که اکنون تعداد شان (۸۰۰۰۰ نفر) هشتاد هزار نفر میرسید در سلمیه زندگی میکنند.

در ایران بعد از آنکه مولانا شاه حسن علی (آغا خان اول) در سال ۱۲۵۷ هـ ق (۱۸۴۱ م) ایران را ترک کرد و به هند رفت. نزاری های ایران رهبری مؤثر و کارآمدی نداشتند و جوامع پراکنده اسماعیلی ایران بار دیگر به جامه اثناعشری که مذهب رسمی کشور بود درآمدند. مولانا سلطان محمد شاه از بمبی یک نفر اسماعیلی را بنام میرزا حسن از اهالی ده سده در جنوب خراسان مقرر کرد که امور پیروان او را در ایران اداره کند. بعد از مرگ میرزا حسن در سال ۱۳۰۵ هـ ق (۱۸۸۷ م) این مقام را به پسرش مراد میرزا داد. و اسماعیلیان ایران هیچگونه تماس مستقیم با مولانا امام نداشتند و مراد میرزا رهبری به سرش افتاد و از شکایت حاجی بی بی علیه مولانا سلطان

محمدشاه حمایت کرد و گفت که باید پسر حاجی بی بی که صمد شاه نام داشت به امامت برسد و اختلافات را بوجود آورد. مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) بر آن شد که نظارت و کنترل خود را بر جامعه اسماعیلی ایران از طریق محمد بن زین العابدین معروف به فدایی خراسانی که از دانشمندترین اسماعیلیان آن زمان بود، اعمال کند. فدایی خراسانی (سه) مرتبه برای ملاقات با مولانا سلطان محمدشاه به بمبئی رفت و از طرف مولانا امام به عنوان معلم در امور مذهبی اسماعیلیان مقرر کرد. فدایی خراسانی مرتباً به دیدار اسماعیلیان نقاط مختلف ایران میرفت. و میراث آنها را برای شان توضیح میداد. و از نو بیعت آنها را به مولانا امام سلطان محمدشاه می گرفت و رهنودها و هدایات مولانا سلطان محمدشاه را به آنها میرسانید. و اسماعیلیان ایران که قبلاً آداب مذهبی خود را به شیوه شیعیان اثناعشری انجام میدادند و اکنون از آنها خواسته شد که به شیوه جامعه نزاری انجام دهند. و یکی ازین اقدامات در تأیید هویت اسماعیلیان آن بود که در پایان نماز های روزانه شان نام همه امامان خود را ذکر میکردند و تا مرگ فدایی خراسانی در سال ۱۳۴۲ هـ ق (۱۹۲۳ م) مولانا سلطان محمدشاه اقتدار خود را بر جامعه اسماعیلی ایران تثبیت کرده بود.

مولانا سلطان محمدشاه ( آقاخان سوم) سیاست تجددگرایی خود را صورتی محدود در باره اسماعیلیان ایران نیز خصوصاً در زمینه آموزش و پرورش بسط داد. در حال حاضر در حدود (۳۰۰۰۰) سی هزار اسماعیلی نزاری در ایران زنده گی میکنند که نیمی در خراسان و شهرهای کرمان، بابک، سیرجان، محلات، تهران، یزد و اطراف آنها زنده گی میکردند.

در باره تاریخ جدید اسماعیلیان نزاری افغانستان، آسیای میانه و شمال پاکستان معلومات زیاد در دست نیست. اسماعیلیان این مناطق کوهستانی که در وسط سلسله کوه های پامیر، هندوکش و قراقرم زنده گی میکردند که دور مانده از جوامع اسماعیلی هستند و از تماس با امام شان محروم بودند.

اسماعیلیان نزاری بدخشان بیشترین اسماعیلیان افغانستان و آسیای میانه هستند در طی قرن (۱۹) میلادی مناطق شمالی بدخشان به خانان آسیای مرکزی ملحق شد و یک قسمت زیر تسلط روسیه رفت و انگلستان نیز قیمومیت خود را در بدخشان گسترش داد که در سال ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵ م) هنگامیکه کمیسیون مرزبندی انگلیس و روس ساحل راست دریای پنج(دریای آمو) یکی از سرچشمه های عمده دریای آمو را به حکومت بخارا که در آن وقت تحت نظارت روسیه بود، واگذار شدند. و ساحل چپ که شهر عمده آن فیض آباد بود به افغانستان گذاشتند ازینرو تماس مستقیم مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) با پیروان خود در بدخشان مشکل شد. و هنگامیکه آسیای میانه جزء اتحاد شوروی گردید این مشکل زیادتیر گردید. آخرین تماس مولانا سلطان محمدشاه با پیروان خود در آسیای مرکزی در سال ۱۳۴۲ هـ ق (۱۹۲۳ م) بوده باشد که درین سال یکی از خواجه ها را بنام پیر سبزه علی به عنوان سفیر خود به آنجا فرستاده بود. اسماعیلیان تاجکستان تا فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۴۱۰ هـ ق (۱۹۹۱ م) با امام خود تماس نداشتند.

در شمال پاکستان مانند: چترال، گلگت، هونزه و دیگر مناطق جوامع اسماعیلی وجود دارد که سابقه آنها به دوران انجمن در تاریخ اسماعیلیه میرسد که قبلاً تعداد آنها به (پنجاه هزار) نفر میرسد ولی اکنون تعداد شان زیاد گردیده است. مذهب اسماعیلیه را داعیان که از بدخشان به هونزه آمده

بودند در آنجا رواج دادند. حکومت هونزه چند قرن حکومت مستقل داشت که در رأس شان میرها قرار داشت که سلیم خان اولین میرهونزه بود که در سال ۱۳۴۲ هـ ق (۱۹۲۳ م) فوت کرده بود. و در زمان جانشینان او تمام جمعیت هونزه توسط داعیان بدخشان اسماعیلی شدند. این داعیان خلیفه های محلی را برای آموزش عقاید اسماعیلی برای آنها تعیین نمودند. تا اینکه در سال ۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۹۱ م) شمال پاکستان هونزه، چترال و دیگر مناطق نواحی اطراف آن جزء هند برتانوی گردید. که بعد از آن مولانا امام با صفدرخان و جانشینان او روابط نزدیک برقرار کرد. سفیر و نماینده مولانا امام یعنی سبزه علی نیز از هونزه دیدن کرد و در سال ۱۳۴۲ هـ ق (۱۹۲۳ میلادی) جماعتخانه را در آنجا اعمار نمود آیین های مذهبی هونزه با اسماعیلیان بدخشان یکی است. همچنان در یارکند، کاشغر، ایالات سینکیانگ چین نیز اسماعیلیان نزاری وجود دارد.

« آقاخان سوم در سال ۱۳۶۵ هجری (۱۹۴۶ میلادی) یک شرکت سرمایه گذاری امانی تاسیس کرد این شرکت به بازرگانان و سازمان های تعاونی و به اشخاصی که نیاز به کمک مالی در ساختن خانه های شان داشتند پول قرض میداد.»<sup>۷۷</sup>

مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) امام (چهل و هشتمین) اسماعیلی برای پیروان خود در کشور های مختلف جهان این امکانات را بوجود آورد که به عنوان جامعه متحد با هویت اسلامی در قرن (بیستم) زنده گی کنند.

مولانا سلطان محمدشاه (آقاخان سوم) (چهار) بار ازدواج کرد و (دو) پسر بنام های پرنس علی خان سال های ۱۳۲۹ - ۱۳۶۶ هـ ق (۱۹۱۱ - ۱۹۶۰ م) و پرنس صدرالدین تولد ۱۳۵۲ هـ ق (۱۹۳۳ م) داشت. مولانا سلطان محمدشاه در وصیتنامه خود نوشت که کریم فرزند علی خان جانشین او است.

مولانا سلطان محمد شاه در سال ۱۳۷۷ هـ ق (۱۹۵۷ م) بعد از (۷۲) سال امامت در ژنیو رحلت نمود و در مصر دفن گردید.

## ۴۹. مولانا شاه کریم الحسینی

مولانا شاه کریم الحسینی فرزند پرنس علی خان فرزند مولانا سلطان محمدشاه است که بتاريخ ۲۲ قوس سال ۱۳۱۵ هـ ش (۱۳ دسامبر ۱۹۳۶ م) در شهر ژنیو (در کشور سوئیس) تولد گردید. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در مدرسه خصوصی لوروز شهر ژنیو مرکز سوئیس به پایان رسانید. و تحصیلات عالی خود را در دانشگاه (هارورد) ایالات متحده آمریکا در سال ۱۳۶۵ هـ ق (۱۹۵۹ م) در رشته تاریخ اسلام به پایان رسانید. وقتیکه مولانا سلطان محمدشاه نواسه خود را به امامت منصوب کرد در حالیکه پدرش آقا علی خان نیز حیات داشت سران اسماعیلیان و سران سیاسی جهان تعجب کردند که چرا مولانا سلطان محمدشاه پسر خود را جانشین خود نساخت بعداً آقاعلی خان پدر مولانا شاه کریم الحسینی در سال ۱۳۶۵ هـ ق (۱۹۵۹ م) در اثر تصادم موتر چشم از جهان

<sup>۷۷</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صفحه ۶۰۱، فرهاد دفتری

پوشید بعد از ان اسماعیلیان و سران سیاسی جهان تصدیق کردند که مولانا سلطان محمدشاه از عواقب کار آگاه بوده است.

این جانشینی از طرف فرزندان مولانا سلطان محمدشاه به گرمی استقبال شد. و تخت نشینی مولانا شاه کریم الحسینی در بمبئی هندوستان، شهرکراچی پاکستان، نایروبی افریقا و غیره مناطق اسماعیلی جشن ها برپا کردند. مولانا شاه کریم الحسینی که بنام (آقاخان چهارم) نیز یاد میشود اسماعیلیان جهان او را بنام (امام حاضر) یاد مینمایند.

«مولانا امام حاضر اسماعیلیان جهان (آقاخان چهارم) سیاست پدرکلان خود (مولانا سلطان محمدشاه) را در تجدیدگرایی دنبال کرد و آنرا توسعه داد و خود نیز برنامه ها و نهادهای جدید را بخاطر رفاه و بهره مندی پیروانش بخصوص در هند، پاکستان و افریقا بوجود آورد. همچنان انواع مختلف مسایل اجتماعی، توسعه یی و فرهنگی که برای مسلمانان و کشورهای جهان سوم اهمیت و فواید گسترده دارد، توجه نشان داده است.»<sup>۷۸</sup>

مولانا شاه کریم الحسینی ( آقاخان چهارم ) دقیقاً بر امور دینی و دنیوی جامعه خویش نظارت میکند منظمأ به دیدار پیروان خود در نقاط مختلف آسیا، افریقا و امریکای شمالی میرود و آنها را با فرامین خویش رهنمایی میکند او نظام شورایی پیچیده اداره جامعه را که قبلاً بوجود آمده بود حفظ کرده و به بسط و توسعه آن در سرزمین های جدید در اروپا و ایالات متحده امریکا و کانادا به علت مهاجرت عده زیادی از پیروانش از شرق و شبه قاره هند در سال ۱۳۸۹ هـ ق ( ۱۹۷۰ م ) به مغرب زمین، پرداخته است. معیارهای جدید بالای تعلیم تربیه، شغلی و تجاری، جذب و یکی شدن سریع این مهاجرین اسماعیلی را با زنده گی اقتصادی متوطن های جدیدی که بر گزیده اند، تسهیل کرده است. آقاخان چهارم در طی سال های ۱۴۰۱ - ۱۴۰۱ هجری (۱۹۸۳ - ۱۹۸۲ میلادی) به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد امامت برنامه ای جدید اقتصادی در زمینه ها آغاز کرد و در اجرای این برنامه ها سخت توجه داشت.

مولانا شاه کریم الحسینی قانون اساسی جداگانه را برای پیروان خواجه های خود در شرق افریقا، هند و پاکستان صادر کرده بود، فصل جدیدی در تاریخ قانون اساسی جامعه اسماعیلی در سال ۱۴۰۵ هـ ق ( ۱۹۸۶ م ) آغاز شد، و آن هنگامی بود که امام اسماعیلی برای همه پیروان در جهان انتشار داد. بر مبنای این قانون اساسی یک نظام شورایی متحدالشکل با هیأت های وابسته آن اینک در (چهارده) منطقه جهان که اسماعیلیان نزاری در آنجا متمرکز اند از جمله هند، پاکستان، سوریه، کینیا، تانزانیای، فرانسه، پرتگال، کانادا، ایالات متحده امریکا به کار مشغول است.

نظام شورایی هنوز بعضی از جوامع اسماعیلی را از جمله جماعت های فارسی زبان ایران، افغانستان و تاجکستان در بر نگرفته است این جوامع از طریق نظام های دیگری که مبتنی بر کمیته های خاص است اداره میشوند. در سال های اخیر توجه خاص به امور مذهبی، اجتماعی و اقتصادی اسماعیلیان بدخشان در تاجکستان که در سال ۱۴۱۰ هـ ق ( ۱۹۹۱ م ) تشکیل گردید، معطوف شده

<sup>۷۸</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۶۲۱ ، فرهاد دفتری

است. اسماعیلیان تاجکستان که در حدود (دو صد هزار) نفر هستند این فرصت را داشتند که برای اولین بار امام خود را در سال ۱۴۱۴ هـ ق (۱۹۹۵ م) ببینند. پیش از آن کمک های انسان دوستانه و توسعه طلبانه مولانا شاه کریم الحسینی (آقاخان چهارم) از طریق برنامه توسعه و نجات پامیر آن منطقه را از مصیبت اقتصادی رهایی داده بود. اسماعیلیان بدخشان اینک دهها هزار نفر در شغنان، روشان و دیگر نواحی بدخشان تاجکستان به تجدید بیعت با امام خود پرداختند مولانا شاه کریم الحسینی (آقاخان چهارم) بار دوم در سال ۱۴۱۵ هـ ق (۱۹۹۸ م) از پیروان خود در تاجکستان دیدن کرد.

اسماعیلیان نزاری الگوی سنتی سازمان اجتماعی و دینی خود را به صورت جماعت های محلی و جماعتخانه ها حفظ کرده اند. امور اجتماعی هر جماعت کماکان زیر نظر یک مکی و یا کامریا، که اکنون کار خزانة دار را میکنند، اداره میشود این کارگزاران در امورات خاص مانند: مراسم ازدواج، تدفین و نیز عبادات روزانه شرکت میجویند و این مراسم را انجام میدهند. همچنان آنها وجوہات مذهبی را جمع آوری میکنند. از زمان مولانا سلطان محمدشاه موضوعات دینی اسماعیلیان خصوصاً تعلیم و تربیة دینی به هیأت های خاصی که انجمن اسماعیلی خوانده میشود، سپرده شده بود این انجمن از سال ۱۴۰۶ هـ ق (۱۹۸۷ م) هیأت تعلیم و تربیة دینی طریقه اسماعیلی نام یافته اند دارای سلسله مراتب محلی، منطقوی و ملی خاص خود هستند این هیأت مسؤل توزیع و پخش ادبیات و نوشته های دینی از جمله برنامه های درسی که برای کودکان و محصلین اسماعیلی در سراسر جهان پدید آمده است، نیز هستند.

مولانا امام شاه کریم الحسینی (آقاخان چهارم) برنامه ها و طرح های تازه برای منافع اجتماعی، اقتصادی و آموزشی برای اسماعیلیان و غیر اسماعیلیان ابتکار کرده است. و یک شبکه تاسیسی مجتمع بنام شبکه توسعه آقاخان را بوجود آورد. این شبکه با پیاده کردن برنامه های توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سالانه بطور اوسط (صدملیون) دالر صرف فعالیت های غیر انتفاعی (بدون سود و فایده) میکند. همچنان مؤسسه مطالعات اسماعیلی که برای پیشبرد مطالعات اسلامی و اسماعیلی بطور کلی در سال ۱۳۹۷ هـ ق (۱۹۷۷ م) در لندن تاسیس شد ک آقاخان چهارم خودش رئیس آن هستند. و نیز دانشگاه آقاخان یا دانشگاه طب، پرستاری و تعلیم و تربیة و شفاخانه وابسته به آن در سال ۱۴۰۵ هـ ق (۱۹۸۵ م) در شهر کراچی پاکستان افتتاح شد که دارای (721) بستر میباشد، یاد کرد. همچنان خدمات آموزش و پرورش آقاخان در کشورهای رو به انکشاف فعالیت دارد و در مناطق مختلف کودکستانها، مکاتب بیت العلم و دیگر بخش های آموزشی ایجاد کرده است. مولانا حاضر امام ( آقاخان چهارم ) جوانان سماعیلی را تشویق کرده است که هدف خود را یک زنده گی متعادل معنوی و دنیوی قرار دهند، به تحصیلات عالی تخصصی روی آورند و در پی کسب کمالات دانشگاهی و علمی باشند و به این طریق پیروان خود را برای زنده گی در دنیای قرن (۲۱) که حکومت در دست شایسته گان خواهد بود، آماده میسازند.

«مولانا حاضر امام (آقاخان چهارم) به عنوان یک رهبر مسلمان متجدد با بینش و دید بین المللی، علاقه ای عمیقی به پیشبرد شناخت بهتر اسلام و میراث های فرهنگی آن از خود نشان داده

است و در کشورهای مختلف جهان بسیاری از آثار و ابدات تاریخی و فرهنگی را بازسازی نموده است.<sup>۷۹</sup>

و همچنان مقدار زیادی از امکانات و منابع خود را صرف ارتقاء شناخت بهتر ارزش های دین مقدس اسلام، نه تنها به عنوان یک دین بلکه به عنوان یک تمدن بزرگ جهانی با سنت های اجتماعی، فکری و فرهنگی متنوع و سایر ارزش ها کرده است.

برای این مقصود برنامه های ابتکاری جدید برای حفظ و احیای میراث فرهنگی جوامع مسلمان به اجراء گذاشته است. بالاترین نهاد درینجا تراست (اتحاد چندین شرکت) آقاخان برای فرهنگ است که در سال ۱۴۰۷ هـ ق ( ۱۹۸۸ م ) در ژنیو برای بالابردن سطح آگاهی از اهمیت خاص محیط سازی هم در بافت تاریخی و هم در بافت امروزی است برنامه مولانا حاضر امام برای معماری اسلامی که در سال ۱۳۹۹ هـ ق ( ۱۹۷۹ م ) در دانشگاه هارورد (در شهر کامبریج امریکا ) و در مؤسسه تکنالوژی ماساچوست (نام ایالت) تاسیس شد برای آن بود که معماران و برنامه ریزانی را تربیت کند که بتواند نیاز های جوامع جدید مسلمانان را بر آورده سازند و برنامه حمایت از شهر های تاریخی که در اوایل سال ۱۴۰۹ هـ ق ( ۱۹۹۰ م ) به اجراء گذاشته شد برای حفظ و مرمت بناها و فضاهای عمومی در شهر های تاریخی اسلامی مانند : قاهره، زنگبار و غیره میباشد.

مولانا حاضر امام شخصاً به عملیات و کار های همه نهاد و مؤسسات خود علاقه مندی نشان میدهد و از طریق دفتر خود در (اکلیمان) در نزدیکی شهر پاریس فعالیت های آنرا تنظیم میکند. اسماعیلیان عصر حاضر که در بیش از ( شانزده ) کشور به شکل پراکنده زنده گی مینمایند مانند : هند، پاکستان، بنگله دیش، مالیزیا، سنگاپور، افغانستان، ایران، بحرین ، کویت، عمان، قطر؛ عربستان، مارات متحده عرب، سوریه، کینیا، تانزانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان، کانادا، ایالات متحده امریکا، چین، تاجکستان و غیره کشور ها میباشند مولانا حاضر امام به اکثریت کشورها مسافرت انجام داده و از مناطق شان دیدن به عمل آورده و مدارس و مکاتب زیادی را مطابق نیاز مندی های آنها تاسیس کرده و تمام ضروریات آنها را رفع میکند.

« آقاخان چهارم مقدار زیادی از امکانات و منابع خود را صرف ارتقاء شناخت بهتر اسلام، نه تنها به عنوان یک دین بلکه به عنوان یک تمدن بزرگ جهانی با سنت های اجتماعی، فکری، فرهنگی متنوع و غیره کرده است.»<sup>۸۰</sup>

« آقاخان چهارم بیش از سه صد مؤسسه ای آموزشی در هند، پاکستان، کینیا، تانزانیا و غیره ممالک تاسیس و بوجود آورد. این مدارس از مراکز نگهداری و پرورش کودک تا مدارس ابتدایی، تخصصی، بازرگانی و دانشگاه ها ( ۱- دانشگاه آقاخان و دانشکده ای طبی، مدرسه و نرسنگ در کراچی ۲ - دانشگاه آقاخان برای آسیای میانه ۳ - مؤسسه ای آقاخان برای فرهنگ در ژنیو ۴ - مؤسسه ای مطالعات اسماعیلی در لندن) شامل میشود.»<sup>۸۱</sup>

<sup>۷۹</sup> - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، صفحه ۶۲۲ ، فرهاد دفتری

<sup>۸۰</sup> - مختصری در تاریخ اسماعیلیه ، صفحه ۲۸۱ ، فرهاد دفتری

<sup>۸۱</sup> - تاریخ سیاسی اسلام و اسماعیلیان ، صفحه ۶۱ ، خرم بیک «سلیمی»

تحت رهنمایی های حکیمانه مولانا حاضر امام ( چهل ونهمین) امام اسماعیلیان، فرقه اسماعیلیه  
بیش از پیش گام های سریع و بی سابقه را در شاهراه ترقی و تمدن برداشته و در سطح زنده گی  
اقتصادی، تعلیمات، صحت، تعاون اجتماعی و دیگر امورات فردی و اجتماعی انکشافات قابل  
ملاحظه پدید آمده است.

با عرض احترام  
دگرمن حبیب الله معلم تاریخ حربی بنوونخی  
کابل- افغانستان  
سال ۱۳۹۶ هجری شمسی



## جدول امامان اسماعیلی از کتاب اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ

جدول سال تولد، سال امامت، سال رحلت و مدت امامت امامان اسماعیلی از صفحه ای ۱۹۰ تا صفحه ۱۹۴ کتاب اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ مؤلف عبدالستار «نجات»

شماره	اسم	سال تولد	سال امامت	سال رحلت	مدت امامت
۱	حضرت علی (ک)	۵۹۸ م	۱۱ هجری	۴۰ هجری	۲۹ سال
۲	امام حسین (ع)	۴ هجری ق	۴۰ هجری	۶۱ هجری	۲۱ سال
۳	زین العابدین (ع)	۳۸ هجری	۶۱ هجری	۹۵ هجری	۳۴ سال
۴	محمدباقر (ع)	۵۷ هجری	۹۵ هجری	۱۱۴ هجری	۱۹ سال
۵	جعفر صادق (ع)	۸۳ هجری	۱۱۴ هجری	۱۴۸ هجری	۳۴ سال
۶	اسماعیل (ع)	۱۰۱ هجری	۱۴۸ هجری	۱۵۳ هجری	۵ سال
۷	محمد بن اسماعیل	۱۲۷ هجری	۱۵۳ هجری	۱۹۳ هجری	۴۰ سال
۸	وفی احمد (ع)	۱۶۹ هجری	۱۹۳ هجری	۲۱۲ هجری	۱۹ سال
۹	تقی محمد (ع)	۱۹۸ هجری	۲۱۲ هجری	۲۶۵ هجری	۵۳ سال
۱۰	رضی الدین عبدالله	۲۲۸ هجری	۲۶۵ هجری	۲۸۶ هجری	۲۱ سال
۱۱	عبدالله المهدي (ع)	۲۵۹ هجری	۲۸۶ هجری	۳۲۲ هجری	۳۶ سال
۱۲	مولانا القايم (ع)	۲۸۰ هجری	۳۲۲ هجری	۳۳۴ هجری	۱۲ سال
۱۳	مولانا المنصور (ع)	۳۰۲ هجری	۳۳۴ هجری	۳۴۱ هجری	۷ سال
۱۴	مولانا المعز (ع)	۳۱۹ هجری	۳۴۱ هجری	۳۶۵ هجری	۲۴ سال
۱۵	مولانا العزيز (ع)	۳۴۴ هجری	۳۶۵ هجری	۳۸۶ هجری	۲۱ سال
۱۶	مولانا الحاكم بامر الله	۳۷۵ هجری	۳۸۶ هجری	۴۱۲ هجری	۲۶ سال
۱۷	مولانا الظاهر (ع)	۳۹۵ هجری	۴۱۲ هجری	۴۲۷ هجری	۱۵ سال
۱۸	مولانا المستنصر بالله	۴۲۰ هجری	۴۲۷ هجری	۴۸۷ هجری	۶۰ سال
۱۹	مولانا نزار (ع)	۴۳۶ هجری	۴۸۷ هجری	۴۸۸ هجری	۲ سال
۲۰	مولانا الهادی (ع)	۴۷۰ هجری	۴۸۸ هجری	۵۳۷ هجری	۴۹ سال
۲۱	مولانا المهدي (ع)	۵۰۰ هجری	۵۳۷ هجری	۵۵۲ هجری	۱۵ سال
۲۲	مولانا القاهر (ع)	۵۲۰ هجری	۵۵۲ هجری	۵۵۷ هجری	۵ سال
۲۳	اعلی ذکر السلام (ع)	۵۳۹ هجری	۵۵۷ هجری	۵۶۱ هجری	۴ سال
۲۴	مولانا اعلی محمد (ع)	۵۵۲ هجری	۵۶۱ هجری	۶۰۷ هجری	۴۶ سال
۲۵	جلال الدین حسن (ع)	۵۷۲ هجری	۶۰۷ هجری	۶۱۸ هجری	۱۱ سال
۲۶	علاو الدین محمد (ع)	۵۹۰ هجری	۶۱۸ هجری	۶۵۳ هجری	۳۵ سال
۲۷	رکن الدین خیرشاه	۶۱۰ هجری	۶۵۳ هجری	۶۵۵ هجری	۲ سال
۲۸	شمس الدین محمد	۶۳۳ هجری	۶۵۵ هجری	۷۱۰ هجری	۵۵ سال
۲۹	مولانا قاسم شاه (ع)	۶۹۰ هجری	۷۱۰ هجری	۷۷۱ هجری	۶۱ سال
۳۰	مولانا اسلام شاه (ع)	۷۴۵ هجری	۷۷۱ هجری	۸۲۷ هجری	۵۶ سال
۳۱	محمد بن اسلام شاه	۷۷۲ هجری	۸۲۷ هجری	۸۶۸ هجری	۴۱ سال

۳۲	مستنصر بالله دوم (ع)	۸۰۶ هجری	۸۶۸ هجری	۸۸۰ هجری	۱۲ سال
۳۳	مولانا عبدالسلام (ع)	۸۲۶ هجری	۸۸۰ هجری	۸۹۹ هجری	۱۹ سال
۳۴	غریب میرزا (ع)	۸۴۵ هجری	۸۹۹ هجری	۹۰۲ هجری	۳ سال
۳۵	مولانا ابوذر علی (ع)	۸۶۲ هجری	۹۰۲ هجری	۹۱۵ هجری	۱۳ سال
۳۶	مولانا مراد میرزا (ع)	۸۸۶ هجری	۹۱۵ هجری	۹۲۰ هجری	۵ سال
۳۷	مولانا ذوالفقار علی (ع)	۹۰۶ هجری	۹۲۰ هجری	۹۲۲ هجری	۲ سال
۳۸	مولانا نور الدین علی	۹۲۳ هجری	۹۲۲ هجری	۹۵۷ هجری	۳۵ سال
۳۹	مولانا خلیل الله علی	۹۴۳ هجری	۹۵۷ هجری	۹۹۳ هجری	۳۶ سال
۴۰	مولانا نزار دوم (ع)	۹۷۲ هجری	۹۹۳ هجری	۱۰۳۸ هجری	۴۵ سال
۴۱	مولانا سید علی (ع)	۱۰۱۵ هجری	۱۰۳۸ هجری	۱۰۷۱ هجری	۳۳ سال
۴۲	مولانا حسن علی (ع)	۱۰۴۲ هجری	۱۰۷۱ هجری	۱۱۰۵ هجری	۳۴ سال
۴۳	مولانا قاسم علی (ع)	۱۰۹۰ هجری	۱۱۰۵ هجری	۱۱۴۴ هجری	۳۹ سال
۴۴	مولانا ابوالحسن علی	۱۱۱۵ هجری	۱۱۴۴ هجری	۱۱۹۲ هجری	۴۸ سال
۴۵	مولانا خلیل الله علی	۱۱۰۳ هجری	۱۱۹۲ هجری	۱۲۳۳ هجری	۴۱ سال
۴۶	مولانا حسن علی شاه	۱۲۱۹ هجری	۱۲۳۳ هجری	۱۲۹۸ هجری	۶۵ سال
۴۷	مولانا شاه علی شاه	۱۲۴۶ هجری	۱۲۹۸ هجری	۱۳۰۲ هجری	۴ سال
۴۸	سلطان محمد شاه	۱۲۹۴ هجری	۱۳۰۲ هجری	۱۳۷۶ هجری	۷۴ سال
۴۹	شاه کریم الحسینی	۱۳۱۵ شمسی	۱۳۷۶ هجری	حیات	

جدول سال های امامت، امامان اسماعیلی از صفحه ۶۲۷ تا ۶۲۹ کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه -  
مؤلف- فرهاد دفتری

شماره	اسم	سال امامت	سال رحلت	مدت امامت
۱	حضرت علی(ک)	۶۳۲ میلادی	۶۶۱ میلادی	۲۹ سال
۲	امام حسین(ع)	۶۶۱ میلادی	۶۸۰ میلادی	۱۹ سال
۳	زین العابدین(ع)	۶۸۰ میلادی	۷۱۴ میلادی	۳۴ سال
۴	محمدباقر(ع)	۷۱۴ میلادی	۷۳۲ میلادی	۱۸ سال
۵	جعفر صادق(ع)	۷۳۲ میلادی	۷۶۵ میلادی	۳۳ سال
۶	اسماعیل(ع)	۷۶۵ میلادی	۷۷۰ میلادی	۵ سال
۷	محمد بن اسماعیل	۷۷۰ میلادی	۸۱۰ میلادی	۴۰ سال
۸	وفی احمد(ع)			سال
۹	تقی محمد(ع)			سال
۱۰	رضی الدین عبدالله			سال
۱۱	عبدالله المهدي(ع)	۸۸۲ میلادی	۹۳۴ میلادی	۵۲ سال
۱۲	مولانا القایم(ع)	۹۳۴ میلادی	۹۴۶ میلادی	۱۲ سال
۱۳	مولانا المنصور(ع)	۹۴۶ میلادی	۹۵۳ میلادی	۷ سال
۱۴	مولانا المعز(ع)	۹۵۳ میلادی	۹۷۵ میلادی	۲۲ سال
۱۵	مولانا العزیز(ع)	۹۷۵ میلادی	۹۹۶ میلادی	۲۱ سال
۱۶	مولانا الحاکم بامرالله	۹۹۶ میلادی	۱۰۲۱ میلادی	۲۵ سال
۱۷	مولانا الظاهر(ع)	۱۰۲۱ میلادی	۱۰۳۶ میلادی	۱۵ سال
۱۸	مولانا المستنصر بالله	۱۰۳۶ میلادی	۱۰۹۴ میلادی	۵۸ سال
۱۹	مولانا نزار(ع)	۱۰۹۴ میلادی	۱۰۹۵ میلادی	۲ سال
۲۰	مولانا الهادی(ع)			سال
۲۱	مولانا المهتدی(ع)			سال
۲۲	مولانا القاهر(ع)			سال
۲۳	اعلی ذکر السلام(ع)	۱۱۶۲ میلادی	۱۱۶۶ میلادی	۴ سال
۲۴	مولانا اعلی محمد(ع)	۱۱۶۶ میلادی	۱۲۱۰ میلادی	۴۴ سال
۲۵	جلال الدین حسن(ع)	۱۲۱۰ میلادی	۱۲۲۱ میلادی	۱۱ سال
۲۶	علاؤالدین محمد(ع)	۱۲۲۱ میلادی	۱۲۵۵ میلادی	۳۴ سال
۲۷	رکن الدین خیرشاه	۱۲۵۵ میلادی	۱۲۵۶ میلادی	۲ سال
۲۸	شمس الدین محمد	۱۲۵۶ میلادی	۱۳۱۰ میلادی	۵۴ سال
۲۹	مولانا قاسم شاه(ع)			سال
۳۰	مولانا اسلام شاه(ع)			سال
۳۱	محمدبن اسلام شاه			سال

۳۲	مستنصر بالله دوم (ع)	۱۴۶۸ میلادی	۱۴۸۰ میلادی	۱۲ سال
۳۳	مولانا عبدالسلام (ع)	۱۴۸۰ میلادی		سال
۳۴	غریب میرزا (ع)		۱۴۹۸ میلادی	سال
۳۵	مولانا ابوذر علی (ع)	۱۴۹۸ میلادی		سال
۳۶	مولانا مراد میرزا (ع)		۱۵۷۴ میلادی	۵ سال
۳۷	مولانا ذوالفقار علی (ع)	۱۵۷۴ میلادی	۱۶۳۴ میلادی	۶۰ سال
۳۸	مولانا نور الدین علی	۱۶۳۴ میلادی	۱۶۷۱ میلادی	۳۷ سال
۳۹	مولانا خلیل الله علی	۱۶۷۱ میلادی	۱۶۸۰ میلادی	۹ سال
۴۰	مولانا نزار دوم (ع)	۱۶۸۰ میلادی	۱۷۲۲ میلادی	۴۲ سال
۴۱	مولانا سید علی (ع)	۱۷۲۲ میلادی	۱۷۵۴ میلادی	۳۳ سال
۴۲	مولانا حسن علی (ع)	۱۷۵۴ میلادی		سال
۴۳	مولانا قاسم علی (ع)			سال
۴۴	مولانا ابوالحسن علی		۱۷۹۲ میلادی	۴۸ سال
۴۵	مولانا خلیل الله علی	۱۷۹۲ میلادی	۱۸۱۷ میلادی	۴۱ سال
۴۶	مولانا حسن علی شاه	۱۸۱۷ میلادی	۱۸۸۱ میلادی	۶۴ سال
۴۷	مولانا شاه علی شاه	۱۸۸۱ میلادی	۱۸۸۵ میلادی	۴ سال
۴۸	سلطان محمد شاه	۱۸۸۵ میلادی	۱۹۵۷ میلادی	۷۲ سال
۴۹	شاه کریم الحسینی	۱۹۵۷ میلادی	حیات	

## منابع و مأخذ :

- ۱ - مختصری در تاریخ اسماعیلیه « فرهاد دفتری» سال ۱۳۷۸ م
- ۲ - تاریخ و عقاید اسماعیلیه «فرهاد دفتری» سال ۱۳۵۷ ( )
- ۳ - ابو یعقوب سجستانی متفکر و داعی اسماعیلی ( ۱۳۷۷ )
- ۴ - امام عبدالله المهدی- داکتر عارف تامر- محقق و مترجم - رکن الدین «عرفانی»
- ۵ - تاریخ اجتماعی و فرهنگی اسماعیلیان در مصر و الموت خرم بیک «سلیمی»
- ۶ - تاریخ سیاسی اسلام و اسماعیلیان خرم بیک «سلیمی»
- ۷ - تاریخ افغانستان بعد از اسلام (عبدالحی «حبیبی»)
- ۸ - امامت یک ارزیابی مختصر تاریخی - الواعظه ظواهر نور علی
- ۹ - اساسی ترین معتقدات ادیان جهان - پوهنوال محمد ابراهیم «نورزی»
- ۱۰ - عصاره ای از زنده گانی چهار یار پیغمبر (ص) - حسرت الله «ازهری»
- ۱۱ - ستاره گان هدایت در تاریخ اسلام - داکتر مصطفی «سباعی»
- ۱۲ - اسماعیلیان در گذرگاه تاریخ - عبدالستار «نجات»